

تغزیه و تغزیه خوانی

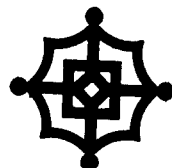
صادق همایونی





صادق همايونی

تعزیه و تعزیه خوانی



از انتشارات جشن هنر

تیراژ ۲۰۰۰ جلد

بها: ۹۰۰ ریال

چاپ و صحافی: شرکت افست (سهامی خاص)
چاپخانه بیست و پنجم شهریور



بخش اول

سخنانی پیرامون تعزیه

خاطره

همینکه صدای طبل از پشت بام مسجد برمیخاست و خبر می‌آمد که می‌خواهند تعزیه بخوانند سر از پای نمی‌شناختیم و روی پا بند نبودیم و هرچا که بودیم وبه هرکاری که دستان بند بود، خودمان را مثل پاد بمسجد می‌رساندیم. این خبر از لب همه ما می‌جوشید: — بچه‌ها بدوید تعزیه است. تعزیه

آخر هیچ چیز برایمان لذت‌بخش‌تر و فرح‌انگیزتر و سرگرم‌دارنده‌تر از تعزیه نبود. خاصه که سرگرمی دیگری نداشتیم چه تنها سرگرمیمان بازی‌های محلی بود که از يك طرف وقت بسیار برای آن داشتیم و از سوئی با تعزیه قابل مقایسه نبود. در تعزیه همه چیز بود همه چیز. لباس‌های رنگارنگ، طبل، ساز، آواز، گریه، خنده، پیروزی، شکست، ایمان و کفر و اینها بود که روح ما را لبریز می‌کرد، لبریز از کششی نامرئی و شوقی درون افروز.

میعادگاه مدام بچه‌های محل در روزهای اول تا دهم محرم جلو مسجد بود. مسجدی که مدام در آن تعزیه خوانی میشد. عصرها، صبحها، حتی شبها. چقدر خوشحالی می‌کردیم روزهایی که دو بار تعزیه‌خوانی میشد یکی صبح و یکی عصر.

فروغ تعزیه، در دیدگان ما، آنقدر درخشنده می‌نمود، که چشمان را از همه سو بخود مشغول می‌ساخت. نه گرمای کشنده و سوزان تابستان، نه سرمای آزار دهنده و بیرحم زمستان، هیچکدام نمی‌توانست ما را، از تماشای تعزیه، باز دارد. ولی حالا که خوب فکر می‌کنم یاد می‌آید تعزیه‌هایی که پسین روزهای زمستان خوانده میشد برای ما با ملالی بیشتر توأم بود. شاید ملال اینکه زود غروب میشد و باید به خانه برویم و پای درس و مشقمان بنشینیم. روزهای قتل و وفات ائمه نیز تعزیه خوانی برپا بود.

نه تنها بچه‌ها بلکه بزرگترها و خاصه زنها نیز آمادگی عجیبی برای رفتن به تعزیه و تماشای آن داشتند.

چهرهٔ هر يك از تعزیه خوانان محل برای ما جلوه‌ای خاص داشت. امام‌خوان که معمولا اندامی رسا و رخساره‌ای دلپسند و صدائی خوش داشت، محبوب همگان بود. جوانی که «علی‌اکبر» می‌خواند، مردی که «زینب» میشد و کسیکه «سکینه» یا «عباس» خوان بود حسابشان از هم جدا بود.

من همیشه دوست داشتم که عمق روح و شخصیت آنها را دریابم خاصه که در محل همه همدیگر را میشناختند و حتی از آبا و اجداد هم باخبر بودند. چقدر مرد خوبی بود «کربلائی اسماعیل» که صدائی بسیار خوش و رسا داشت و امام خوان بود و هروقت مرا در کوچه می‌دید حالپرسی می‌کرد و سلام پدر میرساند. ما نه تنها برای تعزیه خوانان مسن احترام قائل بودیم بلکه برای یکی از بچه‌ها که تعزیه «سکینه» می‌خواند حسابی دیگر باز کرده بودیم.

موقع تماشای تعزیه از حوادث نامطلوبی که برخاندان حسین و یارانش می‌رفت سخت گریه‌مان می‌گرفت و چون اشقیا فرار می‌کردند نفرت از آنان سراپایمان را انباشته بود شادی مبهمی در درونمان جوانه می‌زد و میشکفت. «شمر» همیشه عبوس و عصبانی و غیر قابل انعطاف بنظرمان می‌رسید و او را دارای هشت‌پستان می‌دانستیم.

زبان تعزیه برای همه مردم زبانی آشنا بود. همه مردم تعزیه ها و شرحشان را می دانستند. نوبت پرسش و پاسخ هر تعزیه خوانی در هر تعزیه ای برایشان روشن بود. جاییکه باید جنگ شود، جاییکه باید باید طبل نواخته شود، جاییکه باید گاه بر سر بریزند، جاییکه باید ملائکه نازل شود، جاییکه باید باید یکی کشته شود و خلاصه همه چیز را می دانستند و در عین حال بسیار جدی بدان می نگریستند. خودشان را در برگزاری تعزیه و تعزیه خوانی شریک و سهیم می دانستند.

اگر تعزیه خوانان به عمد یا غیر عمد قسمتی از تعزیه را نمی خواندند همه می فهمیدند که قسمتی از تعزیه «گریزانده» شده و پس از تعزیه خوانی آنرا برای یکدیگر مطرح می کردند. اصلاً بعد از تعزیه خوانی، همه تعزیه و نحوه تعزیه خوانی هر کدام را تفسیر می کردند و درباره آن نظر می دادند.

بچه ها همیشه سعی می کردند که نقش غیر مهمی را چون نمش یا سیاهی لشکر به عهده بگیرند. در تعزیه امام حسین که جعفر جنی وارد میشد و جن ها به صف پشت سرش حرکت می کردند و هر کدام پارچه نازکی روی سر انداخته بودند جن ها را بچه های محل تشکیل می دادند. در یکی از تعزیه ها یکی از بچه ها در پوست شیر رفته بود تا در صحرای کربلا حاضر شود. مثل شیر چهار دست و پا راه می رفت دمش را تکان می داد. صدائی از خودش در می آورد که بترسند ولی بچه ها که از او دل خوشی نداشتند و دنبال فرصت می گشتند تا او را اذیت کنند با چوب بنای آزارش را گذاشتند و هر کاری کرد دید رهائی از آزار بیرحمانه چوب مشکل است. راست بلند شد و بادم آویزان بدنبال بچه ها گذاشت و هر کس از طرفی گریخت. زنها که بچه بغلشان بود از وحشت خود را باخته و پنهان شدند. هر چه شیر فریاد می زد: مرا بگیرید. مرا بگیرید کسی گوشش بدهکار نبود. بچه ها می گریختند و مردان کرکر می خندیدند. بالاخره خودش را روی زمین انداخت و بنای غلتیدن گذاشت. باز همه می خندیدند و بچه ها با چوب به سراغش آمدند که صدای گریه و التماس شیر برخاست:

— ترا بخدا مرا از پوست درآورید که عقربی هم داخل پوست بوده و حسابی دلم را آورده.
بیچاره پسرک.

من زمانیکه تعزیه خوانان را (که تعزیه خوانی تقریباً شغل دوم آنها بود) مشغول کسب و کار می دیدم پیش خودم فکر می کردم که مگر ممکن است اینها شغلی هم داشته باشند اینها که یا در صف «انبیا» هستند یا «اشقیا»
تعزیه خوانان برای پول چانه نمی زدند و صاحب تعزیه پولی به تعزیه گردان میداد و او به نسبت بین تعزیه خوانان تقسیم می کرد. کمتر پای چانه زدن و یا کم و زیاد بودن پول به میان می آمد.

من از همان اوان دلم می خواست به حوادث پشت صحنه تعزیه خوانی، به روح تعزیه پردازان از حماسه های شیرینشان آشنا شوم و شاید، این مجموعه پاسخی است که پس از سالها بدین نیاز و پرسش درونی خود داده ام.

ریشه تاریخی - مذهبی تعزیه

سیدالشهدا، فرزند گرانمایه و حق طلب نخستین پیشوای شیعیان جهان علی (ع) در روز سه شنبه چهارم و یا بقولی پنجم ماه شعبان سال چهارم هجری

(= ۶۲۳ میلادی) از مادری چونان فاطمه «ع» دختر حضرت محمد (ص) پیامبر بزرگ مسلمانان در مدینه زاده شد و بنا به سنتی کهن، در دیار عرب، از سوی پدر بزرگش پیغمبر اکرم «ص» حسین نامیده شد.

معاویه، که به ناحق و ستم خلافت و امامت مسلمانان را غصب و تصاحب کرده بود، با امام حسن «ع» برادر بزرگتر امام «حسین» پیمان بسته بود که کسی را از خانواده و کسان خود به جانشینی نگمارد تا در نتیجه دوباره امامت و خلافت به خاندان علی «ع» باز گردد. ولی پس از شهادت امام حسن «ع» که به نیرنگ و از سرخیانت صورت گرفت، یزید فرزند معاویه بی توجه به پیمان امام حسن و معاویه علم حکومت برافراشت. حسین بن علی «ع» از برسیمت شناختن حکومت او سر باز زد و نتیجه قدرت و نفوذ یزید که زاده زور و زر بود مجبور به خروج از مدینه شد.

از عراق مردم کوفه نامه‌ها بدو نگاشتند و وعده‌های یاری بدو دادند خود را حامی صمیمی و فداکار او و پیرو قرآن و دشمن سرسخت تباهی و فساد حکومت خاندان اموی برشمردند و از حاکم گزیده یزید بر آن دیار شکوه‌ها و شکایتها سردادند و مصرانه از امام حسین «ع» خواستند تا به کوفه رود و قول دادند که در رسالتش او را یاری دهند.

امام حسین «ع» با وجودیکه چندان خام نبود که «بناء روزگار را نشناسد و به روشنی آفتاب عاقبت کار را باز می‌دانست با خانواده خویش و معدودی از یاران عازم عراق شد. در راه خطبه‌های فراوان و عمیق ایراد می‌کرد و پیوسته تکرار می‌فرمود که در حقیقت براه ستیز با باطل گام نهاده و نیتی جز اجرای فرمان خداوند ندارد. او می‌گفت باوجودیکه بینم شکست افزون است ولی باید حقیقت را باز یافت و پاس داشت و به سهولت از آن روی برتافت و چون پیش از خود مسلم بن عقیل را راهی آندپار کرده بود در راه بود که خبر شهادت مسلم را شنید ولی از هدف باز نایستاد و براه خود ادامه داد در حالیکه معتقد بود «... ما برای مرگ آمده‌ایم و آماده‌ایم تا مصیبت‌ها و وقایع هولناکتری را استقبال کنیم...» و بالاخره در کربلا باخیل عظیم سپاهیان دشمن روبرو شد. خطبه حضرت حسین «ع» در برابر «حر» که از سرداران یزید بود و برای جنگ با او گسیل شده بود، چنان شورانگیز و سرشار از حقیقت‌جویی بود که حر و برادرش به حقانیت وی اذعان کردند و بدو پیوستند و در راه او گشته شدند. بالاخره دامنه ستیز بالا گرفت و عبید بن زیاد حسین «ع» و خاندان و همراهان و یارانش را محاصره کرد و آبرا بر آنها بست. «... پس امام حسین علیه السلام عنان مرکب از میدان برتافته بصف لشکر خود باز آمد و دل بر محاربه نهاد و این واقعه در روز جمعه بود دهم سال شصت و یکم از هجرت (= برابر ۶۸۰ میلادی) سید عالم صلی الله علیه و آله و لشکر مخالف بقولی هفده هزار و بروایتی سی و دوهزار. و اصح روایات آنست که بیست و دوهزار و اند سوار و پیاده از شام و کوفه در آن معرکه حاضر آمدند و ملازمان حضرت امام حسین بقولی هشتاد و دوتن و به روایتی هفتاد و دوتن بودند، بغیر آنحضرت. سی و دو تن سوار و چهل تن پیاده...»^۱

و در این واقعه غم‌انگیز حضرت حسین، برادران، برادر زادگان، فرزندان و همه همراهان خود را از دست داد و خود نیز شهید شد. زنان حرم و فرزندان

۱- کتاب روضة الشهدا، تألیف ملا حسین واعظ کاشفی به تصحیح شیخ ابوالحسن شعرانی انتشارات اسلامی، چاپ ۴۹ - ص ۱۹۱.

صفیر حسین «ع» نیز به اسارت رفتند و چادر و خیمه و خرگاهشان آتش گرفت. تا اینکه مدتی بعد مختار ثقفی به خونخواهی حسین «ع» برخاست و مسببین حادثه کربلا را به کیفر رساند.

این واقعه عظیم تاریخی در اسلام، که نموداری از تلاشی بزرگ در راه حق بود، فصلی درخشان در اساطیر مذهبی ایرانیان - که به علی (ع) و حسین (ع) علاقه تام داشتند - گشود و مایه پرداخت تعزیه شد.

البته با نضج و گسترش و توسعه آن، پای سایر حوادث مذهبی و وقایع غم‌انگیز دینی، چون وفات پیغمبر (ص)، ضربت خوردن علی (ع) به میان آمد و در نتیجه و بالاخره، با کلیتی عام آنچه را که به رنجها و مصائب خاندان رسول و پیشوایان دینی شیعه می‌انجامید در برگرفت و دامنه آن از صحرائ کربلا، به کوفه، شام، مدینه و سراسر ایران و بالجمله مشهد و قم و حتی شیراز کشیده شد و ادبیات عامیانه ایران در برابر نمودی شکوفان و اصیل و طبیعی و غنی قرار گرفت که آنرا چنانکه باید نشناخت و از کنارش گذشت.

ریشه‌های نمایش در ایران قبل از اسلام

ایران قدیم که گهواره تمدنی شکوفان و فرهنگی متعالی بوده، سرزمین نشاط و شادیمها نیز بوده است و جشن‌ها و مراسم ملی و مذهبی پرشکوهی در این کشور برگزار میشده که گفتگوی مفصل درباره آنان اگر محال نباشد، چندان آسان نیز نیست. چه منابع ایرانی کم است و نقل قول از مورخین بیگانه که بسیاری از اوقات کاملاً صحیح نیست و تعبیر و تفسیر اشکال و صور و نقوش آثار عتیقه و سنگها و کاخ‌ها، نمی‌توانند بازگوی همه چیز باشند ولی به هر حال نمایش در ایران قدیم دارای دو چهره مشخص بوده است. یکی نمایشات دراماتیک که برداشتهایی عاشقانه و غم‌انگیز و سخت عاطفی داشته‌اند و دیگر نمایشاتی که جنبه بسیار تند و شدید انتقادی داشته با مایه‌هایی از طنز و کنایه و تمسخر.

نمونه نمایشات نوع نخستین مرگ سیاوش است که بنا به روایت تاریخ بخارا^۲ سیاوش فرزند کیکاوس پادشاه کیانی از نزد پدرش فرار کرد و از رودخانه جیحون گذشت و خود را به افراسیاب رساند. افراسیاب او را گرامی داشت و اکرام فراوان کرد و دختر خود را نیز به‌مسری او درآورد. سیاوش حصار برای خود بنا نهاد و زندگی آرام و پرشکوهی را آغاز کرد ولی سخن چینان و بدگویان و حاسدان کار خود را کردند و کار را بدانجا رساندند که افراسیاب او را کشت و دفن کرد. البته ریشه این حادثه را به سه‌هزار سال پیش منسوب میدانند.

مغان چون از این واقعه غم‌انگیز آگاهی یافتند، آنرا گرامی شمردند و مردم بخارا نیز غمگین شدند و سوگواری کردند و ترانه ساختند و خواندند و کار به‌جائی رسید که ترانه‌ها را در همه کوی و برزن‌ها می‌خواندند که در حقیقت تجلی بود از خوبی و پاکی. «... الکساندر مونگیت A. Mongate» در کتاب خود باستانشناسی در اتحاد شوروی تصویری از يك مجلس سوگواری برای سیاوش

۲- تاریخ بخارا در سال ۳۳۲ ه.ق (برابر قرن دهم میلادی) وسیله ابوبکر محمدبن النرشخی به‌زبان عربی تألیف و در سال ۵۲۲ ه.ق (برابر قرن یازدهم) وسیله شخصی بنام ابونصر قبادی به پارسی برگردانده شد.

آورده که آنرا از نقش‌های دیواری شهر سفدی (پنج‌کند) واقع در درهٔ زرافشان به فاصلهٔ شصت و هشت کیلومتر از سمرقند بدست آورده و ظاهراً متعلق به سه قرن پیش از میلاد است. تصویر کتاب مونگیت را کمی بررسی کنیم. چنانکه معلوم است مردان و زنان گریبان دریده‌اند و بر سروسینه خود می‌زنند. یک عمارت بردوش چند نفر است که آنرا حمل می‌کنند. اطراف عمارت باز است و سیاوش یا شبیه سیاوش در آن خفته است. بنظر می‌رسد که نقاش اصل دیواری نقش این ماجرا را دیده و سپس آنرا ترسیم کرده. این مجلس شبیه به ماجرای حمل عمارت در دسته‌های دورهٔ اسلامی است.

باری تصویر نوحه برمرگ سیاوش که زمانش به دوازده یا سیزده قرن قبل از ترسخی می‌رسد تا حدی قدمت سه‌هزار ساله این رسم را تأیید می‌کند و نیز می‌رساند که جز بخارا در جایهای دیگر هم این چنین رسمی بوده است. در پاکروان این مراسم گذشته از حمل عمارت، قوالان زندگی و مرگ سیاوش را حکایت می‌کرده‌اند و مردم می‌گریستند. احتمال دارد که در این میانه‌پرده هم می‌گردانیده‌اند و یا کار شبیه سازی که در حمل عمارت بوده و وسعت بیشتری داشته. یک شبیه مجلس‌هایی از زندگی سیاوش را بازی می‌کرده است. همچنین مطربان سرودهایی را که در مرگ سیاوش ساخته بودند می‌نواختند و می‌خواندند. یکی از این سرودها بنام «کین سیاوش» تا قرن‌ها بعد باقی ماند بطوریکه نظامی گنجوی هنگام شمردن سی لحن «باربد» از آن به‌زمان خسرو پرویز یاد می‌کند:

چو زخمه راندی از کین سیاوش
پر از خون سیاوشان شدی گوش
تصور می‌رود واقعه دیگری نیز که مشهور و مورد توجه مردم بوده در ایران پیش از اسلام بهمین ترتیب بازی میشده، چون داستان کین ایرج که مطربان برای آن نیز آهنگی ساخته بودند و نظامی در همان بخش که گفته شد آنرا ذکر کرده است:

چو کردی کین ایرج را سر آغاز جهان را کین ایرج نوشدی باز^۳
از نمایشات نوع دوم می‌توان جشن و نمایش‌هایی دانست که هرودوت Herodote از آن به عنوان Magaphonia نام می‌برد و آنرا برگ سخی در تقویم پارسی می‌نامد که مربوط است به قتل گئوماتای غاصب (بردیای دروغین) و آن چنین است که گویند هفت خانواده از خانواده‌های اصیل ایرانی به‌ماجرای بردیای دروغین آگاهی می‌یابند و عزم قتلش می‌کنند و شبانه او را می‌کشند. مردم چون از این واقعه آگاهی می‌یابند از نابود شدن گئوماتا شاد می‌شوند و برای بزرگداشت این واقعه هر سال در همان‌روز جشنی برپا می‌کردند و ماجرای دروغ و قتل گئوماتا را نمایش می‌دادند و او را تمسخر می‌کردند و اگر مغبی در این روز در محل‌ها و مکان‌های عمومی پیدا میشد جانش در خطر بود.

در دورهٔ آشکانیان نیز سورنا سپهسالار ایرانی که در بارگاه اشک سیزدهم می‌زیست به جنگ گراسوس رفت و پیروز شد و سر او را به ارمغان به بارگاه اشک سیزدهم فرستاد و برای آنکه مژده پیروزی خود را به‌گوش همگان برساند و برملا کند و گراسوس را نیز تحقیر نماید او را خواص سازد شخصی را بالباس و آرایش جنگی او بیاراست و بر اسب نشاند و سپاهی به‌تمسخر برایش رو براه کرد و چون او را صدا می‌زدند مانند زن با ناز و غمزه خودش را تکان می‌داد و



تصویر دیواری نوحه برمرگ میاوش [از کتاب Archaeology in the USSR]

باصدای ظریف و زنانه‌ای صدا را پاسخ می‌گفت. که در این شبیه‌سازی هزاران تن زن و مرد شرکت داشتند و سالها در روز واقعه بصورتی اجرا میشد که هم تجلیلی باشد از سورنا و هم تحقیری نسبت به یک سردار دشمن.

دیگر از این نوع نمایشات کوسه برنشین و میرنوروزی بوده است. درباره کوسه برنشین در کتاب «آثار الباقیه عن قرون الخالیه» از ابو ریحان بیرونی چنین آمده است «.. آذرماه بهروزگار خسروان اول بهار بوده است و به نخستین روزی از دی از بهرفام‌مردی بیامد کوسه، برنشسته برخری و بدست کلاغی گرفته و به بادبزن خویشتن باد همی زد و زمستان را وداع همی کردی و ز مردمان بدان چیزی یافتی و به زمانه ما به شیراز همین‌کرده‌اند و ضربیت پذیرفته از عامل تا هرچه‌ستانند از بامداد تا نیمروز به ضربیت دهد و تا نماز دیگر از بهر خویشتن‌را بستانند و اگر پس نماز دیگر بیابندش سیلی خورد از هرکسی...»^۴

و درباره همین نمایش یا بازی یا سرگرمی دسته جمعی و همگانی در کتاب «عجائب‌المخلوقات و غرائب‌الموجودات»^۵ چنین آمده است:

«... روز اول آذر را روز هرمز خوانند، در این روز سواری کوسج‌که‌ریشخند مردم آن عصر بوده و به‌فارس بوده سوار میشده در این روز برخری و جامه‌های کهنه می‌پوشیده و طعام‌های گرم می‌خورده و بدن خود را بدوهای گرم طلا می‌کرده و ظاهر می‌کرده است بر مردم که او را حرارتی سخت هست و بادبیزی بردست گرفته و برخود باد می‌وزیده و می‌گفته آه‌گرم است و مردم بر او می‌خندیده‌اند و آب بر او می‌افشانده‌اند و برف بر او می‌انداخته‌اند و پوست بر او می‌انداخته‌اند...»

از مراسم همگانی دیگر که صورت بازی و یا نمایش و یا شبیه داشته مراسم میرنوروزی بوده است که در سیزده روز اول فروردین هر سال مردم هر آبادی برای تفریح یکی را برمی‌گزیدند و او را پادشاه نوروز می‌خواندند و در این سیزده روز همه به‌فرمانش بودند و او را در کالسکه‌ای می‌نشانند و حرکت می‌دادند و او فرمان می‌راند و همه فرمانهایش را اطاعت می‌کردند. البته دستورات او بیشتر جنبه‌های تفریحی داشت ولی روز سیزده، که آنرا «نحس» می‌خواندند و هنوز نیز چنین است، حکومت او پایان می‌یافت.

البته مورخین کهن چون گزنفون Xenephone، آتنه Athenae و ترزیاس Ctesias کم و بیش در آثار خود از مراسمی که جنبه نمایشی داشته و در ایران آن روزگار برگزار میشده نام می‌برند که ریشه بسیار و حتی همه آنها را باید در وقایع تاریخی پیش از آنها یا افسانه‌ها و اساطیر باز یافت و با تفسیری موسع و آگاهانه می‌توان گفت که این نمایشات با نمایشات ایران بعد از اسلام بی‌ارتباط نیست خاصه که هنوز هم آثاری از همانها به چشم می‌خورد و آثاری از میرنوروزی در بعضی از آبادیهای دور دست دیده می‌شود و اصولاً آنچه را که ملتی بوجود آورده و آنرا رونق و نضج بخشیده و سالهای سال و نسل‌های نسل و قرن‌های قرن ادامه داشته و در نتیجه باخون و گوشت و روح مردم عجین شده، و به سهولت و سادگی زائل‌نشده‌نی نیست و از جمله آنهاست نمایشات و عقاید و سنن و آنچه که فرهنگ مردم یک منطقه را در برمی‌گیرد حال می‌خواهد تجلی آن بصورت مستقیم باشد یا غیر مستقیم. چه سننی که جزء فرهنگ عوامند نیز

۴- ترجمه فارسی - صیرفی - چاپ تهران - ص ۲۴.

۵- از عمادالدین ذکریای محمود قزوینی است. چاپ لکنئو - ۱۹۱۲ میلادی ص ۱۲۸ و ۱۲۹.

مانند سایر پدیده‌های اجتماعی بسیاری از اوقات اگر نتوانند بوضوح تجلی کنند و با موانعی برخورد کنند استحاله می‌یابند و به بقا خود ادامه می‌دهند. سوای آنچه در بالا ذکر شد جشن‌ها در ایران قبل از اسلام بسیارند که از جمله آنهاست جشن سده که عقائد مختلفی درباره آن وجود دارد و یکی از آنها اینست که گویند چون افریدون بعد از شکست ضحاک از کاوه پادشاهی رسید در شب سده (پنجاه روز و پنجاه شب به‌نوروز مانده) دستور داد تا بر فرازخانه‌ها آتش بیفزوزند تا جوانانی که به‌همت ارمائیل از کشتن نجات یافته‌اند و مغز آنان خوراک ضحاک نشده و در پشت کوه‌ها متواریند به آبادی باز آیند زیرا مارهای دوش ضحاک هرروز به دو مغز جوان احتیاج داشت و ارمائیل از دوجوان یکی را می‌کشت و یکی را می‌رہاند تا پشت کوه‌ها مقام گزینند و این خود موجب رهایی ارمائیل از کیفر شد.

به علاوه همراه را روزی جشن می‌گرفتند، روزی که نام ماه و نام روز یکی میشد چون هرروز از ماه نامی داشت و هر ماه نیز نامی و نام دوازده روز به دوازده ماه نهاده شده بود. روزهای جشن، روزهای بازیهای دسته‌جمعی بوده است و می‌دانیم که نمایش جز اوج و تکامل هنرمندانه و کیفی و متبلور بازی نیست به‌زبان دیگر نمایش آنچنان بازی است که شکوفان و پر بار و سرشار از جوهر اصالت و بینش و اندیشه است.

تحولات و سیر تکامل تعزیه

«معنی لغوی تعزیه با معنی اصطلاحی آن تفاوت دارد. تعزیه در لغت به معنی سوگواری و عزاداری و برپاداشتن یادبود عزیزان درگذشته است. لیکن در اصطلاح به نوعی نمایش مذهبی با آداب و رسوم و سنت‌هایی خاص اطلاق می‌شود و به خلاف معنی لغوی آن غم‌انگیز بودن شرط حتمی آن نیست و ممکن است گاهی خنده‌آور و شادی‌بخش نیز باشد. گو اینکه این نوع نمایش‌ها در آغاز کار به منظور یادآوری مظلومیت شهیدان دین و مذهب برپا شده و نوع فرح‌زای آن بعدها و در نتیجه تکامل این هنر بدان مزید گشته است.»^۶ و از همین جاست که «... در تعزیه‌خوانی برای عواطف تماشاچیان مرزبندی تازه‌ای بوجود آمد و جای مشخصی برای خندیدن و خنداندن در نظر گرفته شد بطوریکه در این موقع برای معرفی آن لفظ شبیه که از اول هم متداول بود و مفهوم شکلی (نمایش) را افاده می‌کرد و راس‌تر بود که از کلمه تعزیه که یک مفهوم موضوعی (مربوط به تراژدی مذهبی و عزاداری را به‌ذهن تداعی می‌نمود) باید توجه داشت که اصطلاح شبیه از قدیم هم برای واقعه‌ای که بوسیله شبیه‌خوانها درآورده میشد و هم در مورد هر یک از افراد واقعه‌ی‌کار می‌رفت و در معنای اخیر عبارت از نقشی است که یک شبیه‌خوان درمی‌آورد. درچنان موقع و شرائطی ارزشهای جدید تعزیه در مجالسی نظیر عروسی رفتن فاطمه زهرا و شهادت یحیی بن-ذکریا راه آفرینش تازه‌ای را می‌گشاید»^۷

«... از قرن‌های اول و دوم اسلامی رسم تعزیت‌داری و سوگواری و گریستن بر مرگ شهیدان دین در ایران رایج بوده است. آل بویه در دوران تسلط بر بغداد زیر نظر خلیفه عباسی و فقیهان سنی مذهب مردم را به عزاداری در نخستین دهه محرم وادار می‌کردند و مخالفان از بیم قدرت ایشان در این باب سخن نمی‌توانستند گفت»^۸

۶- محمد جعفر محبوب نشریه شماره ۳ جشن هنر شیراز - تخت جمشید سال ۱۳۴۶ ص ۱.

۷- نقل از نشریه پنجمین جشن هنر شیراز تخت جمشید سال ۵۰.

۸- محمد جعفر محبوب نشریه شماره ۳ جشن هنر شیراز تخت جمشید ۴۶. ص ۵.

البته «... اساطیر مذهبی یا مذهب توده که نمایش در آغاز از آن مایه می‌گیرد در دینهای چندخدائی همان قصه‌های روابط خدائی با خدای دیگر و همه خدایان با انسان است که بی‌فاصله - و حتی با خود دین - پیدا می‌شود و زود توسعه می‌یابد و زود تجسم می‌پذیرد ولی در دینهای یک خدائی که تصور شبیهی برای خدا و قدیسان صورت‌ناپذیر کفر است برای پیدایش اساطیر مذهبی به مرور زمان دراز احتیاج است. برای مثل داشته باشیم همین تکوین و تکامل یافتن قصه‌های فاجعه کربلا و یا حتی داستانهای رنجها و پایان قدیسان مسیحی را از هنگامی که واقع شد تا وقتی که جزء اسطوره‌های فرهنگ توده شد و هم این و هم آن شش هفت قرن طول کشید...»^۹ از این گذشته نمایش‌های توأم با تصنیف و ترانه در سایر کشورها نیز وجود داشته و در حقیقت نموداری از خلجان روحی و نیازهای عاطفی مردم هر گوشه‌ای از جهان است که با توجه به شرائط و اوضاع واحوال ویژه خود به نحوی خاص ظهور و بروز کرده‌اند از جمله:

... ۱- نمایشنامه اعجاز که فرانسویان میراکل Miracle گویند و در پایان قرن یازدهم (مراد میلادیست) این نمایشنامه‌ها که به‌نظم بودند به‌نثر نوشته شدند و ترانه‌های مذهبی به آنها افزوده گشته، مانند ترانه عید فصیح و ترانه معراج.

۲- نمایشنامه‌های میستر Misteres نخستین نمایشنامه میستر در قرن دوازدهم بخش مستقلی برای آواز داشت که همواره کلام آن لاتین و منظوم بود (و به‌ندرت قطعات منثور در آن دیده میشد) بعدها که مقرر شد نمایشنامه‌ها را به زبان خلق بنویسند شیوه تحریر نمایشنامه‌های میستر نیز دگرگون گشت و حدود سال ۱۵۵۰ جای خود را به دوسبک مضحک و سوتی Sotie (نوعی از نمایشنامه است که در قرن چهاردهم و پانزدهم متداول بوده‌است. از خصائص این نوع نمایشنامه اینست که باید تمام کسان نمایش در نقش دیوانگان و ابلهان بازی کنند) داد.

۳- نمایشنامه‌های مضحک فارس Farces. فارس به نمایشنامه‌هایی اطلاق می‌شود که سراسر آن خنده‌آور و مضحک است و اغلب با ترانه‌هایی همراه است که اشعار آنها را مردم می‌شناسند و با آهنگ آنها نیز انس بسیار دارند.

۴- نمایشنامه‌های تصنیفی و دوویل Vaudevilles در اواخر قرن شانزدهم (۱۵۷۳) آدریان لورا Adrian le roy نخستین کتاب ترانه‌ها را که فرم و دوویل داشت و مشتمل بر چهارفصل بود منتشر ساخت. درباره لفظ و دوویل عقاید زیادی ابراز شده، برخی گویند که این لفظ مخفف Voideville یعنی آوای شهر است. فرهنگها این لفظ را به معنای نمایشنامه‌های منظوم کوتاه که ترانه‌هایی همراه دارند ثبت کرده‌اند در سال ۱۵۷۹ کلودلوشالونه Claude le Chalonnais این لغت را در مفهوم (نغمات غیر شهری) استعمال کرده و معتقد است که در وویل به‌نواها و آوازهای کوهپایه و بیلاق گفته می‌شود. سرانجام این کلمه معنی و مفهوم سرودهای ملی و ترانه‌های عامیانه را بخود گرفت...»^{۱۰}

باتوجه به همین نکات است که نضج و رونق وسیع تکاملی دسته‌های عزاداری و پدیدارشدن تعزیه و شکوفائی آن، مبتنی بر حوادث و ماجراها و دلبستگی‌های عاطفی و مذهبی و هنری بوده که در فرهنگ ملی و مذهبی این منطقه وجود داشته،

۹- نمایش در ایران - بهرام بیضائی، ص ۵.

۱۰- مقاله بنیاد ترانه‌های عامیانه - ترجمه حسینعلی فلاح - ص ۵۲ - مجله موسیقی - شماره ۲۶ سال ۱۳۳۷.

نظیر آنچه که مقدمه دربارهٔ سیاووش آمد.

«عبدالجلیل رازی در تألیف گرانبهای خود موسوم به کتاب النقص که به سال ۵۶۰ ه. ق تألیف شده و نام و نشان عده‌ای از واعظان نامدار سنی (از جمله اردشیر عبادی واعظ معروف قرن ششم) را که در عزاداری برای شهیدان کربلا از روی صدق و اخلاص می‌گریسته‌اند، یدست می‌دهد و ماجرای سوگواری ایشان را با شرح و تفصیل بسیار بیان می‌کند و از گفته وی برمی‌آید که جز بعضی سنیان متعصب دیگر مسلمانان اعم از شیعی و سنی از ظلمی که برخاندان رسول و نوادگان آن حضرت رفته بود تأثر خود را ابراز می‌داشتند و در این باب حتی مبالغه‌نیز می‌کردند. باین حال کار ایشان بیشتر جنبهٔ تجسم و بازیگری نداشته به‌ذکر مصائب و شرح و بیان حوادث محدود میشده است.»^{۱۱}

در آن روزگار نوعی تاریخ‌نویسی مرسوم بوده بنام «مقتل‌نویسی» که در این تواریخ مصائبی را که برخاندان حسین رفته بود می‌نگاشتند و در همین قرن ششم کتاب جالبی در همین زمینه نگاشته شد بنام «مقتل‌الحسین» که خوارزمی آنرا نوشته و چهارده موضوع از آنچه که مربوط به مصائب و فضائل است در آن نگاشته شده ولی گسترش تعزیه‌را در ایران می‌توان تاحدی مدیون کتاب «روضه‌الشهدا» دانست. این کتاب که در قرن نهم هجری وسیله ملا حسین واعظ کاشفی که تألیفات فراوان دارد تدوین یافت کاملترین و شیواترین کتبی است در مقتل‌نویسی که واقعه غم‌انگیز کربلا و حوادث وابسته بدان رانیز در بردارد. و اگر چه پس از آن نیز کتب متعدد دیگری در این زمینه تألیف یافت ولی هیچیک جای آنرا نگرفت. در این کتاب که در فصول آتی اشارات بیشتری بدان خواهد شد واقعه دلخراش کربلا نگاشته شده و دوستان و خاندان رسالت و عامهٔ مسلمین آنرا می‌خواندند و غمگین و متأثر میشدند. بعد از مدتی این کتاب نقل مجالس دینی شد و برای اینکه همگان از آن استفاده برند کسانی که صوتی خوش و لحنی سوزناک و غم‌انگیز داشتند با صدائی بلند آنرا تقریر می‌کردند و شنوندگان زیر تأثیر آن می‌گریستند. کم‌کم لحن تقریر تغییر کرد و دگرگونی در آهنگ خواندن متن و اشعار آن بوجود آمد و نام روضه‌خوان و اصطلاح روضه‌خوانی از همین کتاب و بهمین گونه در افواه و اذهان جاری شد و جائی وسیع در عزاداری و سوگواری مذهبی اشغال کرد، چنانکه هنوز همین اصطلاح (روضه‌خوانی) و (روضه‌خوانان) در مجالس سوگواری مذهبی ساری و جاریست.

روضه‌خوانان کم‌کم با دستگاههای موسیقی نیز آشنا شدند و برای زیبایی کلام و تأثیر افزون با صوتی دلایز که بسته به موقعیت و شرح و ماجرای واقعه دگرگونی می‌پذیرفت به خواندن آن پرداختند و هنوز هم بیشتر روضه‌خوانان دارای صدائی خوش و آوائی دلایزند.

در اینجا بد نیست اشارتی کنم بدینکه نوعی ذکر کرامات سه خلیفه در آن زمان وجود داشته که آنرا «فضائل خوانی» می‌گفته‌اند و نقال کرامات و بزرگواریها و جنگها و رشادتهای سه خلیفه را ضمن حماسه‌های مذهبی برای شنوندگان بازگو می‌کرده و درحقیقت «فضائل خوانی» برابر «مقائل خوانی» بوده است و حمایت صفویه از مقائل‌خوانی و روضه‌خوانی در حقیقت تلاشی بوده است سیاسی مذهبی برای لرزاندن بنیاد فضائل خوانی خلفا.

در همین دورهٔ صفویه بود که دین رسمی ایران تشیع اعلام شد و با توجه

به حمایت حکومت از این مذهب و علاقه باطنی و قلبی مردم به خاندان علی (ع) روضه‌خوانی ارج و قربی دیگر یافت. از سوی دیگر مراسم روضه‌خوانی و عزاداری جنبه تشریفاتی و رسمی بخودگرفت و بامراسمی دیگر همراه شد مراسمی که کم‌کم راه را برای تجلی هنر ملی و مذهبی تعزیه هموار کرد که از آنجمله سینه‌زنی و نوحه و ندبه ضمن روضه‌خوانی و پراش افتادن دستجات برای سینه‌زدن در کوی و برزن‌ها و بالاخره حرکت دادن و باخود حمل کردن علائم مختلف چون علم و کتل و اسب و نعل و طبل بود و چون آدابهای ایران دارای محلات مختلف بود - چنانکه هنوز هم هست - و هر محله‌ای بزرگی داشت که او را (سره) می‌گفتند و میان سران محلات رقابت وجود داشت هر یک از آنان می‌کوشید که عزاداری محلش از سایر محلات پرچالتر و پر رونق‌تر باشد و این امر اختصاص به ده روز اول ماه محرم یافت، ده روزی که برای امام حسین و یارانش روزهایی است برگزیده و ویژه.

حمایت بیدریغ صفویه از اینگونه تظاهرات که رنگ‌ملی و مذهبی را توأم داشت، نیاز به تجلی نیروهایی که سالهای سال در نهاد مردم بود و راه و مفری برای آشکار شدن می‌یافت و آن همانا توجه به بازی‌ها و نمایش‌های دسته‌جمعی در ایران قبل از اسلام بود و نیاز به سرگرمی‌های جالب که نیاز هر ملت زنده است زمینه را برای پدیدار شدن تعزیه - به مفهومی که امروز مورد نظر ماست - آماده کرد و البته «.... تعزیه یعنی تأثر و نمایش مذهبی موانع بسیاری بر سر راه داشت. نمی از تقلید و شبیه‌سازی، حرمت موسیقی، منع از دخالت زنان در نمایش - ها و تظاهرات موجب می‌شد که گروهی از عالمان دین با اینگونه تظاهرات به مخالفت برخیزند خاصه آنکه بعضی از فقیهان حتی به راه انداختن دسته‌ها نیز مجاز نمی‌شمردند و عقیده داشتند که به سرو سینه‌زدن و خود را کوفتن و تیغ‌زدن و شمع‌آجین کردن و قفل بستن مخالف نص صریح قرآن و موجب افکندن نفس در تهلکه است و علاوه بر این دیدن بدنهای عریان مردان نامحرم پیش از آنکه مایه ثواب باشد سبب گناه است و به قصد کاری مستحب نمی‌توان به کار حرام دست زد. اما بیان این عقیده که برخلاف تمایل روانی و عاطفی و ذوقی مردم بود آسان نمی‌نمود و فقیهان نیز صلاح در آن می‌دیدند که در این باب پرسخت نگیرند و مریدان خویش را که خواه و ناخواه ظاهراً برای کسب ثواب آخرت و باطناً تمایل نفسانی خویش بسدین راه کشیده میشوند از دست ندهند از این روی اظهار نظر ایشان همواره در لفافه و با ملاحظه و به صورت قرارداد شراطی برای اینگونه تظاهرات و یا گرفتن ایراد های سطحی به بعضی از گوشه‌های قضیه انجام می‌گرفت و تعزیه‌خوانان و تعزیه - گردانان نیز از این وضع و حال آگاه بودند و زیرکانه می‌کوشیدند تا دل عالمان را به دست آورند و امتیازاتی برای ایشان قائل شوند و ظاهر قضیه را طوری بیارایند که مجال حرف‌گیری کمتر بدست افتد و تهمت تقلید و مسخرگی و مطربی و غنا و مانند آن برایشان نهاده نشود و برچسب حرمت و مخالفت با قوانین شرع به کار - های آنان نچسبد». ۱۲ و بهترین راه و روش برای جلوگیری از مخالفت متشرعین زمانیکه تعزیه گسترش می‌یافت توسل به تمزیه‌های مضحك و مسخره بود. تعزیه - هائی که در ضمن آن مخالفین دین را به تمسخر می‌گرفت و آنانرا به ساده‌ترین، شیرینترین و گزنده‌ترین و مؤثرترین شیوه‌ها دست می‌انداخت. که این خود بعدها

سبب پیدایش نوعی تعزیه انتقادی و جالب شد که «قصاب جوانمرد»^{۱۳} «شست بستن دیو» «خروج مختار» و «شیرافکن»^{۱۴} از آنهاست که اینگونه نمایشات بر مبنای عواطف مردم از یکسو و استعانت از اساطیر قوام یافته و پخته و ریشه‌دار از سوی دیگر استوار بود و برداشتی مطبوع و جالب و مطلوب نیز به همراه داشت. برای آشنائی بیشتر و دقیق‌تر بانحوه دگرگونی و رونق و کمال تعزیه‌ها، سواى آنچه که کلا در فوق آمد، می‌توانیم از روی یادداشت‌های سیاحانی که به ایران آمده‌اند نکاتی را دریابیم. زیرا متأسفانه نویسندگان و پژوهشگران ما، با همه کوششهایی که در تالیف تذکره‌ها بکار بسته‌اند، آنچنان توجهی را که شایسته بوده به این نمودهای ذوقی تسوده مردم نداشته‌اند و بقول یکی از همین محققین «... تقریباً عموم اشخاصی که راجع به ادبیات ایران چیز نوشته‌اند بیش از حد لزوم توجه خود را به شعر فارسی معطوف نموده‌اند و عموماً از زمینه‌های دیگر که هرچند قدری پست‌تر و خشک‌تر است اما مثبت‌تر خواهد بود غفلت ورزیده‌اند..... زیرا اگر ما ادبیات را به ساده‌ترین معانی آن در نظر بیاوریم و آثرا فقط به نوشتجاتی اطلاق کنیم اعم از نثر و نظم که دارای شکل مصنوع و زیبایی باشد بلاشک نظریه نویسندگان سابق‌الذکر که فقط به شعر و نثر بدیع اهمیت داده‌اند معقول بنظر خواهد آمد اما اگر بالعکس ادبیات را بمعنی وسیع آن گرفته و مظهر روح و فکر يك ملتش بدانیم قضیه طور دیگر خواهد بود...»^{۱۵}

و از همین بی‌توجهی لطماتی به فرهنگ بومی ما وارد شده. بعد از دوران صفویه در دوره نادر که وی سنی مذهب بود مراسم مذهبی روبه افول نهاد ولسی در دوران زندیه باز انظار متوجه آن شد و در دوره قاجاریه به حد کمال رسید به نحوی که مورد حمایت خاص پادشاه و اقبال شدید عامه شد و برای مراسم آن تکیه‌ها و حسینیه‌های متعدد بوجود آمد. «در اصفهان تکیه‌هایی گویا بدون سقف بوده است که در آنها بین بیست تا سی هزار نفر به تماشا می‌نشسته‌اند...»^{۱۶} و این خود تکامل تعزیه و توجه مردم را بدان می‌رساند زیرا «... توجه داریم که يك شکل نمایشی طی زمان و بتدریج برپایه پذیرش شرائط و مردمان بوجود می‌آید نه یکباره و بنا به فرمان...»^{۱۷} نویسندگان و سیاحانی که در دوره صفویه به ایران آمده‌اند و شرح مسافرت و دیدنی‌های خود را نگاشته‌اند چندان اشاره‌ای به مراسم تعزیه نمی‌کنند و آنچه را که درباره مراسم مذهبی نگاشته‌اند بیشتر جنبه نوحه‌خوانی و سینه‌زنی و ندبه و زاری و احیاناً داشتن علائم است. در اینجا بی‌مناسبت نیست اشاره کنم به اینکه «... دیلمیان که پادشاهان ایرانی و شیعی مذهب بودند مظالم خلفا و داستان چانگداز کربلا را به صورت شبیه مجسم می‌ساختند اما این نمایش‌ها صامت بود و افراد نمایش با لباس مناسب، سوار و پیاده خودنمایی می‌کردند...»^{۱۸}

۱۳- جوانمرد قصاب هم گفته میشود ولی نسخه‌ای که من در دست دارم قصاب جوانمرد، نوشته شده.

۱۴- از تعزیه‌هائیکه به کوشش آقای فرخ غفاری در کتاب «تأثر ایرانی» از انتشارات جشن هنر در سال ۱۳۵۰ شمسی (= ۱۹۷۰ میلادی) چاپ شده.

۱۵- تاریخ ادبیات ایران - ادوارد براون - جلد چهارم - ترجمه رشید یاسمی، چاپ سوم - امیرکبیر ص ۱۵۳.

۱۶- نمایش در ایران، بهرام بیضائی ص ۱۳۲.

۱۷- نمایش در ایران - بهرام بیضائی - ص ۱۲۰.

۱۸- از صبا قانیم - یحیی آرین‌پور - چاپ اول کتابهای جیبی ج ۱ - ص ۳۳۲.

توماس هربرت Thomas Herbert در سفرنامه خود که در سال ۱۶۳۸ میلادی در لندن به چاپ رسیده و حکایت از سفر او در سالهای ۱۶۲۶ و ۱۶۲۷ (۱۰۳۵ و ۱۰۳۷ قمری) مقارن سلطنت شاه عباس به ایران می‌کند از حرکت دسته‌ها برای عزاداری یاد کرده است.

تولیاریوس Olearius که در سال ۱۶۳۷ میلادی مقارن ۱۰۴۷ قمری بایران آمده و مراسم سوگواری مذهبی اردبیل را دیده ضمن آن از گاه‌افشانی بر سر وسیله عزادارانی که بیشتر خردسال بوده‌اند و اسلحه‌های حسین که روی اسبها حمل میشود یاد کرده و شرح عزاداری را بصورت دسته در سفرنامه خود آورده است.^{۱۹}

تاورنیه نیز که سوم ژوئیه ۱۶۶۷ میلادی مقارن صفر ۱۰۷۸ قمری در زمان سلطنت شاه صفی دوم مراسم عزاداری را در اصفهان دیده به مراسم سینه‌زنی و حرکت دسته اشاره می‌کند.

«سalamon Van Goch وان‌گوخ در سفرنامه خود که در سال ۱۷۳۹ میلادی به آلمانی ترجمه شده به شبیه درایام عزاداری اشاره کرده و از دسته با نمایش تأثیری در اراپه‌هایی که روی آن صحنه ساخته شده بود سخن می‌راند...»^{۲۰} ویلیام فرانکلین در کتابی بنام «مشاهدات سفر از بنگال به ایران» نخستین اشاراتی به نمایش تعزیه می‌کند.^{۲۱} از متن کتاب برمی‌آید که سفروی به ایران در دوره سلطنت زندیه (۱۷۸۷ میلادی - ۱۱۶۶ شمسی) صورت گرفته است و در تحلیل هنری تعزیه در این دوره باید گفت «شکل دراماتیک تعزیه در حدود عهد زندیه از مراسم مذهبی جداگانه در یک خلایق ترکیبی و جمعی ظهور نموده و بطور کاملاً طبیعی هم پدید آمده.»^{۲۲}

سرهنگ گاسپار درویل Drouville که در سال ۱۲۰۰ شمسی (۱۸۱۲ و ۱۸۱۳ میلادی) به تهران آمده در سفرنامه خود بدین نحو از مراسم تعزیه یاد می‌کند: «.... سوژه تشریفات و مراسم عزاداری خاصی است و اشک از دیدگان پیروان علی روان می‌سازد. پیش از ظهر نه روز اول ماه محرم صحنه‌های مختلف فاجعه مزبور و روز دهم شهادت جانگداز حسین نمایش داده میشود. شاید بیگانگان نسبت به شرح جزئیات این نمایش‌ها چندان علاقمند نباشند از این رو بذکر نکته‌ای اکتفا می‌کنیم. در ایام محرم در ایران جز شیون و زاری و فریاد و تکرار ثلثام حسین چیزی بگوش نمی‌رسد، دسته‌های عزاداران سرو سینه‌زنان بصورت گروه‌های پنجاه نفری و با لباس پاره‌پاره و «یا حسین» گویان از کوچه‌ها می‌گذرند. گاهی دست و سینه خویش را بطور خطرناکی با خنجر ضربت می‌زنند. این صحنه‌های مهیج در کوچه و بازار و میدان‌های بزرگ و منازل دولتمندان نمایش داده میشود. نمایش‌ها در حضور شاه باتشریفات بیشتری همراه است اما بهترین مرحله نمایش روز دهم ماه محرم به صحنه می‌آید. در آنروز یکی از درباریان که ایفای نقش حسین بن علی بوی محول شده است با سوارانی به تعداد همراهان حسین به هنگام عزیمت به کوفه به میدان می‌آید. ناگهان عبید بن زیاد در رأس چندین هزار سرباز سر می‌رسد اما امام حسین از تسلیم و بیعت سرباز می‌زند و با وجود همراهان معدود خویش با شجاعت و شهادت بی‌نظیری به جنگ ادامه می‌دهد. من از دیدن این صحنه

۱۹- سفرنامه چاپ شلزویک Schleswic سال ۱۶۵۶ ص ۴۶۰ متن آلمانی.

۲۰- رساله پرویز منون درباره تعزیه ص ۲۳ و ۲۴ چاپ وین.

21- Observation Made on a Tover From Bengale to Persia.

۲۲- نشریه پنجمین جشن هنر شیراز تخت جمشید - سال ۵۰.

چناندار که چیزی از واقعیت کم نداشت به حیرت افتادم. حیرت من وقتی فرونتر شد که دیدم پس از پایان نمایش از چهار هزار تن سوار که بدون رعایت نظم و احتیاط به جان هم افتاده بودند حتی يك تن نیز زخمی نشده است. مراسم تعزیه در میان قبائل و طوایف مختلف با تغییرات کم و بیش زیادی انجام می‌گیرد ولی در هر حال اساس آن یکی است...»^{۲۳}

ثوژن فلاندن که در سال ۱۸۴۰ میلادی (۱۲۲۸ شمسی) شاهد برگزاری مراسم تعزیه در ایران بوده بالجمله می‌نویسد که «... منظره‌ای که بیشتر مرا جلب کرد جنگی بود که بین پیروان خاندان حسین و لشکر یزید اتفاق افتاد این منظره چنان اثر می‌کرد که انسان به شک می‌افتاد نکند حقیقی باشد. تعزیه نامه‌ها به شعر نوشته شده که بازیگران با آهنگ و حالات و حرکات مخصوصی می‌خوانند و در مردم ایجاد شور می‌کنند...»^{۲۴} در دوره سلطنت سلسله قاجاریه، تعزیه‌خوانی هم از نظر محتوی و هم از نظر کیفیت و هم از نظر نحوه برگزاری و محل آن به اوج تکامل رسید. «... بنا به شواهد موجود در زمان ناصرالدین‌شاه افراد تا آن حد آگاهی یافته بودند که بدانند فکر درامانیزه کردن مراسم مذهبی تدریجاً بظهور رسیده است. همانطوریکه در سال ۱۸۸۳ میلادی يك ایرانی به بنجامین نخستین وزیر مختار ایالات متحده امریکا در ایران گفته است تعزیه محصول يك تکامل تدریجی و طولانی است تا نتیجه الهام يك نبوغ خلاق و يك فرد معین...»^{۲۵}

از همین روست که باید تعزیه را عمیقاً بررسی کرد و به سهولت و بی تفاوتی از بر آن نگذشت.

بنابه روایت گوینو در آغاز سلطنت ناصرالدین‌شاه (میان سالهای ۱۸۵۷ تا ۱۸۶۳ میلادی و ۱۲۷۴ تا ۱۲۸۰ قمری) بین دو یست تاسیصد محل جداگانه برای برگزاری تعزیه اعم از تکیه، حسینی، و میدان وجود داشته و هر کدام دو یست سیصد نفر را جا میداده و ملاحظه میشود که خیل تماشاگران تعزیه چندین هزار نفر بوده‌اند مانند تکیه‌های شاهی یا سلطنتی و تکیه سپهسالار و تکیه سرچشمه و تکیه ولی‌خان.

«... در سال ۱۲۴۸ شمسی (۱۸۶۹ میلادی) بود که بدستور ناصرالدین‌شاه و مباشرت دوستعلی‌خان معیرالممالک عظیم‌ترین نمایشخانه همه اعصار تاریخ ایران یعنی تکیه دولت در زاویه جنوب غربی کاخ گلستان با گنجایش بیست هزار نفر و صرف مبلغی معادل یکصد و پنجاه هزار تومان ساخته شد...»^{۲۶} علت ساختن آنهم این بود که چون ناصرالدین شاه در مسافرت فرنگ تماشاخانه‌های اروپائی را دیده و خوشش آمده بود برای توضیح نمایش در ایران دستور داد که با استفاده از معماری «آلبرت هال» لندن که تأثر بزرگ سلطنتی انگلستان بود محلی ساخته شود و نمایشات بزرگ در آن برگزار گردد و این کار با کمک مهندسین انگلیسی صورت گرفت ولی هنوز ساختمان آن تمام نشده بود که موجی از مخالفت برای اجرای نمایش در آن برخاست و ناصرالدین‌شاه آنرا به تعزیه‌خوانی اختصاص داد و در این

۲۳- سفرنامه سرهنگ گاسپار دروویل - ترجمه جواد محیی - انتشارات گوتمبرگ چاپ دوم - ص ۱۵۸.

۲۴- سفرنامه ثوژن فلاندن - ترجمه حسین نور صادقی - چاپ دوم - ۱۳۳۶.

۲۵- نشریه جشن هنر شیراز به نقل از کتاب بنجامین - ایران و ایرانیان - چاپ بوستون ۱۸۸۷.

۲۶- نمایش در ایران - بهرام بیضائی - ص ۱۲۹.

محل تعزیه‌های پر شکوه برگزار میشد و «... شاهزاده خانمهای درباری مانند مهد علیای اول مادر فتحعلی شاه، مهد علیای دوم ملوک جهان خاتم مادر ناصرالدینشاه، خانم منیرالسلطنه مادر کامران میرزا نایب‌السلطنه و دیگران این جشن و نمایش را بر پا می‌داشتند...»^{۲۷}

«... بعد از تکیه دولت تکایای دیگری برپا شدند مانند تکیه نایب‌السلطنه، تکیه عضدالملک، تکیه صاحب‌دیوانی، تکیه اسماعیل، تکیه خلجها و تکیه منوچهرخان...»^{۲۸}

«ترکیب ساختمان تکیه‌های ثابت این بود: سکوئی در وسط به بلندی نیم تا سه ربع ذرع که جای بازی بوده است. دو ردیف پلکان دو یا سه تائی در طرفین سکو برای بالا و پائین رفتن. گذرگاهی محیط بر سکو که آنهم جزء عرصه بازی بود و معمولاً جای اسب تازی و جنگ و جدال.

محوطه‌ای محیط بر گذرگاه که جای نشستن زنان و کودکان تماشاگر بود غرفه‌ها و طاقنماهایی گرداگرد تکیه در یک یا دو یا سه طبقه که مردان تماشاگر در آنها می‌نشسته‌اند و گاه یکی از این طاقنماها هم برای نشان دادن صحنه‌هایی مهم بکار می‌رفت. یکی از این غرفه‌ها هم سطح زمین رخت کن بازیگران بود. تکیه‌چند مدخل داشت که از برخی از آنها برای آمد و رفت تماشاگران استفاده میشد. دو تا از این مدخها لزوماً راهی داشته است به انبار یا کاروانسرا یا فضای پشت تکیه که جای نگهداری شتران و افراد قافله یا اسبها یا سوارکاران بوده است و برای مثل قافله به هنگام از این راه می‌رسیده و پس از یکی دو بار گشتن بدور سکو از راه دیگر خارج میشد یا هر بازیگر سواره از آنجا می‌آمد به آنجا باز می‌گشت. نمایش‌خانه‌ها گاه سقف داشته و گاه بی‌سقف بوده‌اند و گاه نمایشخانه بی‌سقف سکوی با سقف داشته است.

سقف تکیه ترتیب می‌یافت از بست‌های چوبی که بر آنها چادر می‌کشیدند و به آسانی می‌توانست برداشته یا گذاشته شود. در برخی تکیه‌ها طرفین سکو، بجای پله شیب داشته است بطوریکه اسب می‌توانست از آن بالا و پائین برود. سکو شکلهای گوناگون داشت: گرد، مربع، مستطیل، بی‌قاعده و همه اینها تابع شرائط اصلی و شکل زمین ساختمان بوده است. زیرا برخی از سکوها دراصل سقف آب‌انبار بوده، برخی حوضی که رویش را پوشانده بودند و غیره...»^{۲۹}

در این دوره تعزیه خوانی نیز باشکوه و جلال خاصی همراه بود. تعزیه خوانان تکیه دولت که در اصل تعزیه خوانان سلطنتی بودند از لباسهای بسیار گرانبه‌ایم و وسائل مجلل و ابزار کار بسیار فاخر استفاده می‌کردند. شالهای ترمه، خنجر، سپر و شمشیر مرصع طلا، خود مروارید نشان از موزة سلطنتی بوام گرفته میشد و مورد استفاده تعزیه خوانان قرار می‌گرفت و به علاوه خود تعزیه خوانان نیز می‌کشیدند تا از اسباب و لوازم جالب استفاده کنند. چنانکه کالسکه‌ای را که ناپلئون برای فتحعلیشاه به ارمغان فرستاده بود و هشت اسب آن را می‌کشید به تکیه می‌آوردند و یزید و شمر از آن استفاده می‌کردند. البته در آن زمان شرط برگزاری تعزیه وجود تکیه در شهرهای مختلف و روستاها نبود، بلکه تعزیه وسیله تعزیه‌خوانان محلی و غیر محلی چنانکه در جایی تکیه وجود نداشت در بزرگترین میدان شهر خوانده میشد و مورد استقبال قرار می‌گرفت چنانکه هنوز هم آثاری از

۲۷ - ۲۸ از صبا‌تانیما - یحیی آردین‌پور - ص ۳۲۳ - زیرنویس.

۲۹ - نمایش در ایران - بهرام بیضائی - ص ۱۳۱.

آن بصورت ساده در آبادیها و روستاهای دور دست دیده میشود. در دوره قاجاریه تعزیه‌خوانی چنان رونقی یافت که در میان زنان و وسیله زنان نیز باب شد و زنان تعزیه‌خوان برای زنان بزرگان در منازل آنان تعزیه می‌خواندند. در اینجا بد نیست بدین نکته که در کتاب «از صبا تا نیما» یحیی آرین‌پور آمده اشاره کنم: «... پادشاهان قاجار بازیگر خانه‌های خصوصی داشتند. فتح‌الشاه دو بازیگرخانه زنانه و مردانه دائر کرده بود و جمعی بازیگر از زن و مرد جزو ملازمان درباری بودند و از دولت حقوق می‌گرفتند...»^{۳۰} ولی «... روشن نیست که مقصود از بازیگر خانه چیست»^{۳۱} ولی به‌هرحال نمی‌شود بدین امر اشاره نکرد.

تعزیه همراه با تکامل کمی و کیفی خود و با تجربیاتی که کار مایه آن بود، تعزیه‌های مضحک و نیشدار و خنده‌دار و پرطنز را در خود پرورد و در جهت خواست مردم و نیاز طبیمي زمان و طبیعت خود، برای هر نوع تحولی آمادگی یافت و نقش‌هایی نظیر غلام حبشی که شبیه سیاه است درسیاه‌بازیهای مضحک روحوسی بوجود آورد و تعزیه‌های شادی‌آور نیز در کنار تعزیه‌های غم‌انگیز جای گرفت. خاصه که تعزیه‌های شادی‌آور جنبه انتقادی نیز داشت یعنی تعزیه هم در نفس خود تکامل می‌یافت و هم از نظر خلاقیت. میرزا تقی‌خان امیرکبیر نیز توجه خاصی بدان معطوف کرد و حتی بعضی از شعرا را وادار کرد که اشعاری برای تعزیه بسرایند. بعد از خلع محمدعلیشاه دیگر استفاده از تکیه دولت برای تعزیه‌خوانی موقوف شد و در سال ۱۳۰۶ ه. ق (= اوائل قرن بیستم میلادی) مجلس مؤسسان در آن تشکیل یافت و تعزیه برای ادامه حیات خویش در شهرها و دهات بر رونق خود افزود و از آن پس مدتها تکیه متروک افتاد و رو بویرانی گذاشت تا قدری پیش از ۱۳۲۷ شمسی (۱۹۴۸ میلادی) که آن را خراب کردند.

از علل و عوامل اضمحلال و سقوط تعزیه پس از ۱۳۱۱ شمسی (۱۹۳۲ میلادی) می‌توان ممنوع شدن تظاهرات مذهبی و سلب حمایت حکومت از آن را دانست چه «... دولت برای جلوگیری از تحریک شدید اعصاب و مبالغه در شیون وزاری و نیز برای از بین بردن حملات ضد سنی‌ها و پرنخوردن به حکومت ترکیه آن نوع نمایش را بدبختانه قدغن ساخت...»^{۳۲} زیرا که در دوران سلسله قاجار رقابت دولت‌های ایران و ترکیه به نوعی حمایت از شیعه در ایران و حمایت از سنی در ترکیه مبدل شده بود که با انقراض دوره قاجاریه این موضوع نیز نه‌تنها از میان رفت بلکه حالت و داد و الفت بین دولتی ایران و ترکیه پدیدار شد. صرف‌نظر از این امر مهم سیاسی و اجتماعی، تماس کشورها با یکدیگر و تبادل فکر و هنر و اندیشه و ترجمه نمایشنامه‌های خارجی، و غفلت از محتوای تعزیه‌ها و اینکه تعزیه نمایشی ملی و مذهبی است، همه سبب شد که تعزیه موقعیت خود را از دست داد.

بعد از جنگ بین‌الملل دوم باوجود کوششهایی که از سوی تعزیه‌خوانان صورت گرفت، دیگر تعزیه نتوانست روی پای خود بایستد و با پاهای خسته و مجروح در روستاهای دور دست به تلاشی مذبوحانه پرداخت. خاصه که وسائل سرگرمی و مدرن چون سینما و رادیو پدیدار شد و شرایط زندگی بنا بر طبیعت

۳۰- کتاب از صبا تا نیما - یحیی آرین‌پور - ج ۱ ص ۳۲۳.

۳۱- این نکته را آقای فرخ غفاری تذکر دادند یادباد.

۳۲- تاتار ایرانی - فرخ غفاری - صفحه ۴.

زندگی ماشینی دگرگونی پذیرفت.

حرکت و عزیمت از آبادیهای دور دست و اقامت در شهرهای بزرگ امری اجتناب ناپذیر گردید و امکانات جدیدی بر زندگی اجتماعی حاکم شد. توجه طبقه روشنفکر از آن گرفته شد و حتی نفی گردید و به سرنوشتی دچار آمد که هم اکنون فقط آنرا می‌توان در روستاهای دور افتاده و یامراکز روستانشین شهرها دید. آنهم وسیله تعزیه خوانانی که هرگز بر کار خود تسلطی ندارند و از وسائل و ابزاری ساده استفاده می‌کنند و معمولاً دارای مشاغل دیگری هستند. تعزیه خوانان دوره گرد نیز دست از کار خود کشیده و به کار و کاسبی‌های دیگری پرداخته‌اند و تعزیه خوانان خوب و هنرمند حرفه‌ای نیز مردند بی‌آنکه از کار و تجربه و هنرشان بهره‌ای شایسته گرفته شود.

به هر حال، این نمود پربار عاطفی، ملی، مذهبی و در عین حال عامیانه که پاسداری بخشی عظیم از اساطیر را بر عهده داشت رو بنابودی صرف نهاد و این مقال و این کتاب، شاید تلاشی باشد تا چیز برای حفظ و اعاده آن به پهنه هنر و جامعه و زمان.

پس از آن سالهای خاموشی «درپائیز ۱۳۳۸ (= برابر ۱۹۵۸ میلادی) پرویز صیاد در مجموعه ایرانی خود مجلس «عبدالله عقیق» را به روی صحنه رسمی تئاتر ۲۵ شهریور درآورد و در شهریور ۱۳۴۶ «تعزیه حر» نیز در جشن هنر شیراز نمایش داده شد و در شهریور ۱۳۴۹ علیاحضرت شهبانوی ایران برای دیدن مجلس مسلم‌بن عقیل به چهارمین جشن هنر تشریف آوردند...» ۲۲ و باید اعتراف کرد که این توجه به تعزیه، گامی است بلند و ارزنده برای حفظ و زنده داشت این نمود جالب که طی چند قرن دوام یافته و نسلهائی را از لذت خویش سیراب ساخته. هر چند نسبت به نحوه تعزیه‌خوانی ایراداتی بود ولی نفس عمل و فکر و قدم در خور تقدیس فراوان است و برای نمایاندن و تأثیر همین گام کوچک ولی اساسی کافیست که بگویم پس از اجرای تعزیه در جشن هنر، ۱۷ کشور، از هنرمندان تعزیه‌خوان ایرانی دعوت کردند که به آن کشورها بروند و تعزیه‌هائی را اجرا کنند و حال آنکه نارسائی‌هائی در اجرای آن بود. بالجمله، بعضی از تعزیه‌خوانان حرفه‌ای نبودند. دست کاری‌های زیاد در تعزیه شده بود. بسیاری از اوقات، شعر تعزیه فراموش میشد و گفتگو به نثر صورت می‌گرفت و از همه بالاتر، تماشاگر، آن تماشاگر واقعی و مؤمن را نداشتند و به هر حال، آن رابطه عاطفی و ذهنی و احساسی که باید میان تماشاگر و تعزیه‌خوان بوجود آید بوجود نمی‌آمد. و اجرا کنندگان نیز ایمانی که لازمه تعزیه‌خوانی است بروز نمی‌دادند. و مسائلی دیگر که امید است این تلاش، تلاش رستاخیزگونه، همه مشکلات را از میان بردارد و توفیق یابد.

ارکان و عناصر سازنده و پردازنده تعزیه

صرفنظر از عوامل اجتماعی راز درخشش تعزیه در برچه‌ای از زمان، پذیرش حیرت‌انگیزش از سوی عامه و حمایتش از سوی بزرگان کشور بی‌ارتباط با همبستگی حیرت‌آور اجزا و عوامل آن نیست. زیرا هر يك از این عوامل خود نقش مهمی دارند در تسلط بر احساسات و اندیشه تماشاگر ایرانی زیرا که

وابستگی دارند به آنچه که با این آب و خاک و مذهب و ذوق مردمش درآمیخته. تعزیه یک عامل و یک نمود مجرد نیست. بلکه مجموعه‌ایست دلیزیر و شیرین و زیبا و غنی که از پیوند طبیعی چند نمود ذوقی، عاطفی و اجتماعی بوجود آمده و همین است که آنرا از سایر نموده‌های اجتماعی مجزا ساخته و توانائی اوج و اعتلا و تکامل بدان بخشیده و برای اینکه تحلیل بیشتری به عمل آید به شرح‌هیک از عوامل سازنده و پردازنده آن می‌پردازد:

۱- شعر: مبنای گفتگوهای تعزیه بر شعر است. یعنی متن آن از شعر ساخته و پرداخته شده است و می‌دانیم که علاقه به شعر با گوشت و خون و روح اکثر قریب به اتفاق ایرانیان پیوند دارد و ریشه آن به گذشته‌های دور و کتب مذهبی و استعداد ذاتی و منطقه جغرافیائی می‌انجامد و از طرفی چون در اسلام هنرهای تجسمی پذیرانیده و مقبول نیستند شعر تنها مفر و تجلیگاه ذوق ایرانیان شده و در حقیقت ظرفی شده است برای انعکاس ذوقیات و عواطف و اندیشه‌ها تا بدانجا که بزرگان ادب ایران تقریباً همه فرهنگ ایران و اسلامی آن روزگار را که فرهنگ جهانی محسوب می‌شد در خود جای داده است و اتفاقاً اوج شعر فارسی مقارن است با پدیدار شدن اشعار مذهبی و در دوره قاجاریه شعر سرائی برای تعزیه و شعائر مذهبی خود گونه‌ای نو اندیشی به شمار می‌آمد. به هر حال شعر یکی از ارکان مهم تعزیه است و ایرانی شعر را دوست دارد.

۲- نقالی: نقالی هنری است که طی آن نقال شعری یا داستانی را با همه وجود و با استفاده از همه استعدادها و اعضا و اندام خود برای جمعی نقل و روایت می‌کند تا بدانجا که شنوندگان را نه تنها سرگرم بلکه به حیرت می‌انساند و در طی آن می‌کوشد نصایح و اندرزهای جالبی را بیان کند و بااین اوصاف مسلم است که باید به صدای خویش کاملاً مسلط بوده و در هر جا و به موقع و تناسب مضمون لحن را تغییر دهد و بنابه میل و اراده و نیاز مطلب آرام یا بلند سخن گوید و حتی برحالات و دگرگونیهای چهره خود بگاه ابراز خشم یا محبت یا عصیان یا ستم مسلط باشد و بتواند بسپولت و نرمی تمنیات و خواسته‌های درون خود را همراه با بیان و لحن سخن درآمیزد و انعکاس آنرا در چهره خود نشان دهد. از زبان قهرمانان سخن براند و با آنان بخندد و با آنان بگیرد و با آنان فریاد شوق برکشد و با آنان به ماتم و اندوه بنشیند. البته نقالی ریشه‌ای هم در ایران قبل از اسلام دارد. اوایل اسلام نقالی به عنوان حربه‌ای برای دفاع از حیثیت ملی و حفظ ملیت مورد استفاده بود خاصه در زمان صفاریان که نقالان موقعیتی ارجمند و والا یافتند چه آنان لبه تیز انتقاد و حمله خود را متوجه بیگانگان ساختند. نقالان از هوشی سرشار و سرعت انتقالی حیرت‌انگیز بهره‌ور بودند که چون با موضوعی متناسب و نحوه بیانی دلکش و دیدی اجتماعی توأم میشد اثری سخت شگفت‌آور عرضه می‌داشتند. در اشعار فردوسی از نقالان بنام «دهقان» یاد شده است ... تابیست یاسی سال پیش گاه نقالان زره و خود می‌پوشیدند و به پیشخوان نیز زره و خود می‌پوشانیدند و ماجرای مرگ سهراب را حین نقل بازی و اجرا می‌کردند و در برخی از مجلس‌های سهراب کشی، شیرزادکشی و یاسفندیار کشی بزرگان و رجال محله را به قهوه‌خانه دعوت می‌کردند و بیشتر این جلسه‌ها را به عصر جمعه می‌انداختند و در پایان اینگونه مجالس از نقال می‌خواستند که برای سهراب و شیرزاد و دیگران آمرزش طلب کند و روضه بخواند. او می‌خواند

و دعا می‌کرد...» ۳۴... جالب است که هنوز هم می‌توان دوروش مشخص نقالی را در تعزیه تشخیص داد: بیان غمناک آوازی در دستگاههای معین موسیقی ایرانی که مظلوم‌خوانها بکار می‌برند و بازمانده نقالی مذهبی است، و بیان غلو شده پر از طمطراق و تحرك و شکوه که اشقیا بکار می‌بردند و باز مانده نقالی حماسی است...» ۳۵ دکلامه کردن غربی‌ها خود نوعی نقالی است که فقط بخش کوچکی از هنر نقالی ایرانی را ارائه می‌دهد.

۳- سخنوری: سلسله صفویه کوششی عظیم بکار برد برای استقرار مذهب تشیع در ایران و این کوشش باندازه‌ای وسیع و پردامنه و همه جانبه بود که حتی در افسانه‌های عامیانه نیز تجلی کرد و سخنوری که از نمودهای همین دوره است بوجود آمد. سخنوری نوعی گفتگوست در قهوه‌خانه میان دو سخنور که با شعر صورت می‌پذیرد و در طی آن رقابتی در مدح اولیای دین بوجود می‌آید و فلسفه آن رقابت میان شیعه و سنی است و پیروزی شیعه. نحوه برگزاری سخنوری چنین بوده است که «... در آغاز کار سخنوری که برای کوبیدن خصم یعنی سخنور اصلی به قهوه‌خانه آمده است به خواندن می‌پردازد و سخن خود را با بسم‌الله آغاز می‌کند:

آن نقطه که زیر باء بسم‌الله است
آن راهنما به جمله خلق‌الله است
سنجیده شده است در تمام قرآن
آن خال لب علی ولی‌الله است

سپس غزلی می‌خواند و بعد از آن «مخمس یا مسمطی در توصیف بهار یا خزان یا چیزی نظیر آن از شاعران مشهور و استادان زبان فارسی از بر می‌گوید. بعضی از سخنوران برای نشان دادن تبحر خود در این کار از شاعرانی مانند منوچهری، خاقانی و انوری و دیگران در این مقام شعری قرائت می‌کند سپس از حاضران مجلس اجازه می‌خواهد وارد میدان سخنوری گردد و مبارزه با حریف را آغاز کند. آنچه در این گفتگو جالب است کوششی است که هر يك از حریفان برای بیرون کردن خصم‌خویش از میدان می‌کنند و این امر نشانی از علت اصلی سخنوری را که استقرار مذهب شیعه و اثبات بطلان مذهب اهل سنت بوده است در بر دارد. سخن خواننده گاه شعر خالص است که بیشتر در قالب مخمس و مسمط سروده شده و گاه مرکب از شعر و سخن است بدین ترتیب که ابتدا يك بند از مخمس یا مسمط را می‌خواند سپس يك بند از بحر طویلی که برای همین منظور پرداخته شده است می‌آورد. پس از آن بند دیگر مخمس را باز می‌گوید و تا پایان به همین ترتیب گفتار خویش را ادامه می‌دهند...» ۳۶

بالاخره با هر سؤالی چیزی از اشیاء و البسه سردم دار (سخنور قهوه‌خانه) را طلب می‌کند و آنرا به گرو می‌گیرد. بعد سردم‌دار از جا بلند می‌شود و یکی یکی یا شعر پاسخ می‌گوید و آنچه را که به گروگان داده یکی یکی باز پس می‌گیرد و سپس سؤالات خود را مطرح می‌کند و گروگانهای می‌گیرد و این پرسش و پاسخ شیرین ساعتها طول می‌کشد. در شبهای ماه رمضان از سرگرمی‌های بسیار خوب

۳۴ - ۳۵ - نمایش در ایران - بهرام بیضائی - ص ۸۱ و ۱۲۶.

۳۶ - دکتر محمد جعفر مجبوب - مقاله سخنوری - مجله سخن - دوره نهم - شماره ۷ ص ۶۳۳

و جالب مردم شرکت در مجالس سخنوری و گوش کردن به اشعار سخنوران و تماشای گروگان دادن‌ها و گروگان پس گرفتن‌ها بوده است.

۴- موسیقی: نظر باینکه موسیقی عالیترین و طبیعی‌ترین و لطیف‌ترین نمودهای ذوقی بشر است و از سوئی دیگر غنا در اسلام پذیرفته نیست سنگر تعزیه و تمزیه‌خوانی مطمئن‌ترین و بهترین مکانی بوده است که می‌توانسته موسیقی اصیل ایرانی را پاسداری کند و در پناه مذهب و احساسات مردم به حیات طبیعی خود ادامه دهد چه بصورت نوحه‌خوانی و چه بصورت مخالف و مؤالف‌خوانی. عبدالله مستوفی در خاطراتش می‌نویسد «.. نوحه‌خوانی یک نمونه دیگر آواز دسته‌جمعی بود به میزان سینه‌زدن‌های شبیه‌ها برای تولید ضرب معین و مناسب که گاه پس از صحنه‌های شهادت توسط بازماندگان خوانده میشد و آن هنگامی بود که تماشاگران تعزیه هم بجای سیاهی لشکر در صحنه‌های نوحه‌خوانی دم می‌گرفتند و یا سینه می‌زدند».

اگر بازی مخالف‌خوان‌ها از نظر سبک و سنن قوت و هیجان بیشتری داشت در برابر، کار مؤالف‌خوان‌ها از جنبه موسیقایش دارای اهمیت بیشتری بود. ادامه تعزیه تعدادی سنت هم در موسیقی به جا آورد. هر مؤالف خوان در تعزیه آوازاها و مایه‌های موسیقی مخصوص به خود را باید حفظ می‌کرد. امام خوان‌ها آوازاها را بیشتر در مایه‌های متین مثل پنج‌گاه، رهاوی و نوا می‌خواندند. حضرت عباس چهار گاه می‌خواند. حر عراق می‌خواند، شبیه عبدالله بن حسن که در دامن حضرت شاه شهیدان به درجه شهادت رسید و دست قطع شده خود را به دست دیگر گرفته گوشه‌ای از راك می‌خواند که به همین جهت آن گوشه به راك عبدالله معروف است. زینب کبری می‌خواند. اگر ضمن تعزیه اذانی باید بگویند حکماً به آواز کردی بود. در سؤال و جواب رعایت تناسب آوازاها با یکدیگر شده مثلاً اگر امام یا عباس سؤال و جوابی داشت و امام شور می‌خواند عباس هم باید جواب خود را در زمینه شور بدهد. فقط مخالف‌خوان‌ها اعم از سرلشکران و افراد و امرا و اتباع با صدای بلند و بدون تحریر شعرهای خود را با آهنگ اشتلم و پرخاش ادا می‌کردند. در جواب و سؤال با مظلومین هم همین رویه را داشتند و با وجود این اشعار مخالف خوان و مظلوم خوان در سؤال و جواب باید از حیث بحر و قافیه جور باشد ولی تمام قافیه و بحر اشعار یک تعزیه غیر از موارد سؤال و جواب یکی نبود «...» ۳۷

البته تعزیه‌خوانان در هنگام تعزیه‌خوانی باید تمام ظرائف و نکات و دقایق دستگاه و مقام موسیقی را ضمن تحریر کاملاً رعایت کنند. انتخاب دستگاههای موسیقی نیز بر مبنای تجربه صورت گرفته است و بدون جهت نیست که «.. هر شخصی پیوسته آواز خود را در پرده مخصوصی از موسیقی می‌خواند. حر برای اظهار شجاعت و رجزخوانی در چهار گاه می‌خواند. نسوان در همایون و شوشتری. اما آواز همواره ساده بود و سازی با آن جفت نمی‌کردند مگر بعضی مواقع که قره‌نی و نی‌لبك را با همان آواز جفت می‌کردند مخصوصاً در بیات و دشتی و دیس راهب و تعزیه سلیمان» ۳۸ البته خواندن بدون ساز دلیل نبوده که آلات موسیقی دیگر مورد استفاده قرار نگیرند ولی استفاده از وسائل محدود بوده است به آلاتی

۳۷- شرح زندگانی من - عبدالله مستوفی - ج ۱ - ص ۲۸۹.

۳۸- ادبیات معاصر - رشید یاسمی - چاپ ۱۳۱۶ ص ۱۲۴.

مخصوص و گروه‌هایی که خود وابسته به تعزیه‌خوانان بودند «... دسته‌های نوازنده موسیقی در هیأت معمول شبیه‌گردانان از هفت یا هشت نفر متجاوز نبوده‌اند و سازها عبارت بود از شیپور و نی و قره‌نی و طبل و دهل و کرنا و سنج. آنچه اینها می‌نواختند آهنگ معینی در قالب یکی از دستگاههای معلوم موسیقی ایران نبود بلکه آمیزه‌ای بود از اصوات در هم این سازها که در نتیجه یک طنین و آهنگ تقویت کننده به صحنه‌های مختلف می‌افزود. موسیقی تعزیه همچنانکه بایست به موسیقی خالص چندان وابسته نبود زیرا که موسیقی نمایش جدا از موسیقی خالص است و هدفش باهدف آن مغایر.

موسیقی غیر آوازی تعزیه بیشتر شامل سروصداهای موزون بود که جمعا به نسبت احتیاج هر صحنه تقویت کننده و گاه بیان کننده حس کلی آن صحنه بود. پس تابعی بوده است از متغیر موقعیت‌های نمایشی.

این عامل نقشی بیش از يك پرکننده خلام را داشت جنبه تزیین کننده و باشکوه اصوات آن یادآورنده موسیقی جنگی بود و جنبه تقویت کننده و محرك آن يك حالت القائی دیگر به صحنه‌ها می‌افزود.

همسرایی نوحه‌خوان از يك طرف و همصدائی کوس و شیپور و سنج از طرف دیگر گاه لحظه‌های اندوه‌آور جدائی و شکست و بردگی را و گاه صحنه‌های رزمی را مجسم می‌کرد. در صحنه‌های جنگ با شمشیر، سنج نقش عمده‌تری داشت تا صدای برخورد سلاح‌ها را القاء کند. طبل خصوصاً هنگام ورود اشخاص یا هنگام بروز يك حادثه نقش قطعی داشت. در مورد دوم طبل نقش پیش‌بینی حوادث را ایفا می‌کرد. نقش قره‌نی یا حتی شیپور در مواردی که صحنه‌های غم‌انگیز پیش می‌آمد با نواختن يك نوای سوزناك و مؤثر قطعی‌تر می‌گردید با اینهمه در اغلب موارد این سازهای اصلی یکدیگر را همراهی می‌کردند و کمتر موردی وجود داشت که سازها با آوازی جفت شوند و دلیل این شاید آن باشد که همراهی ساز ممکن بود مانع شود که شعر و در نتیجه مفهوم و مضمون به تماشاگر برسد و شاید هم منع یا نهی غنا و سماع علت اصلی آن بود...»^{۳۹}. نوحه‌خوانی که همسرایی را نیز به همراه دارد از موسیقی جالب و گرمی بهره‌ور است «... چیزی که در این دسته‌ها جالب است هماهنگی و نرمی حرکات دسته‌جمعی و حالت نمایشی و گاه رقص آنهاست به اضافه همسرایی که در خواندن «نوحه» و «دم» هست و تزیینات مفصل با نقش‌های تجریدی که حرکت می‌دهند به دسته شکوه و هیبت می‌بخشد. نواخت حرکت دسته‌ها معمولاً به میزان و ضرب تنفس است با نوحه‌ای که یکنفر می‌خواند یا سنجی که می‌نوازد و حرکات به‌روی آنها تنظیم می‌شود...»^{۴۰}

از همین رو به خاطر همین نکات دقیق و شیرین و حساس است که ابوالحسن صبا در یادداشتهای خود از موسیقی تعزیه تجلیل می‌کند و تأسفی دارد برای از دست رفتن چنین پدیده‌ای «... موسیقی تعزیه بود که می‌توان آنرا اپرا تراژیک نام نهاد... بهترین جوانانی که صدای خوب داشتند از کوچکی نذر می‌کردند که در تعزیه شرکت کنند و در ماههای محرم و صفر همگی جمع شده و در تحت تعلیم معین البکام که شخص وارد و عالمی بود تربیت میشدند. این بهترین موسیقی‌ای بود که قطعات منطبق با موضوع میشد و هر فردی مطالبش را با شعر و آهنگ رسا می‌خواند. ناگفته نماند که تا کنون تعزیه بوده است که موسیقی ما را حفظ کرده متأسفانه

نمی‌توانم در آتیه چه چیزی تضمین حفظ موسیقی ما را خواهد کرد...»^{۴۱}

۵- عزاداری: تعزیه درحالیکه جنبه غنی نمایشی حیرت‌انگیزی دارد که سخت دلپسند و زیبا و پرشکوه است جنبه خاص خود را که تعزیت‌داری برمرگ عزیزان دین است کاملاً حفظ می‌کند و از همین روست که دوستداران خاندان رسول هنگام تعزیه‌خوانی چه اشکها که نمی‌ریزند و چه بر سروسینه‌ها که نمی‌زنند و چه ناله‌ها که نمی‌کنند. علت آنهم اینستکه حوادثی که بر بزرگان شیعه رفته است با استفاده از همه امکانات از برابرشان می‌گذرد و به‌نحوی ملموس حوادث را حس می‌کنند و خود را در برابر فاجعه می‌بینند زیرا ذهن و خاطر هیچ ایرانی نیست که با حوادثی نظیر حادثه کربلا سخت پیوند نداشته باشد. البته تعزیه‌هایی که بصورت شاد اجرا می‌شود و نیز تعزیه‌های مجلل و پرشکوه که خالی از حوادث غم‌انگیز است بخاطر طنزگزنده و آزاردهنده‌ای که دارد و عقده دل‌تاشاگر را می‌گشاید نیز سخت‌مقبول است.

۶- پرده‌برداری: در فرهنگ «دخدا آمده است که پرده‌داری «آن باشد که مشعبدان و لعبت‌بازان فرو آویزند و از پس آن هرگونه لعب و شعبده به مردم تماشائی نمایند» پرده‌داری را شمایل گردانی نیز می‌گویند و مراد از آن شمایل بزرگان دین است. پرده‌داران یا شمایل گردانان کسانی هستند که معمولاً صحنه‌ای از حوادث، حوادثی که در تعزیه‌ها جاریست و در کتب مقابل و تذکره‌های تاریخی دینی از آنها یادشده و روی پرده بلندی نقش شده در اختیار دارند. پارچه سفیدی روی آن کشیده‌اند که با شرح و بسط حوادث و خصائص يك‌يك چهره‌هایی که نشان می‌دهند و کنارزدن آرام و تدریجی پارچه سفید قسمت به قسمت پرده را توصیف کرده تماشاچیان را سرگرم می‌دارند و باندازه‌ای در این کار مهارت دارند و باچنان جذابیت و تسلط و شیرینی واقع را بازگو می‌کنند که هر رهگذری را علاقمند به تماشا و کار خویش می‌سازند. شاید بتوان گفت که هنر نقاشی نیز خواسته است چون شعر یا موسیقی جایی برای خود بیابد و خود را بقبولاند. رنگ‌آمیزی‌ها و نحوه نقاشی و برداشت‌نقاشان این پرده‌ها به نحوی است که گویای نترتی‌سخت به معاندین و اشقیاء و محبت‌والفتی صمیمانه و بی‌ریا با خاندان رسول است. معمولاً قیافه‌اشقیاء بد و ناهنجار و کریه است سرشان نتراشیده، پیشانی‌شان کوتاه، خنده‌هایشان تلخ و بی‌رمق، سبیلشان آویزان و نگاهشان بی‌شرم است. ضربت شمشیر فرق آنها را شکافته، و زبان از دهانشان بیرون آمده، شمر هشت پستان دارد. پرده‌دار ضمن شرح پرده، از لعنت آنان فروگذار نمی‌کند. چهره اعضای خاندان رسول و یاران حسین درهاله‌ای از نور قرار دارد. و نور از آنها ساطع‌است. چهره زنان و دوشیزگان در پشت مقنعه پنهان است. در بعضی از پرده‌ها صحنه روز دهم محرم منقوش است و خیمه و خرگاه و میدان جنگ و ستیز همگی در آنها نشان داده شده. تعزیه از تأثیر نمایشات پرده‌ای برکنار نیست و شاید خود نقشی داشته است در گسترش تعزیه زیرا می‌توان پنداشت که حوادث کربلا به‌همراه سینه‌زنی و همسرایی و نوحه‌خوانی بدواً بدینصورت از برابر مردم می‌گذشته^{۴۲}.

۷- استفاده از اشیاء و عناصر مختلف: برای تعزیه‌خوانی از عوامل و عناصر

۴۱- مجله موسیقی شماره ۱۸ - بهمن ۱۳۳۶ - شماره ویژه صبا - از یادداشت‌های صبا - ص ۱۵.
 ۴۲- عباس بلوکی‌فر، آخرین نقاش مهم سبک خیالی سازی عقیده دارد که این سبک اصلاً از روی دیدن تعزیه بوجود آمده است که من آنرا نمی‌پذیرم زیرا صحنه و میدان تعزیه، محل بروز آشکار شدن آنچه بر پرده است بدان صورت و بدان شیوه نیست.

مختلفی استفاده می‌شود که بعضی جنبه عینی دارند. بعضی جنبه تزیینی و بعضی جنبه سمبلیک. عوامل نوع اول عبارتند از شمشیر، سپر، سنج، دهل، اسب، کرنا، خنجر، مشک آب، خود، زره، نیزه. نوع دوم عبارتند از حجله قاسم، کبوترهای قاصد تیرخورده، علم، کتل، نعش. عوامل نوع سوم عبارتند از، تشت آب (سمبول رودخانه فرات) و نیز اصولاً آب در جریان و شاخه نخل (سمبول درخت و نخلستان) انگشتر عقیق (سمبول چشمه‌زاینده) میدان (سمبول میدان جنگ) و میدان کارزار.

و یکی از دلپذیرترین بروز نمایش تعزیه، پیوندی است که درمیان این اجراء بوجود آورده تا آنچه را که می‌خواهد با استفاده از همه امکانات اعم از صوری و مادی به تماشاگر القاء کند و این بارزترین خصیصه هر نمایش تعزیه است.

۸- از میان برداشتن فاصله با تماشاگر: تعزیه در میان مردم خوانده می‌شود

صحنه در وسط میدان است. همه تعزیه‌خوانان روی صحنه‌اند. هرکس به نوبت نقشش را ایفا می‌کند سواى کسانی که نباید پدیدار باشند مثل جعفرچنی و یا فرشته و یا نکیر و منکر و یا قاصد که به هنگام ایفای نقش از گوشه‌ای وارد میدان می‌شوند.

۹- ایمان و اخلاص: نویسندگان تعزیه‌ها عموماً از امضاء ذیل تعزیه‌هایی که نوشته‌اند خودداری کرده‌اند. تعزیه‌خوانان نیز بیشتر به اجرا معنوی و پاداش آخرت چشم دارند. عموماً متشرعند. کسیکه مشتهر به فسق و فجور باشد در میان تعزیه‌خوانان راه ندارد. بیشتر خود را «ذاکر حسین» می‌دانند. در حقیقت با همان سرمایه معنوی به تعزیه‌خوانی می‌پردازند که تماشاچیان مخلص نشسته و انتظار دارند. از همین روست که دستمزدشان بیشتر جنبه هدیه و ادای نذر دارد نه اجرت تعزیه‌خوانی و ایمان تعزیه‌خوان و تماشاچی پشتوانه ارزنده این نمود بوده است.

۱۰- توجه به مسائل سیاسی و اجتماعی زمان: در حقیقت دشمن و ستیزی که از زمان حمله اعراب و جنگ قادسیه بین ایرانیان و اعراب بوجود آمده بود با شیعه شدن ایرانیان و لمن و نفرین خاندان بنی‌امیه آشکار شد و در دوره صفویه تا قاجاریه که دولتهای ایرانی و عثمانی به اشکال مختلف رقابت می‌کردند تعزیه خود مستمسکی بود برای مقابله شیعه در برابر سنی و مخصوصاً اشعار شعرای تعزیه‌گو حاوی این نکته است خاصه که اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی کشور نیز به بهره‌وری از چنین امکانات درخشانی که برپایه ایمان و مذهب مردم استوار بود توجه داشته.

۱۱- هماهنگی کامل بازی با متن: یکی از ویژگیهای تعزیه‌های ایرانی هماهنگی کاملی است که بین متن تعزیه و بازی وجود دارد. یعنی حالت و روش و رفتار تعزیه‌خوان منطبق است با موردی که در متن تعزیه جاری است.

مثلاً زمانی که مطلبی را بطرف بیان می‌کنند از حرکت دست و صورت نیز برای القاء بیشتر آن استفاده می‌برند. یا چون سخن از ابراز محبت باشد دست مهر بر سر طرف می‌کشند یا به گاه وداع یکدیگر را ملاطفت‌آمیز دربر می‌گیرند یا چون خواهند سخن ز جای دوری گویند بدورها اشاره می‌کنند چنان اشاره‌ای که تماشاگر آن نقطه دور را احساس می‌کند و این خود یکی از رازهای زیبایی و اصالت تعزیه‌های ایرانیست و از همین روست که در نوشتن تعزیه‌ها، تعزیه‌سرایان صحنه و نحوه بیان را شرح نداده‌اند و تنها با استعانت از هنر خاصه خویش، تعزیه را چنان سروده‌اند که هر تعزیه‌خوانی اگر کمی هوشیار باشد بسهولت می‌تواند نقش و موقعیت نحوه بازی خود را از متن، یعنی آنچه را که می‌خواند بازپابد و بین شعر

تعزیه و تعزیه‌خوانی و صحنه با استفاده از هوش و هنر خویش هماهنگی کامل ایجاد نماید.

مثلاً چون سخن از رفتن است راه را در پیش گیرد و چون سخن از جنگ است و محاربه و ستیز اگر سوار اسبند اسب می‌تازند و شمشیربازی می‌کنند و نیز سایر حالات.

۱۲- توجه دقیق به نکات روانشناسی: ایجاد صحنه‌ها، داشتن صدای خوش، کمک گرفتن از همه استعدادهای ذوقی، دریافت نیاز مردم و انعکاس و تجلی و بروز آن، لعنت و نفرین به معاندین (حتی شمر و یزید و عمر سعد و سایر اشرقیانان بنخود) احترام به اولاد و ذریه رسول اکرم و خاندان علی (ع) و تمسخر مخالفین در تعزیه‌های شاد و بروز اخلاص و ایمان صمیمانه به کار تعزیه‌خوانی و بسیاری نکات پدرک و لایوصف دیگر، همه از وسائل و ابزاری است که باید مورد استفاده قرار گیرد.

بیگانگان و تعزیه‌های ایرانی

متأسفانه تاریخ ادبیات ما، چنانکه شاید و باید نه مستقیم و نه غیرمستقیم توجهی به نمودهای ذوقی و هنری طبقه عامه نکرده است و حال آنکه درخت و برگ و بار فرهنگ عامه، خاصه در زمینه ادبیات عامیانه، چنان سرسبز و خرم و دلکش است که ادبیات کلاسیک ما، با آن شکوه نتوانسته است خود را از آن دور بدارد. سهل است آنرا پرورانده و سرچشمه جذابیت و شکوه بسیاری از نمودهای ذوقی و هنری آنچه راست که از فرهنگ عامه بصورت اساطیر، افسانه، عقیده، ترانه، ضرب‌المثل، چیستان، آداب و رسوم مایه والهام گرفته است.

ولی به هر حال پیش از آنکه ایرانیان به ارزش فرهنگ عوام خود، و آنچه را که فرهنگ عوام دربر می‌گیرد پی ببرند و به نحو مستقیم از آن نام برند بیگانگان به ارزش آن دست یافتند. علت آنهم از یکسو جذابیت طبیعی فرهنگ عوام و غنا و ریشه آن بود و از یکسو کنجکاوی و غنیمت اندوزی بیگانگانی که برای نخستین بار به ایران پا نهاده و همه چیز برایشان جالب می‌نمود و قابل بررسی بود. بویژه که آنان در پی آن نیز بودند که با استفاده از فرهنگ کشورهای دیگر، اعم از مدون و غیر مدون بر غنای فرهنگ خود بیفزایند.

هیچ سفرنامه‌ای نیست که از دوره صفویه به بعد درباره ایران نوشته شده باشد و نامی از مراسم عزاداری مردم در ماه محرم در آن برده نشده باشد و چنانکه قبلاً نیز اشاره شد سیمای تحول عزاداری و تکامل آرام و طبیعی آنرا از روضه‌خوانی به آن مجالس تعزیه پرشکوهی که در تکاپائی چون میدان تبریز، میدانی که شاردن درباره‌اش می‌نویسد «... بزرگترین میدان بلاد عالم است که من دیده‌ام»^{۴۳} بوضوح می‌توان دریافت.

کنت گوبینو در کتاب «دین‌ها و فلسفه‌ها در آسیای مرکزی»^{۴۴} برای اولین بار درباره مراسم مذهبی و تعزیه بطور دقیق و کامل سخن می‌گوید و در حدود یکصد صفحه از کتاب مذکور را به این امر اختصاص می‌دهد و صحنه‌های شورانگیز و پرشکوه تعزیه‌هایی را که دیده شیرین وصف می‌کند این کتاب در ۱۸۶۵ میلادی

۴۳- سفرنامه شاردن - ج ۲ - ترجمه محمد عباسی ص ۴۰۷.

۴۴- Religions et philosophies Dans l'Asie Centrale.

در پاریس چاپ شد. به علاوه در کتاب دیگر خود «سه سال در آسیا» ۴۵ نیز سه صفحه را باین موضوع اختصاص داده و به چرات می توان گفت قبل از گوبینو هیچگونه اطلاعات کافی مربوط به تعزیه در هیچ کجا مطرح نشده. ... ادوارد براون معتقد است «... تنها نمایش بومی که می توان نام برد همان تعزیه ایام محرم است و حتی مسلم نیست که در تعزیه هم اثری از تأثرهای اروپائی وارد نشده باشد» ۴۶

ولی بقول همین مؤلف «... از بعضی وقایعی که در این تاریخ داخل شده معلوم می گردد که شیعیان ایران پلااراده در برخی اعتقادات با مسیحیان شباهت دارند از آنجمله اعتقاد به شفاعت است که شهادت اسام حسین را مثل عیسی برای طلب بخشایش گناه و شفاعت کردن در روز قیامت ضروری می دانند از شواهد همفکری اسلام آوردن ایلچی فرنگی در بارگاه یزید است که در تعزیه ها دیده ام» ۴۷ به علاوه نمودهای ذوقی عوام در همه جا شباهتهائی دارند مانند ترانه های محلی یا اساطیر و همانطور که نمایش های دینی Misteres یا نمایش های اخلاقی Moralites در قرون وسطی در اروپا رواج داشت تعزیه نمود ذوق و نیاز مردم ایران بود چنانکه نمایشاتی نظیر آن با تفاوتیهائی در بعضی از کشورهای اروپا وجود دارد. در سال ۱۲۱۷ شمسی (۱۸۳۷ میلادی) یعنی سه سال بعد از مرگ فتحعلیشاه، آلکساندرز خوچکو A. Chodzko از سی و سه تعزیه نامه اصلی نام می برد که محور همه شبیه خوانیها بوده است و در دقتی به اسم جنگ شهادت متعلق به فتحعلیشاه، آنها را بازنویس کرده بوده اند. می گوید اینها را مردی باسم خواجه حسینعلی خان کمال بمن فروخت که سردمدار نمایش های دربار تهران بود. و مدعی اینکه اینها را او نوشته است و یا لااقل در چندتای آنها تجدید نظر کرده است... ۴۸ و همین سی و سه مجلس است که «... وسیله خوچکو، و شارل ویرولولو Ch. Virolleaud و روبرهانی دو ژنره R. H. De. Generet ترجمه شده و به چاپ رسیده...» ۴۹. محققان دیگری نیز از مجالس جنگ شهادت استفاده برده اند.

«... چند نفر از اروپائیان که از لحاظ روانشناسی این نمایشات مذهبی را مورد مطالعه قرار داده اند معتقدند که در کمال مهارت تدوین شده و تعزیه خوانها از روی اخلاص و اطلاع از فن خود نمایش می دهند. سرلوپس پلی Ser - Lewis ۳۷ مجلس تعزیه را ترجمه کرده و در مقدمه آن می نویسد: «اگر مقیاس هنرمندی نویسنده تأثر را تأثیری بدانیم که در خوانندگان و شنوندگان می کند هیچ تراژدی از اینها بالاتر نیست...» ۵۰ و این کتاب در دو جلد منتشر شده «... ماتیو آرنولد در کتاب «کوشش ها و انتقادهای با ظرافت کامل تاریخ اجمالی این تأثر مذهبی را شرح داده ماکولی Macaulay در کتاب «درباره لردکلایو» تمجید بسیار از این نمایشات کرده است. گی بون Gibbon که شخص خرده گیر و بی اعتقادیست گوید بعضی از نمایش ها در دل سخت دل ترین مردم هم تأثیر دارد» ۵۱.

45- Troisans en Asie.

۴۶-۴۷- تاریخ ادبیات ایران - ادوارد براون - ترجمه رشید یاسمی - ص ۳۲۷ و ۱۶۲.

۴۸- نمایش در ایران - بهرام بیضائی - ص ۱۲۶.

۴۹- از صبا تا نیما - یحیی آرزین پور - ص ۳۲۳.

۵۰- تاریخ ادبیات ایران - ادوارد براون - ترجمه رشید یاسمی - ج ۴ - ص ۱۶۱.

۵۱- تاریخ ادبیات ایران - ادوارد براون - ج ۴ - ترجمه رشید یاسمی ص ۱۶۲.

«در سال ۱۹۲۹ پانزده تعزیه یا دقیق‌تر بگوئیم مجلس در برلن توسط ایران‌شناس آلمانی ویلملم‌لی تین Wilhelm Titten به چاپ رسیده...»^{۵۲} که در این کار فقط بصورت عکسبرداری از متن نسخه‌هاست و ترجمه‌ای هم روی آن انجام نگرفته.

در کتاب «تتبعات شرقی Morgenlandische Studien که در سال ۱۸۷۰ در لایپزیک چاپ شد مقاله‌ای درباره تعزیه ایرانی آمده...»^{۵۳} ادو دانشمند بنام شوروی بنامهای برتلس «E. Berthlus» و کریمسکی Krimski درباره تعزیه تألیفاتی دارند که خاصه کوشش و توجه کریمسکی درخور ستایش است.

پتر چکوسکی Peter Cetkowski که از ایران‌شناسان آمریکاست و در دانشگاه نیویورک به تدریس اشتغال دارد علاوه بر کتابی که درباره تعزیه در دست چاپ دارد (انتشارات دانشگاه پرینستون) مقاله‌ای تحت عنوان «جوانب دراماتیک و ادبی تعزیه‌خوانی» در مجله‌ای که از انتشارات دانشگاه St. John s University است نگاشته^{۵۴} وی لهستانی‌الصل است و در حدود ده سال پیش در ایران بوده و در تعزیه‌ها شخصاً نقش فرنگی را برعهده می‌گرفته‌است و فارغ‌التحصیل مدرسه مطالعات شرقی و افریقائی لندن میباشد.

محمد عزیزه تونسلی Mohamed Aziza کتابی بنام «تأثر و اسلام Le Theatre et l Islam نوشته است که چاپ الجزایر است و بنظر می‌رسد که در سال ۱۹۷۱ به طبع رسیده. در این کتاب تعزیه از نظر اسلامی و مذهبی مورد مطالعه قرار گرفته است و در آخر آن اقتباسی آزاد از مجلس تعزیه امام حسین آنچنانکه در کتابخانه ملی پاریس است کرده.

انریکو چرولی Enrico Cerulli سفیر ایتالیا در ایران با کمک علی هانیبال ۱۰۵۵ مجلس تعزیه جمع‌آوری کرده و به کتابخانه واتیکان در رم اهدا نموده‌است. البته در این مجموعه روایات مختلفی نیز که از تعزیه‌ها در گوشه و کنار ایران و در نقاط مختلف وجود داشته گردآوری شده و فهرست تعزیه‌های مذکور بنام درامهای مذهبی ایرانی وسیله دو دانشمند ایتالیائی اتوروسی Alessio Bombaci و Ettore Rossi آلسیو بمباچی در سال ۱۹۶۱ در واتیکان به چاپ رسیده و عناوین مطالب آن کتاب عبارتند از:

- دیباچه
- مقدمه
- تأثر مذهبی و مسائل آن
- مجموعه چرولی
- نسخه‌های خطی
- نویسندگان و محرران
- تاریخ‌بندی
- مبداء و اصل نسخ
- داستانها

۵۲- مقاله درباره فرهنگ مردم سروستان - مجله کاوه - چاپ مونیخ - شماره ۳۹ - ص ۶۳۰.

۵۳- تاریخ ادبیات - هرمان‌اته ترجمه شفق - بنگاه ترجمه و نشر کتاب - ص ۲۰۶.

۵۴- Review of National il Teatures Volume 11-Number 1 - Spring 1971.

— محک‌های قضاوت در نوشتن این فهرست

فهرستها

۱— فهرست داستانها

۲— فهرست آدمها

۳— فهرست آدمهایی که در حاشیه و یادداشتها آمده‌اند

۴— فهرست جاها و ملل

۵— فهرست نسخ عربی و ترکی

قدیمیترین نسخه‌ای که در فهرست مذکور معرفی شده مربوط بزمان فتحعلیشاه است و جدیدترین آن مربوط به بیست سال آخر. در این فهرست تذکر داده شده در لفات «گوشه» و «فقره» و قضیه نیز برای مجالس گوناگون تعزیه بکار میرفته است در اینجا بد نیست برای آشنائی با فهرست‌بندی ترجمه یکی از فهرست‌ها را بیاوریم.

«شماره ۴۵»

۱۲۹۸ قمری — ۱۸۸۰ میلادی (تاریخ نگارش)

۱۷ سانتیمتر × ۱۱ سانتیمتر (قطع)

۴ + ۶ + ۳ + ۳ + ۲ + ۲ + ۷ + ۲ + ۶ + ۵ + ۲ (تعداد اوراق)

غصب فدک (عنوان فارسی)

L Usurpazione di Fadak (ترجمه ایتالیائی)

امیر — فاطمه — حسن — حسین — زینب — سلمان — باغبان — ام‌اعیان (اشخاص)

عمر — ابوبکر — قنبر

محمد شریف (محرر)

بی‌مناسبت نیست ضمناً فهرست اشخاص داستانها نیز بشرحی که در کتاب مذکور آمده ذکر شود.

فهرست اشخاص داستانها

۱— اشخاصی که در تورات و مسیحیت از آنها اسم برده ۲— محمد

۳— سه‌خليفة ۴— علی ۵— فاطمه ۶— امام‌حسن ۷— امام

حسین (کودکی و شهادت) ۸— عباس برادر حسین ۹— شهدای دیگر کربلا

۱۰— سرنوشت افراد خانواده مقدس پیغمبر بعد از مرگ حسین (۱— در

کربلا.. ۲— در کوفه ۳— از کوفه تا دمشق ۴— در دمشق

۵— از دمشق تا مدینه)

۱۱— فاطمه صغری ۱۲— زینب ۱۳— هواداران و انتقام‌گیران

حسین و خانواده مقدس (۱— شهدای کوفه ۲— حامیان ۳— انتقام‌گیرندگان)

۱۴— امام‌ها بعد از حسین

۱۵— امام‌زاده‌ها (۱— پسران علی ۲— پسران امام‌حسن ۳— پسران امام‌موسی

کاظم ۴— برادران، پسران، نوادگان علی رضا که به سوی خراسان رفته‌اند.

۵— اشخاص متفرقه)

۱۶— زیارت‌های کربلا

۱۷— مراسم و نمایشات بمناسبت‌های مختلف

۱۸— اشخاص متفرقه (سلمان، ابوذر، قنبر و غیره)

۱۹- داستانهای مختلف عبرت‌انگیز

مقدمه کتاب مذکور نیز نسبتاً جالب است. اسامی بسیاری از تعزیه‌خوانان نیز در متن آن آمده است. نسخه‌هایی که معرفی شده، دارای تاریخ‌های مختلف هستند. نه تنها در هر تعزیه بلکه اوراق هر تعزیه نیز در تاریخ‌های مختلفی نگاشته شده مثلاً در تعزیه امام‌حسین بعضی از برگ‌های آن در يك سال و بعضی در سنواتی دیگر وسیله کاتبین نوشته شده است. بحث و گفتگوی مفصل پیرامون کتاب مذکور، درخور تحلیل و شرح جداگانه و مفصلی است که درخور آن باشد و در اینجا غرض اشاره بدان و توجه به اهمیت آن بوده و بس.

سرایندگان تعزیه‌ها و منبع الهام آنان

شعر فارسی که در اوائل صفویه در اوج بود. از این دوره رو به نزول نهاد و تحرك خود را که لازمه هر هنر زنده و باروری است از دست داد و یکی از علل آن توجه سلاطین صفوی به اشعار مذهبی و نضج و رونق اشعار مذهبی بود. در کتاب عالم آرای عباسی درباره شاه طهماسب و شعرای زمان او چنین آمده است «... در اواخر ایام حیات که در امر و نهی منکر مبالغه می‌فرمودند چون این طبقه (مراد شعر است) علیه را وسیع‌المشرب شمرده از صلحا و زمره انبیا نمی‌دانستند زیاد توجهی به حال ایشان نمی‌فرمودند و راه گذاردن قطعه و قصیده نمی‌دادند. مولانا محتشم کاشانی قصیده غرا در مدح آن حضرت و قصیده دیگری در مدح مخدرة زمان شهزاد پریخان خانم به نظم آورده از کاشان فرستاده بوسیله شهزاده مذکور معروض گشت. شاه جنت مکان فرمودند من راضی نیستم که شعرا زبان بمدح و ثنای من آلائند. قصائد در شأن شاه ولایت وائمه معصومین علیم‌السلام بگویند. صله اول از ارواح مقدسه حضرات و بعد از آن از ما توقع نمایند زیرا که بفکر دقیق و معانی بلند و استعاره‌های دور از کار در رشته بلاغت در آورده به ملوک نسبت می‌دهند که به مضمون از احسن اوست اکذب او در موضع خود نیست. اما اگر به حضرات مقدسات نسبت نمایند شأن معانی ایشان بالاتر از آنست و محتمل‌الوقوع تر...» و همین امور سبب شد که شعر در مجرای دیگری نیز به جریان افتد و راهی دیگر را نیز برای تجلی خود باز یابد. محتشم کاشانی پس از این واقعه در اندیشه پرداخت اشعاری دیگر شد و برای نخستین بار «هفت‌بند» را سرود. هفت‌بند صرفاً اشعاری مذهبی است و به علاوه خود مبنای کار و پرداخت هفت‌بندهائی شد که شعرای دیگر نیز بعد از محتشم بدان روی کردند و هاتف اصفهانی نیز به روال کار محتشم هفت‌بند معروف خود را ساخت.

محتشم معروفترین شاعر مرثیه‌گوی ایران است. در بیان احساس مذهبی خویش فوق‌العاده صادق و صمیمی است. هیچ شاعری در اشعار مرثیه‌ای مذهبی به پای وی نمی‌رسد و شاید بتوان او را بنیانگذار مرثیه‌سرایی در ایران نام برد. کمتر شاعری بود که در آن روزگار بعد از محتشم، اشعار مذهبی نسراید و طبع خود را در این زمینه نیازماید می‌گویند که مرگ برادرش نیز در او تأثیر فراوان داشته و سوز درد آوری که از میان اشعارش احساس میشود. از غم مرگ برادر شاعر بی‌نصیب نیست. چه، مرگ برادرچان و روح او را سخت آزرد. بد نیست چند بیتی از آغاز يك شعر مرثیه‌ای وی را بیاوریم.

باز این چه شورشی است که در خلق عالمست
 باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتمست؟
 باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین
 بی نفخ صور خاسته تا عرش اعظم است؟
 گویا طلوع می‌کند از مغرب آفتاب
 کاشوب در تمامی ذرات عالم است
 گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست
 این رستخیز عام که نامش محرم است
 در بارگاه قدس که جای ملال نیست
 سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است
 جن و ملک بر آدمیان نوحه می‌کنند
 گویا عزای اشرف اولاد آدم است

محتشم درباره شهدای کربلا نیز مرثیه‌ای بسیار پر شکوه پرداخته.
 البته شعرای ایران بعد از اسلام همگی به‌خداوند و پیامبران و ائمه کم و
 بیش توجه داشتند و روادین آنان کلا با نام خدا و یاد رسول و ائمه و بزرگان دین
 آغاز میشد ولی شعر خاص مذهبی که تا حدی جنبه مرثیه‌سرایی داشت با محتشم
 کاشانی آغاز شد و بعد از او شعرایی چون «هاتف اصفهانی» و «قآنی» در این
 مصاف طبع آزمائی‌های بسیار پسندیده و موفق کردند «وقار شیرازی» نیز
 مرثیه‌ای سروده است:

یا رب چه روی داد که شهری پر از عزاست
 یا خود که شد زدست که این تعزیت بپاست؟
 آفاق در تزلزل و اجرام در خروش
 املاک در مصیبت و افلاک در عزاست
 بر هر که بنگرم زمصیبت فسرده دل
 برهرکه بگذرم ز عزا نیگلون قباست
 گشتند انبیا همه از غم سیاه‌پوش
 گوئی مگر مصیبت سالار انبیاست
 مردم فغان و نوحه برای خدا کنند
 یا رب که درگذشته که صاحب عزا خداست؟
 گردد فلک غمیست، چرا خاک پر خروش؟
 و در زمین عزاست، چرا چرخ پر صداست؟
 هم آسمان شناسدش از رتبه هم‌زمین
 تا کیست، اینکه با همه یار است و آشناست؟
 و آنکس که هست با همه‌کس آشنا و دوست
 سلطان اولیا و شهنشاه کربلاست
 مطلوب آفرینش و محبوب عالمین
 سبط رسول و مخزن اسرار حق حسین

و مرثیه سرایی فصلی دیگر، در شعر ایران بازگشود و سبب شد که «... علیرغم
 انحطاط تدریجی در داستانسرایی و شعر لیریک و پندیات فارسی از طرفی و بیروح
 گشتن آثار ادبی از طرف دیگر، یکنوع شعر جدید بوجود آید که آهسته ولی مطمئن

و ثابت و سالم و نیرومند است که موضوع آن تا این زمان نه تنها نسبت به ذوق مذهبی، هنری ایرانیان بلکه نزد تمام ملل اسلامی مطبوع بود و آن شعر نمایشی (دراماتیک) ۵۵ است.

اشعار مذهبی، نگاه خود را، به وقایع مهم مذهبی دوخت و واقعه کربلا منشأ تلاش‌های ذوقی و هنری و مذهبی اینگونه شعرا شد و منبعی عظیم از این نظر، بوجود آمد. تا بدانجا که در میان مردم نفوذ کرد و ذوقیات مذهبی را دربر گرفت. دربارهٔ سراینندگان تعزیه‌ها، سخن بسیار است زیرا عموماً از ذکر نام و امضاء ذیل تعزیه و اشاره بدانکه مصنف چه کسی است، خودداری می‌کردند و تنها متوجه اجر معنوی و اخروی آن بودند.

میرزا نصرالله اصفهانی که متخلص به «شهاب» است و لقب تاج الشعرائی را در دورهٔ محمدشاه دارا بوده، برای احیاء و حمایت از تعزیه گامهایی برداشته است و تعزیه‌هایی را سروده است که از جمله آنها تعزیهٔ «مسلم» است ۵۶ که بنا به تشویق امیرکبیر سروده شده است.

«مطلب دیگر وجه نظر امیرکبیر نسبت به شاعری و سنت مدیحه‌سرائی درباری است، اطلاعات ما پراکنده و ناقص است، اما چند نکته را می‌دانیم. از همه مهمتر اینکه به فن شاعری از نظر تأثیر مدنی آن توجه داشته است. میرزا نصرالله اصفهانی تاج‌الشعرا متخلص به «شهاب» را معین کرد که به جای مرثیه‌های خنک و سست مذهبی که از زمان صفویان و در زمان روضه‌خوانان بود اشعار شیوایی بسراید تا عوض آنها رواج پذیرد. میرزا طاهر مؤلف گنج شایگان در این باره می‌نویسد «در اوائل این دولت دوران عدت‌که وزارت ملک و امارت نظام بر مرحوم میرزاتقی‌خان که از کفایت دهر و دهات ایام بود قرار گرفت وی نیز کمال قدر او را (شهاب را) در اصالت و علو شأن او را در فصاحت و بلاغت برشناخت و به اندازهٔ رتبتی که داشت بنواخت و مرسوم می‌که در دیوانش مقرر بود امضی نمود و از آنجا که در مجالس تعزیت و محافل شبیه ماتم و مصیبت حضرت خامس آل‌عبا... اشعاری که فیما بین اشتباه اهل بیت مکالمه میشد غالباً سست و غیر مربوط و مهمل و مغلوط بود میرزا تقی خان وی را مأمور داشته چنین گفت که دوازده مجلس از آن وقایع را متضمناً بالبدایع و الصمائع به اسلوبی که خواص پیسنندند و عوام نیز بهره‌مند شوند سوزون سازد...» شهاب این کار را کرد ۵۷

و اینگونه اشعار در میان مردم باحسن استقبال فراوان و غیرمنتظره روبرو شد. شاید بتوان گفت که اشعار مرثیاتی و تعزیه گامی بود که برای ایجاد و تحول در شعر فارسی برداشته شد. بازگشت ادبی قرن و تحولات اصیل بعدی در شعر فارسی دوران مشروطیت و بعد از آن مؤید این ادعاست.

شعر پارسی که می‌رفت جامد شود و بدنبال فضائی پاک و عطرآگین برای تنفس خویش می‌گشت، توجه به مسائل عاطفی و مذهبی را نیز نمی‌توانست از یاد ببرد و سرودن مرثیاتی با آن قدرت و جذبه راهی بود و گامی.

دیگر ... از ملحقات به این مرثیاتی را می‌توان اثر عبدالله بن محمد علی محرم

۵۵- تاریخ ادبیات فارسی - هرمان‌اته - ترجمه دکتر شفق - چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب - ص ۳۳.

۵۶- همین تعزیه در جشن هنر شیراز تخت جمشید در تاریخ ۱۳ شهریور ماه ۴۹ به کارگردانی پرویز صیاد اجرا شد.

۵۷- کتاب امیرکبیر و ایران - دکتر فریدون آدمیت - چاپ خوارزمی (سوم) ص ۳۲۱.

بنام «فرهنگ خداپرستی» را ذکر نمود که شعر مطولست در مصیبت شهدای کربلا ۵۸ و تاریخ تحول این نوع شعر رثائی را بصورت محاوره و سؤال و جواب نمی‌توان به قطعیت معین نمود. همینکه این سبک واقعاً بطرز هنرمندانه و دراماتیک مرسوم گشت در ایران نیز نظیر درامهای یونانی و اشعار و نمایش‌های عرفانی قرون وسطی و نمایش‌های مصیبت عیسوی نمایش تعزیه بوجود آمد...

غیر از محرم کمال نامی که اهل فارس بوده نسخه‌ای درباره قربان کردن اسماعیل سروده است و نیز باید از محمدتقی نوری نام برد و بطور کلی می‌توان گفت که در دوران فتحعلیشاه، محمدشاه و ناصرالدینشاه استعدادها و نیروی خلاقه که بر مبنای اندیشه و هدف و نیاز مرثی و مراسم مذهبی استوار شده بود با ذوق درآمیخت و تعزیه، شکوهی تام و تمام یافت، تعزیه «حر» نیز منسوب به سید مصطفی کاشانی (میرعزا) است. میرزا حبیب‌اصفهانی ضمن مقاله‌ای که نوشت اشارتی به نمایشاتی شبیه تعزیه در بیشتر کشورهای اروپائی و حتی آسیائی نیز کرده که نمایشاتی است بر مبنای عقائد و اساطیر مذهبی ۵۹ این مقاله در کتابی بنام «غرائب ملل» که از کتب اولیه در زمینه مردم‌شناسی ایران است نیز به‌چاپ رسید.

ولی عموماً سرایندگان تعزیه‌ها، چون سرایندگان ترانه‌های محلی گمنامند. و دسترسی به نام، زندگی و محیطشان، اگر محال نباشد چندان آسان نیست خاصه که در تعزیه پردازی، نکاتی مطرح است که در قصه پردازی و ترانه‌سرایی، نیست، از آنجمله است.

۱- علمای دینی روی خوشی به تعزیه پردازان نشان نمیدادند و تعزیه‌خوانی را مردود و مکروه می‌شمردند و حتی تعزیه‌گویان در مظان نحوه‌ای تکفیر بودند
۲- تعزیه‌گویان بیشتر نظر به اجراخروی و پاداش جزا داشتند و از این رو نیازی به معرفی خود نمی‌دیدند

۳- از خصائص تعزیه‌خوانان این بود که اکثراً بدیهه‌گوئی و بدیهه‌خوانی را می‌دانستند و ضبط و ثبت آن مشکل بود

در حقیقت همانطور که قبلاً بدان اشاره شد و به قول هرمان اته Herman Ethe تعزیه از قریحه ملی است. نهایت تنظیم‌کننده و پردازنده و اجراکننده آن چندین نفرند و این اصلیت‌ترین جلوه هنر نمایشی در میان يك ملت است. ریشه تعزیه‌ها و منبع الهام سرایندگان تعزیه همان کتبی است که در زمینه مقاتل نوشته شده و ازجمله آنهاست کتاب روضه الشهداء که قبلاً بدان اشارتی شد و برای اینکه ذهن خواننده کاملاً در مسیر این الهام و برداشت فکری و ابداع و پرداخت آنان قرار بگیرد به نقل قسمت‌هایی از کتاب مزبور و متن تعزیه‌های مربوط بدان می‌پردازد.

«... شخصی از کوفه می‌آمد. امام حسین تنها نشسته بود. او را طلبید و»
«از احوال آنطرف استفسار نمود. آن شخص گفت که از کوفه بیرون»

۵۸- [در سال ۱۲۷۷ به نظم کشیده شد و در سال ۱۲۸۵ در طهران چاپ شد] در تاریخ ادبیات ایران، هرمان اته - ترجمه دکتر شفق، صفحات ۳۰۳ و ۳۰۴.

۵۹- این مقاله بنام «دربازی تماشا و تماشاخانه» در روزنامه اختر، تاریخ چهارشنبه ۱۴ شعبان سنه ۱۳۵۳ ه.ق و ۱۹ مه ۱۸۸۶ منتشر شده و در کتاب ثنائت ایرانی صفحه ۱۳ توسط مایل بکتاش نقل شده است.

«نیامدم تا دیدم مسلم عقیل و هانی عروه را بکشتند و تن‌های ایشان»
 «بردار کشیده سرهای ایشان را بدمشق فرستادند. امام حسین که»
 «این خبر را بشنود گفت - انا لله وانا الیه راجعون - پس آن مرد برفت»
 «غیر از امام حسین کسی براین وقوف نیافت راوی گوید که مسلم»
 «دختر کوچکی داشت و حسین او را بنواختی و مصاحب دختران امام بوده»
 «و در این منزل که فرودآمده بودند آن دختر به عادت خود پیش امام»
 «حسین آمده امام او را نوازش کرد و مراعاتی فرمود که هرگز مثل آن»
 «واقع نشده بود...»

نقل از روضة الشهدا. ملاحسین واعظ کاشفی. به تصحیح

حاج شیخ ابوالحسن شعرانی - اسلامیة - چاپ ۴۹ ص ۱۹۱

قاصد: من که بینی به دو صد شور و نوا می‌آیم

هدهم نزد سلیمان ز صبا می‌آیم

آیم از کوفه و دارم خبر از مسلم زار

چون نسیم سحری روح فزا می‌آیم

امام: منم حسین در این دشت زار و حیرانم

منم حسین چنین در هم و پریشانم

قاصد: سلام من بتو ای مقتدای عالمیان

ز کوفه میرسم ای پیشوای اهل جهان

خدای را به کجا می‌روی ایا سرور

بیان نمای بحق جناب پیغمبر

امام: عليك من بتو ای قاصد نکومنظر

روم به کوفه من اکنون به حالت مضطر

نوشته‌اند بسی نامه‌های المشتاق

فلک کشیده عنانم بسوی ملک عراق

بیان نمای ز مسلم اگر خبر داری

کسی به کوفه به او کرد از وفا یاری؟

قاصد: مپرس از حال مسلم من فدایت

بیا آقا ببوسم دست و پایت

مرو در کوفه ای سلطان ابرار

که می‌ترسم شوی محزون و افکار

مرو در کوفه زینب خوار گردد

اسیر کوچه و بازار گردد

امام: خبرداری یگو از حال مسلم

قاصد: بلی دارم خبر از قتل مسلم

امام: بده‌ار داری از مسلم کتابت

قاصد: ندارم دارم اما عرض خلوت

امام: بیا خلوت بگو راز نهانی

قاصد: شهید راه تو گردید هانی

امام: به مسجد مرد هانی یا به خانه

قاصد: بمرد ای شه بزییر تازیانه

امام: بگو غم پهر ما می‌خورد مسلم؟

قاصد: سرت بادا سلامت مرد مسلم

امام: عرب پشتم شکستی زین خبر آه

قاصد: تنش پامال شد خون خاک بر راه

امام: دگر بر جسم زار او چه کردند؟

قاصد: جگر تا نافگاهش را بریدند

امام: کجا کردند جسمش پاره پاره؟

قاصد: سردارالعمار بر قناره

امام: تنش را دفن کردند قوم اشرار؟

قاصد: زدندش از جفا بر چوبه‌دار

امام: تو گشتی هیچ پیرامون مسلم؟

قاصد: بگیر این جامه پر خون مسلم

.
.

زینب: برادر جان رمیده از دلم صبر و قرار اینجا

نفس در سینه سوزان گشته و سیماب وار اینجا

اگر بتوانی اینجا يك زمانی استراحت کن

که ترسم بی‌برادر گردم آخر اندرین ماوا

امام: که آه‌آه ز جور سپهر بی‌پروا

امان ز کینه این کوفیان شوم دغا

فغان ز فرقت ابن عم غریبم آه

ز جور کوفی دون لا الله الا الله

فدای جان تو ای زینب جمیله لقا

پرو بیار برم دختران مسلم را

زینب: «رحالیکه دختران مسلم را نوازش می‌کند و به سروریشان دست مهر

می‌کشد و به حضور امام می‌برد بالحنی سوزناک می‌خواند.»

بیائید ای صغیران جگر خون

به پا بوس حسین آن شاه محزون

الهی طفل بی بابا نباشد

یتیم و خوار در دنیا نباشد

امام: دمی ز مهر نشینید روی دامن من

شما چه روح و روانید هر دو در بر من

بیا که بوسه ز غم عارض نکو سیما

به‌آستین بفشانم غبار روی شما

خدا یتیم نوازی ز مهر دارد دوست

نوازش به یتیمان رضای خاطر اوست

ندانم آه خدایا که بعد مردن من

سکینه را که نوازش کند ز سوز محن

«نقل از تعزیه حر»

«اما حربین یزید پیش لشکر کوفه ایستاده بود، چون حال براین منوال»

«مشاهده نمود مرکب نزدیک عمر سعد را اند و گفت یا ابن سعد با امام
«حسین بن علی مقابله خواهی کرد؟ گفت بلی در این قتال تن بسیاری بی»
«سر خواهد شد. حر گفت: فردا جواب رسول خدا صلی الله علیه و آله چه»
«خواهی گفت: عمر سعد هیچ جواب نداد حر اعراض نموده متوجه میدان»
«شد اما لرزه به اعضای وی افتاده بود و دل در برش می طپید چنانکه»
«هرکسی در پهلوی وی بود آواز آن می شنود. مهاجرین اوسس از اقوام»
«حر و روایتی آنست که برادر او مصعب بن یزید با وی گفت که من ترا»
«در هیچ معرکه چنین خوفناک ندیده ام تو از جمله مشاهیر دلاوران و»
«مبارزانی و هرگاه که از دلیران و تیغ گزاران کوفه می پرسیدند پیش از»
«همه ترا نام می بردند و بیش از همه ترا می ستودند. این لرزه تن و»
«طپیدن دل را سبب چیست؟ حر گفت ای برادر مرا ترس نیست امانفس خود»
«را میان بهشت و دوزخ مغیر ساخته ام و با خود در اندیشه آنم که چگونه»
«برآید ناگاه نمره ای از جگر برکشید و گفت: ای برادر بشارت باد که»
«نفس من بهشت را اختیار کرد، پس تازیانه براسب زد و نزد امام»
«حسین آمد و از مرکب پیاده شد و رکاب آنحضرت را بوسه داد و روی»
«برسم مرکب امام نهاده گفت یا ابن رسول الله مرا گمان نبود که این»
«جماعت قصد تو کنند و خیال می بستم که مهم بصلح از هم بگذرد و اکنون»
«که ترمرد و عصیان و ثقلب و طغیان ایشان بر من ظاهر شد بخدمت تو»
«مبادرت نمودم آیا توبه من قبول شود یا نه؟ و عذرگناه من به خیر قبول افتد یا نه؟»
«با خجالت های کلی روبه راه آورده ام

جان پر درد و زبان عنبرخواه آورده ام
«برمن بیدل میفشان دست رد زیرا که من

برامیدی روسوی این بارگاه آورده ام»
«حضرت امام حسین علیه السلام از بالای مرکب دست مبارک بر سر و روی»
«حر مالید و گفت ای حر هرچند بنده گناه کند چون رو بدرگاه خداوند»
«آورده استغفار نماید و از آن گناه توبه کرده عذر خواهد امید قبول»
«هست و هو الذی یقبل التوبه عن عباده. جرمی که نسبت به من کردی»
«ناکرده انگاشتم و تقصیری که تا این غایت از تو واقع شد در گذشتم.»
«مردانه باش و در حرب دل قوی دار که امروز روز بازار سعادت است و»
«این میدان جلوه گاه اهل شهادتست حر بادلای از محبت امام حسین پر»
«رو به میدان نهاد و در طرید کردن و جولان دادن داد هنر بداد. اما چون»
«مصعب برادر حردید که حر آخرت را بردنیا گزید و دست والا در دامن»
«آل عبا زد اسب برانگیخت و در فترک امام حسین آویخت. لشکر عمر»
«سعد گمان بردند که بجنگ برادر می رود و چون بمیدان رسید گفت ای»
«برادر خضر راه من شدی و مرا از ظلمات فکرت بسرچشمه آب حیات»
«معرفت رسانیدی منم باتو موافقت کرده و از اهل مخالف بیزار شدم»
«فردا هردو گواه معامله هم باشیم و با هم از شفاعت امام حسین بهره»
«گیریم پس حر برادر را به نزدیک امام مظلوم آورده و صورت حال به موقف عرض»
«رسانید حضرت امام او را دربرگرفت و بناوخت و او را با حر دعای خیر کرد.»
«روضه الشهداء - ص ۲۷۷

عمر سعد: «درحالیکه ازجا برمی‌خیزد و شروع به قدم‌زدن می‌کند»

امروز عرش را به تزلزل درآورم

دست جفا زجیب تأمل برآورم

باید که حمله برشه عالیمقام برد

باید که دختران نبی را به‌شام برد

حر: بیا تو ای عمر سعد پند من بشنو

برای آل یزید لعین ز راه مرو

کدام آیه گواهست برقتال حسین؟

کدام حکم صریح است برجدال حسین؟

عمر سعد: بیا نما تو به من ای حر خجسته سیر

چرا تو حرب نکردی بگو به آن سرور

حر: به‌چشم اول قدم در جنگ من مردانه بگذارم

زکف دین را برای زادهٔ مرجانه بگذارم

روم اول کنون من مرکب خود را کنم سیرآب

پس آنکه رو به میدان جدل مردانه بگذارم

لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

آمدی ای حر فرزانه لقا جنگ حسین؟

آمدی جنگ کنی با پسر بدر حنین

خاک عالم به‌سر مهر و وفایت ای حر

کاش مادر به‌عزایت بنشیند ای حر

بگذار تا بروم عذر بخواهم ز حسین

بگذار تا طلب عفو نمایم زحسین

مصعب: برادر حر و خطاب به‌حر،

چه واقع است ترا این زمان برادر جان

حر: چه‌گویم آه که سرگشته‌ام در این میدان

— حر و مصعب برابر هم ایستاده و مکالمه می‌کنند —

مصعب: تویی شجاع عرب بهر چیست لرزانی؟

حر: مگر تو واقعهٔ کربلا نمی‌دانی

مصعب: چه روی داده که گردیده‌ای چنین مضطرب؟

حر: غریب مانده حسین، نورچشم پیغمبر

مصعب: مگر نه لشکر ما هست از شمار افزون؟

حر: مگو تو این سخنان، این زمان به‌این دلخون

مصعب: چه روی داده تنت مثل بید لرزانیست؟

حر: برای کشته‌شدن قلب زار بریانیست

مصعب: نظر نما به حسین علی که او تنه‌است

حر: که خاک برسر من نورچشم شیر خداست

مصعب: برادر جان بیا حق خدا و حق پیغمبر

مرا هم هرکجا خواهی روی همراه خود میبر

حر: بدان عزیز برادر کنون روم من زار

بپای بوس حسین سبط احمد مختار

مصعب: بلی به‌همره تو سر برهنه می‌آیم
 بیای بوس شه بی‌قرینه می‌آیم
 حر: شما به‌همرهم آئید با هزاران شین
 که جان خویش نمائیم ما فدای حسین
 ای برادر حق ذات کبریا
 ریسمان آور از ره وفا
 زیر این گردون مینا و سپهر
 هر دو دستم را ببنداز روی مهر
 تا مگر آن شاه عالمگیر من
 بگذرد از جرم واز تقصیر من
 مصعب: بیا که دست تو بندم به‌دیده‌تر
 مکن تو گریه مزین اینهمه به‌سینه و سر
 حر: چکمه‌هایش را به گردن می‌افکند. شمشیرش را به گردن می‌آویزد و دستهایش
 را برادرش از پشت می‌بندد و بسوی حسین براه می‌افتد
 حر: ای برادر بیا به صدغم و آه
 چشم من بند از برای خدا
 مصعب: بیا که چشم تو بندم به دیده‌تر
 مکن فغان و مزین اینهمه به‌سینه و سر
 حر: الهی به اعزاز جد حسین
 مکن شرمسارم زروی حسین
 همه با هم می‌خوانند»
 ای شاه غم رس التوبه توبه
 فریاد من رس التوبه توبه
 کردم جفاها برآل طاها
 ای شاه بطحی التوبه توبه
 من بی‌پناهم من عذر خواهم
 من روسیاهم التوبه توبه
 لشکر کشیدم «راحت بریدم
 گشتم پشیمان التوبه توبه
 حر: «درحالیکه برابر امام»
 ایا سرور زمن سر زد اگر دانسته تقصیری
 کز آن تقصیر دامن ای جناب البته دیگری
 ز نادانی گناهی کردم از تو ببخشائی
 میان نور و ظلمت ای چراغ دین تو نییری
 شفاعت گر نظر داری شفیع آورده‌ام قرآن
 تلافی گربسر داری، به گردن هست شمشیری
 امام حسین: گذشتم از سر تقصیرت ای حر ناشاد
 خوش آمدی تو به نزد من ای نکو بنیاد
 بیاکه پاک کنم اشکهای چشم ترا
 خدای هردو جهان پاد از تو رضا

حر: کسیکه اولت افسرده کرد من بودم
 کسیکه اولت آزرده کرد من بودم
 کسیکه کشته شود پیشتر ز یارانت
 منم شها که ببايد شوم به قربانت
 بکن مرخصم ای پادشاه روز جزا
 که تاروم پی جنگ مغالغان دغا
 امام حسین: مخور تو غصه، ایا نوجوان نیک سیر
 که توبه تو قبول است نزد پیغمبر
 مرخصید شما سوی جنگ لشکر کفار
 شود شفیح شما جد من به روز شمار ۶۰
 «نقل از تعزیه حر»
 «... آه از نهاد او برآمده پیش عم بزرگوار خود آمده گریان و دلی از»
 «آتش حسرت بریان و گفت های سید و امام جهان مرا دیگر طاقت»
 «مفازقت اقربا نمانده است و زمانه از سریر بهجتم برخاک اندوه و»
 «مصیبت نشانده است داستوری ده تا کینه برادر باز جویم و سؤال اهل»
 «ضلال را به تیغ زبان سنان جواب گویم. امام حسین علیه السلام گفت»
 «ای جان عم تو مرا از برادر یادگاری و در این صحرا انیس دل فکاری»
 «من ترا چگونه اجازت دهم و داغ فراق تو بر سینه پرغم نهم»
 «روضه الشهدا - ملاحسین واعظ کاشفی به تصحیح حاج
 شیخ ابوالحسن شعرانی - اسلامیة - چاپ ۴۹ ص ۲۷۷

قاسم: که ای جناب، یتیم حسن فدات شود
 الهی آنکه بقربان خاک پات شود
 گره شده بدلم ظلمهای این اعدا
 ز حد گذشت ستم، هر زمان ز روی جفا
 عمو زمن بشنو، دست من بدامانت
 بده اجازه که جانرا کنم به قربانت
 امام حسین: که ای عزیز برادر، مگو، خدا نکند
 ترا زاهل حرم یکدمی جدا نکند
 تو یادگار ز نور دوچشم من حسنی
 تو شمع انجمن دشت کربلای منی
 از این اراده تو بگذر مکن کیاب مرا
 برو به خیمه و بنشین مبرزتاب مرا
 قاسم: زلف و مرحمت خویش سرفرازم کن
 میان خیل شهیدان تو بی نیازم کن
 بده اجازه حرم به جانب میدان
 که تا زیهر تو جان را عمو کنم قربان
 امام حسین: زرد و داغ یتیمی، بسی دلت تنگ است
 ترا به کینه اعدا چه طاقت جنگ است

۶۰- حر از سرداران یزید است و نخستین سرداری که به جنگ حسین می رود ولی خطابه حسین بر او مؤثر می افتد و او از کرده پشیمان شده در راه حسین کشته می شود، قسمت های ذکر شده پس از پشیمانی حر از عمل خویش است.

جهاد بر تو هنوز ای عزیز واجب نیست
شهادت تو، در این سرزمین مناسب نیست
به حق تربت بابت حسن، شه اوتاد
که اذن حرب مخالف به تو نخواهم داد

«نقل از تعزیه قاسم که در کتاب آمده»

تعزیه‌های امام حسن، امام حسین، عباس، علی‌اکبر و خاصه شهدای روز عاشورا در صحرای کربلا نیز چنین است که نیاز به ذکر يك يك آنها و آوردن مطالب و مقایسه متن کتاب و متن تعزیه‌ها نمی‌بیند چه خود بحثی است جداگانه و در این مقال و در «این زمینه، صرفاً کوشش بر اینست که راهگشائی و راه‌جوئی به عمل‌آید، تا راه‌پیمائی رهسپاران در این وادی، آسان شود.

البته چنانکه دیدید، تعزیه پردازان فقط به شرح ماجرا نپرداخته‌اند بلکه نیروی خلاقیت خود را نیز بکار گرفته‌اند و احساسات خویش را صمیمانه و بی‌ریا منعکس ساخته‌اند و چنانکه شیوه هر نظم پرداز زبده و متبحری است پای‌بند رعایت جمله به جمله از متن نثر نبوده‌اند بلکه محتوای آنرا متناسب با حال و کیفیت قضیه مورد نظر قرار داده‌اند ولی هرگز از حقیقت واقعه بدور نیفتاده‌اند و نکات بسیار دقیق هنری و روانی را در پرداخت آنها ارادی یا غیر ارادی بکار گرفته‌اند و اصولاً دورافتادن از مجرای تاریخی تعزیه را گناه می‌شمردند ولی تخیل و ایمان و احساس و هدف پیوسته خمیرمایه کارشان بوده است. چنانکه خود کفار در ضمن تعزیه و اجرای نقش به‌مظلومیت شهدا و عزت و حرمت و حقانیت خاندان رسول و بد بودن کار آنها مذعن و معترفند چه حتی خود را لعن می‌کنند و از آتش‌روزر جزا می‌ترسانند.

در تعزیه‌های شادی‌آور که نتیجه تکامل تعزیه است مایه طنز و کنایه بسیار فنی است طنز و کنایاتی که مثل ریگ بر سروروی معاندین و مخالفین می‌خورد و ته‌دل تماشاگر را از شادی بوجد می‌آورد.

بسیاری از تعزیه‌ها، از اساطیر مذهبی اخذ شده مانند «ذبح اسماعیل» که کمال نامی آنرا پرداخته، «هابیل و قابیل» و «به‌چاه افکندن یوسف» و «حضرت ایوب».

بعضی مانند «حدیث کسا» از حدیث مذهبی کسا اخذ شده و مایه‌ای صرفاً مذهبی دارد و بعضی چون «عاق والدین» که از افسانه بصورت شعر درآمد افسانه‌ای که میان مردم فوق‌العاده رواج دارد. یا «درویش بیابانی» که ریشه‌اش در مثنوی مولوی است.

ولی بطور کلی اکثر تعزیه‌ها بر مبنای احادیث و اخبار و تواریخ است و معمولاً تعزیه پردازان گوشه‌ای از يك حادثه را برگزیده و با نیروی ابداع، تخیل، احساس و ایمان از آن تعزیه ساخته‌اند.

نکته دیگر در تعزیه‌ها بدیهه‌سرایی است. بسیاری از تعزیه‌خوانان و تعزیه‌گردانان پس از مدتی خود به نوعی بدیهه‌سرایی دست می‌یابند که حاصل تمرین و ممارست و تجربه در تعزیه‌هاست و خلق و ایجاد و ابداع و دگرگون کردن برایشان ساده میشود که این دگرگونی‌ها در اساس تعزیه نیست اما در گوشه‌هایی از آنست. چه بسا گذرا بوده و دیگر شعر یا يك مضمون یا يك پرسش و پاسخ منعکس شود. یکی از تعزیه‌خوانان تعریف می‌کرد که برای تعزیه‌خوانی عازم روستاهای

اطراف شیراز شدیم. وقتی به‌دهی رسیدیم و قصد و نیتمان را گفتیم کدخدای
بسراغمان آمد گفت:

— شما چکاره هستید؟

— تعزیه‌خوان.

— هر تعزیه‌ای را که از شما بخواهند می‌توانید بخوانید؟

— البته.

— اگر نتوانستید باید از اینجا بروید.

— چشم: حالا شما چه تعزیه‌ای را می‌خواهید.

— تعزیه «برف‌چاه کردن امام حسین».

در حیرت ماندیم که چنین تعزیه‌ای را از کجا بیاوریم و چه کنیم و باید
از روستا برویم یا همراهان مشورت کردیم و دیدیم صحرای کربلا هم ارتباطی به
برف ندارد.

— آقا جان اینطور تعزیه‌ای نداریم

کدخدای خنده تلخی کرد و گفت:

— پس شما شیاد و دروغگو هستید و الا تعزیه‌خوان باید هر تعزیه‌ای را که

از او خواستند بخواند

چون دیدیم قضیه بیخ پیدا کرده و ممکن است برایمان گران تمام شود دورهم
جمع شدیم و تصمیم به‌خواندن تعزیه «برف‌چاه‌کردن امام حسین» گرفتیم. می‌دانید
چه کردیم جای قسمتی از تعزیه‌ای را عوض کردیم و از خودمان آن قسمت را
ساختیم. یعنی تعزیه «آبکشی امام حسین» را برگزیدیم و در چند بیت آن بدلخواه
و تناسب مطلب تغییراتی دادیم و چنان خوب از کار درآمد که حد نداشت، با صحنه
پردازای چاهی را از برف انباشتیم. کدخدا، بعد از تعزیه درحالی‌که چشمهای اشک
آلودش را پاک می‌کرد و لبخند می‌زد و به سبیلش دست می‌کشید گفت:

— دیدید که تعزیه‌خوان هستید و می‌خواستید سرمن کلاه بگذارید من خودم

می‌دانم تعزیه‌خوان خوب کسی است که هر تعزیه‌ای را از او خواستند بخوانند.

بعد برای ما گندم، آرد، خرما و تخم‌مرغ آوردند و باین نحو از ما تشکر
کردند بعد پرسیدیم این تعزیه را از کجا پیدا کردید و بما گفتید برایتان بخوانیم؟
یکی از دهاتیها گفت:

— پارسال پسر من در چاه برفی ۶۱ افتاد و نزدیک بود عمرش را بدهد بشما نذر

کردم اگر سلامت از چاه درآمد و نجات یافت بانی «تعزیه برف‌چاه‌کردن امام حسین»
بشوم که او نجات یافت و منم امروز نذر من را ادا کردم بعد خندید و گفت: «چهارتا
تخم‌مرغ مال من بود و نذر امام».

حالا آمادگی روحی مردم و نیاز آنان به تعزیه و علت گسترش آن در شهرها و
دهات را از مطالب بالا می‌توان استنباط کرد.

تعداد و اسامی تعزیه‌ها

تعداد تعزیه‌ها در حدود یکصد تا است که نگارنده نسخ اصلی و اسامی همه

۶۱- در سابق برای اینکه برف در تابستان در دسترس مردم باشد، زمستان که می‌شد و کوه‌ها
غرق برف می‌گردید چاههای مخصوصی را از برف پر می‌کردند. و در تابستان مورد استفاده
قرار می‌دادند.

آنانرا تقریباً بدست آورده. هریک از این تمزیه‌ها از جنبه‌های مختلف از نظر شعر، آواز، نکات مذهبی اجتماعی، نکات سیاسی، صحنه‌آرایی، هدف، ایده و نیز از نظر تاریخی، روانشناسی و هنری در خور تحلیلی جامع و گفتگوئی کامل و جداگانه است و در اینجا فقط فهرست وار بذکر تام و فشرده‌ای از مطالب و محتوای آنان اکتفا می‌شود.

۱- **حجة الوداع.** ولید بجای مروان از سوی یزید به حکومت مدینه برگزیده می‌شود تا ترتیب قتل امام حسین (ع) را بدهد. از این رو از امام دعوت می‌کند که تنها به ضیافت او برود و در نتیجه به قتل رسد ولی امام حسین که خطر را احساس می‌کرده بسیاری از یاران خود چون عباس و علی‌اکبر را با خود می‌برد نهایت آنها در بیرون از مقام ولید بانتظار می‌مانند. ولید چون ماجرا را در می‌یابد از قتل صرف‌نظر و به حسین تکلیف می‌کند که یا بیعت و یا مدینه را ترک کند. امام حسین ترک مدینه را پذیرا می‌شود و برای آخرین بار به زیارت قبر پیغمبر (ص) می‌رود. این تعزیه همین ماجراست.

۲- **وفات پیغمبر.** شامل ماجرا و نحوه وفات پیغمبر (ص) و وصایای ایشان است.

۳- **وفات امام حسن.** در این تعزیه ماجرای غم‌انگیز مسمومیت امام حسن (ع) که وسیله همسرش صورت می‌گیرد و تمهیداتی که در این رهگذر وجود داشته و نیرنگهای غیر انسانی دشمن نشان داده می‌شود.

۴- **هفتاد و دو تن.** شامل ارائه شهادت هفتاد و دو نفریست که روز عاشورا یکی پس از دیگری در راه امام حسین (ع) به میدان می‌روند و پس از جنگ به شهادت می‌رسند.

۵- **شهادت امام.** این تعزیه شامل نحوه شهادت امام حسین (ع) در روز عاشورا است و حوادثی که در ضمن جنگ روی نموده. این تعزیه فوق‌العاده جالب و شورانگیز و غنی است.

۶- **غارت خیمه‌گاه.** یا، شهربانو یا غارت و فرار شهربانو. این تعزیه حوادثی را که بعد از شهادت امام حسین (ع) در صحرائی کربلا رخ می‌دهد و از جمله به آتش کشیده شدن و غارت خیمه‌ها و اسارت بازماندگان را نشان می‌دهد. در این تعزیه است که شهربانو همسر ایرانی امام حسین بنا به وصیت امام چون ذوالجناح بی‌سوار باز می‌گردد برای اینکه تسلیم نشود از معركة فرار می‌کند.

۷- **شهادت مسلم.** این تعزیه شامل نحوه شهادت مسلم و بدار آویختن جسد اوست.

۸- **دختر نصرانی.** دختری نصرانی عاشق علی‌اکبر می‌شود و بقصد دیدار او عازم کربلا می‌گردد. زمانی به کربلا می‌رسد که علی‌اکبر به شهادت رسیده.

۹- **شکار رفتن یزید.** یزید به شکار می‌رود و یکی از معجزات امام حسین (ع) بر او آشکار می‌شود.

۱۰- **علی‌اکبر.** در این تعزیه ماجرای شهادت جانگداز علی‌اکبر فرزند برومند و رشید امام حسین نشان داده می‌شود.

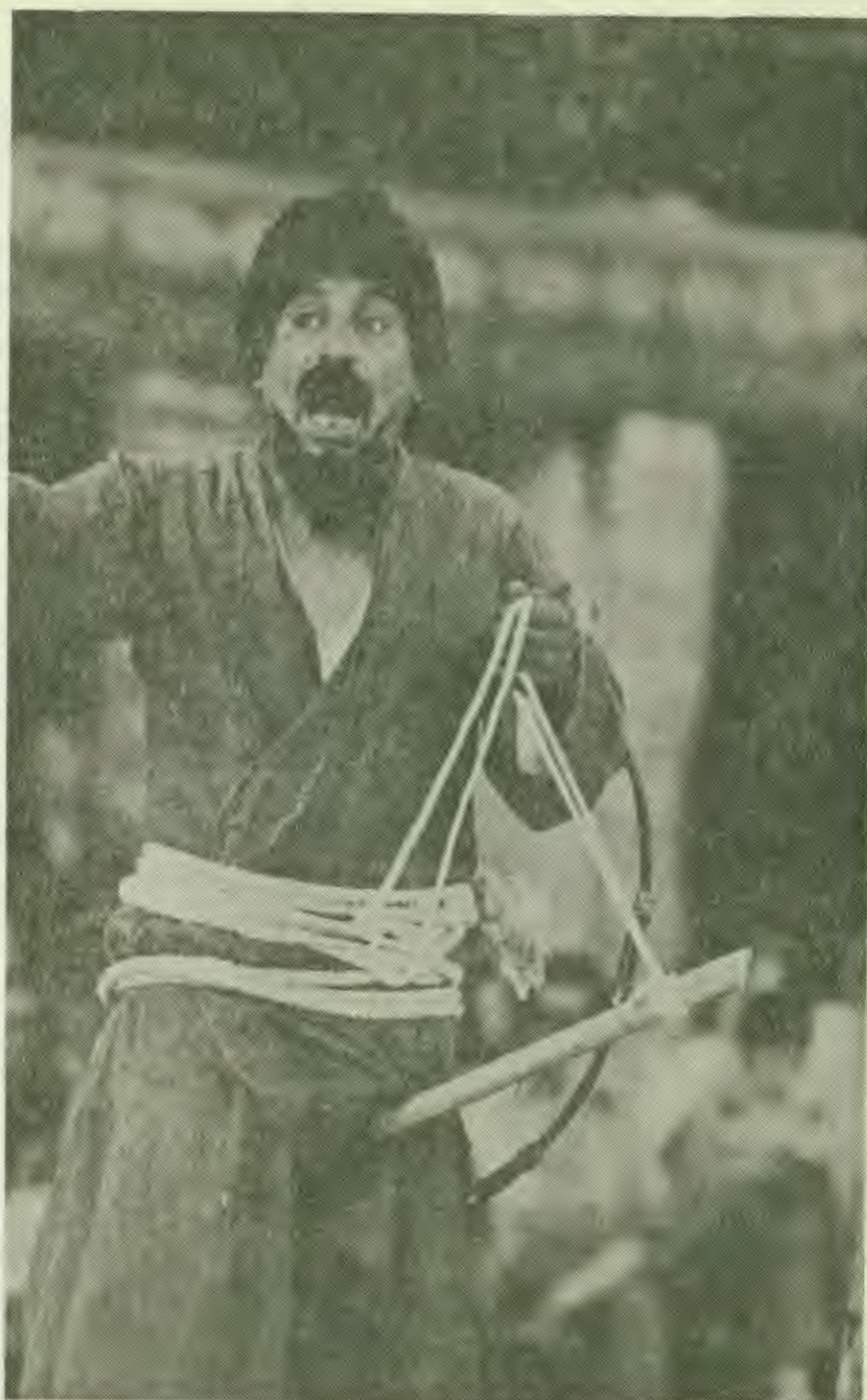
۱۱- **ادیر شیرین یا دیر راهب یا دیر خارجی‌ها.** اهل بیت را از کوره راه‌ها به اسارت می‌برند. شبانگاه در نزدیکی دیری فرود می‌آیند. چون اطفال گرسنه بوده‌اند شیرین کنیز وفادار زینب با اجازه خاتون خود بدیر می‌رود تا خلغالی







گوشه‌ای از تفریح مسلمان - جشن هنر، شهر یورماه ۴۹



● تعزیه خروج مختار - جشن هنر، شیرپورماه ۵۵



● خروج مختار - جشن هنر، شهریورماه ۵۰ ↑



○ تهزیه خروج مختار ←

را که از غارت پنهان داشته بدهد و نان و آبی بگیرد. اتفاقاً دیر را راهبی است که در همان هنگام در خواب از زبان عیسی ماجرا را درمی یابد و چون شیرین دق الباب می کند، راهب او را با همین نام می شناسد و با او به خدمت امام زین العابدین می رود آنچه را داشته نثار می کند و مسلمان می شود و شیرین را دوست می دارد و امام شیرین را به عقد او در می آورد.

۱۲- **پشیمان شدن یزید.** یزید در عالم خواب روز محشر و سرنوشت شوم خود را باز می بیند و از وحشت بیدار می شود و از کرده پشیمان می گردد. زینب «ع» را می طلبد و از او پوزش می خواهد.

۱۳- **حر ریاحی.** حر از سرداران شجاع یزید است. اولین کسی است که از سوی عمر سعد مأمور جنگ با حسین «ع» میشود. بعد از روپرو شدن با امام حسین و ابراز گستاخی امام خطبه ای براوی خواند و چنان مؤثر می افتد که او عذر می خواهد و ایمان می آورد و در راه حسین خود و کسانش شهید می شوند.

۱۴- **تولد امام حسین.** حسین چند لحظه بعد از تولد در کنار مادرش بنخواب می رود و مادر نیز. ناگهان مادرش بیدار می شود و حسین را در کنار خود نمی بیند بی تابی آغاز می کند که پدرش پیغمبر «ص» او را دلداری می دهد که حسین در عرش الهی است و جبرائیل به آسمانش برده. در این تعزیه به آسمان بردن حسین نیز نشان داده میشود و از زبان پیغمبر سرنوشت او را می شنوید.

۱۵- **وهب کلبی** Vahab-e Kalbi. وهب کلبی مردیست مسیحی که صبح عاشورا وارد صحرائ کربلا می شود و اسلام می آورد و در راه حسین کشته میشود.

۱۶- **گل و بلبل.** مکالمه يك شاخه گل است با بلبل.

۱۷- **هنده** Hendeh. هنده نام یکی از کنیزکان خاندان رسول است که به همسری یزید در می آید و بعد از سالها چون از اسارت زینب و خاندان حسین آگاه میشود ضمن دلجوئی آنانرا بیایگی دعوت می کند.

۱۸- **ذبیح اسماعیل.** شامل ماجرائیست که در اساطیر مذهبی اسلامی است.

۱۹- **وفات ابراهیم.** در این تعزیه وفات حضرت ابراهیم نشان داده میشود.

۲۰- **پسر فروختن.** این تعزیه شامل شرح حال مردیست که نذر داشته هر ساله تعزیه ای برپا کند. سالی توانائیش را از نظر مالی از دست می دهد. فرزندش را میبرد و می فروشد و تعزیه را برپا می دارد. اتفاقاً خریدار فرزندش حسین «ع» است که پس از خرید او را آزاد می کند و او به خانه خود باز می گردد.

۲۱- **طفالان مسلم یا دو طفل مسلم.** این تعزیه شامل سرگردانی فرزندان مسلم پس از شهادت پدرشان در کربلاست و شهادت هردو طفل بدست حارث. رشادتی که این دو کودک در هنگام شهادت نشان می دهند و هریک می خواهد زودتر از دیگری کشته شود سخت رقت آور و غم انگیز است.

۲۲- **غلام ترک.** شرح حال یکی از غلامان امام زین العابدین «ع» است که در روز عاشورا وقتی بعد از کشته شدن همه یاران حسین او را یکه و تنها در میدان جنگ می بیند از امام عباد اجازه می گیرد و با پای برهنه و بدن بی زره بدون وسائل جنگی نظیر شمشیر و سپر به میدان می رود و با چماق به جنگ می پردازد و شهید میشود.

۲۳- **سرقه الردا.** Serqatoreda. واقعه ایست که در زمان طفولیت امام حسین روی می دهد و ضمن آن عبای امام به سرقت می رود



● تعزیه خراج مختار - جشن هنر، شهریورماه ۵۰



■ در يك تعزیه محلی
یزید در بارگاشی با
یکی از وزراء درباره
واقعه کربلا گفتگو
می کند. وزیر در سمت
راست و یزید در سمت
چپ عکس دیده می شوند
حسینیه زوقان ←

۲۴- فروش نخلستان یا نخلستان فروشی. شامل فروش نخلستان حضرت علی است بدست خود آنحضرت و اتفاق وجوه آن در میان فقرا و مستمندان.

۲۵- وفات امام موسی کاظم «ع» شامل دعوت کردن خلیفه است از این امام و زندانی شدن او در بغداد و شکنجه‌ها و آزارهایی که بر او می‌رود و بالاخره وفات امام.

۲۶- وفات قنبر. شامل ماجرائیست که طی آن قنبر نام از شاهزادگان حبشه عاشق دختر عموی خود میشود. عمو بوی می‌گوید که در صورتی دخترم را به تو خواهم داد که حضرت علی «ع» را بکشی و سرش را بیاوری. قنبر عزم قتل علی «ع» می‌کند و به مدینه می‌آید ولی چون با علی روبرو میشود و گفتگوی او را می‌شنود اسلام می‌آورد و به غلامی حضرت در می‌آید.

۲۷- انار آوردن جبرائیل یا فاطمه اناری. فاطمه «ع» مریض میشود. پزشکان انارش تجویز می‌کنند. حضرت علی چون انار را در هیچ جا بدست نمی‌آورند به به خانه شمعون نام کلیمی می‌روند و از او طلب انار می‌کنند. شمعون یکدانه انار داشته و آنرا به حضرت میدهد. حضرت در راه به مریضی برخورد می‌کند که همان حال فاطمه «ع» را داشته است. تاب مقاومت در برابر عجزوالحاج او نیاورده انار را به مریض می‌بخشد و دست خالی و اندوهگین به‌خانه باز می‌گردد. در همین احوال جبرئیل از آسمان نازل میشود و سبدی انار برای فاطمه بارمغان می‌آورد

۲۸- دختر فروختن. شبیه پسر فروختن است.

۲۹- متوکل بنی عباس. درباره زیارت رفتن پیرزنی است ناتوان و خراجات سنگینی که خلیفه از زوار می‌گرفته.

۳۰- وفات رقیه. رقیه یکی از دختران امام حسین «ع» است که بعد از شهادت حسین به اسارت برده میشود و در زندان شام جان می‌سپارد.

۳۱- حضرت عباس یا ابوالفضل. شهادت حضرت عباس برادر امام حسین که در ضمن علمدار سپاه حسین «ع» نیز هست در این تعزیه آمده. محاصره خاندان حسین، بستن آب بروی آنان، تشنگی خاندان حسین و بویژه اطفال صغیر، رشادت عباس و بالاخره قطع دستهای عباس و ادامه جنگ او با بدهان گرفتن شمشیر همه در این تعزیه دیده میشود.

۳۲- ایوب. بخشی از زندگی ایوب پیغمبر است بر مبنای اساطیر مذهبی اسلامی.

۳۳- وفات خدیجه. خدیجه همسر حضرت پیغمبر و نخستین مسلمان جهان است. این تعزیه بر مبنای روایت وفات خدیجه پرداخته شده.

۳۴- ضربت خوردن حضرت امیر. شامل واقعه نوزدهم رمضان و ضربت خوردن علی از ابن ملجم و دستگیری ابن ملجم و سیله حسن و حسین و نیز شهادت علی است.

۳۵- طفلان زینب. شامل رخصت خواستن دو طفل زینب کبری است برای رفتن به میدان و جنگ و شهادتشان.

۳۶- شهادت امام رضا. شامل تمهیداتی است که برای قتل امام رضا (ع) چیده میشود و بالاخره مسموم شدن وی با انگور در مهمانی مأمون و بدست او.

۳۷- فاطمه صغری. فاطمه صغری دختر امام حسین «ع» است که به علت مریضی از مدینه خارج نمی‌شود و به کربلا نمی‌آید. رنجها و آلام او در این تعزیه آمده.

■ صحنه‌ای از تعزیه
غلام ترك كه با چوب و
سپر و پای برهنه به
میدان جنگ می‌رود كه
درحقیقت زرقان و سیله
تعزیه‌خوانان محلی اجرا
میشود



● تعزیه خروج مختار -
چشم هنر: شهرپور ماه
↓ ۵۰



۳۸- **شهادت قاسم**. این تعزیه شامل شهادت قاسم است فرزند امام حسن در روز عاشورا و انجام وصیت پدرش وسیله حسین «ع» یعنی وصلت او و به حجله رفتنش در همان روز.

۳۹- **مردن زوار**. زائری عازم کربلا میشود از قافله بدور می‌افتد و چون بازوار مشهد و قافله‌ای که عازم مشهد بوده بر خورد می‌کند با آنان بسوی مشهد می‌رود پیش از رسیدن به مشهد فوت می‌کند. امام حسین «ع» و امام رضا «ع» برای کفن و دفنش حاضر میشوند و هر کدام در اندیشه آنست که پیاس زوار بودن و اخلاص و ایمانش او را به خاک بسپارند جبرئیل نازل میشود راه مشهد و راه کربلا را هردو می‌پیماید، مشهد را نزدیکتر می‌یابد همینکه می‌خواهد جسد را به امام رضا بسپارد جبرئیل دیگری نازل میشود و می‌گوید چون امام حسین حساس‌تر و نازکدتر است جسد باو واگذار شود و چنین میشود.

۴۰- **مرغ خونین**. مرغی در کربلا بال و پر خود را به خون شهدا می‌آلاید و خونین بال راهی مدینه میشود و بر بام خانه فاطمه صغری می‌نشیند و حدیث غم‌انگیز عاشورا را باز می‌گوید.

۴۱- **تولد زینب**. ماجرای تولد زینب است و اشارتی به سرنوشت او و ماجرای کربلا

۴۲- **بنی‌اسد** - ماجرای دفن اجساد شهداست در دشت کربلا بدست مردان طایفه بنی‌اسد.

۴۳- **کشیک شب یازدهم**. شامل دلهره‌ها و اضطرابها و ناراحتی‌های حضرت زینب است و بیداری و کشیک او در شب یازدهم محرم

۴۴- **وفات معصومه**. این تعزیه شامل عزیمت معصومه بسوی مشهد است و وفات او در قم.

۴۵- **شاه چراغ**. شامل شهادت حضرت احمد بن موسی (شاه چراغ) برادر امام رضا است بدست قتل‌Qotloq در شیراز.

۴۶- **آب‌کشی امام حسین**. امام حسین در زمان طفولیت دزدیده میشود و او را مظلومانه به باغبانی و آب‌کشی می‌گمارند. این تعزیه حاوی این ماجراست

۴۷- **هابیل و قابیل**. ماجرای جنگ هابیل و قابیل فرزندان آدم است که از اساطیر مذهبی گرفته شده.

۴۸- **درویش بیابانی**. گفتگوی موسی است با درویشی که در کوه تور بوده و سرزنش درویش که چرا با خدا سخن می‌گوئی و بعد ندا رسیدن به موسی که چرا بنده ما را آزردی او را استمالت کن و استمالت موسی.

۴۹- **تخت سلیمان یا تخت بلقیس**. سلیمان حاکم انس و جن است و روزی می‌گوید که من دیگر چیزی ندارم. هدهد وصف بلقیس می‌کند و سلیمان امر می‌کند که بلقیس را بیاورند چون چشمش باو می‌افتد سخت دل‌باخته‌اش میشود و درمی‌یابد که همسری چون او را کم داشته و بالاخره ازدواج با او.

۵۰- **شست بستن دیو**. در اوائل خلقت دیوی موجب آزاد و اذیت فراوان خلق خدا میشود. حضرت علی برای اینکه مردم را از آزارش در امان دارد دو انگشت او را با نخ از موی خود می‌بندد و رهایش می‌کند. دیو هر چه می‌کوشد شست خود را باز کند نمی‌تواند و چون هیچکس غیر از خود علی از عهد باز کردنش بر نمی‌آید، دیو نزد حضرت رسول می‌رود و رسول اکرم او را نزد علی

می‌فرستد که رهایش کند علی نخست او را بدین اسلام مؤمن می‌کند که مردم از آزارش در امان باشند و بعد شستش را باز و رهایش می‌کند.

۵۱- نزول زهره یا عروسی زهرا. از جانب خداوند به پیغمبر «ص» وحی می‌شود که فاطمه «ع» را شوی دهند. خواستگاران زیادی به خواستگاری می‌آیند از جمله علی. پیغمبر نمی‌داند کدامیک را برای همسری فرزند خود برگزیند که ستاره زهره نازل می‌شود و حضرت در می‌یابند که را برگزینند.

۵۲- در و صدف Dor - o Sadaf یا **درةالصدف**. در و صدف نام دو دختر زیبا و رشید است که عموزاده‌اند و به حسین سخت علاقه می‌یابند و لباس مردانه می‌پوشند و به جنگ می‌روند و به شهادت می‌رسند.

۵۳- گریستن امام‌زین‌العابدین یا گریه امام بیمار. این تعزیه گوشه‌ای از رنجها و محن امام زین‌العابدین را تصویر می‌کند.

۵۴- خارمغیلان. چون حسین کشته می‌شود و خاندانش باسارت برده می‌شوند برای اینکه عبدالله برادر شهربانو به خونخواهی حسین برنخیزد و آنها را تعقیب نکند اسرا را از راهی که پر از خارهای مغیلان است و سخت بیراه و پرت به‌شام می‌برند. این تعزیه این راه پیمائی غم‌انگیز و حوادث مربوط بآنها نشان می‌دهد.

۵۵- باغ فدک. فاطمه «ع» صاحب باغی است بزرگ بنام فدک Fadak که به ارث باو رسیده و عمر این باغ را به ستم از او می‌گیرد.

۵۶- عالم زر. خلقت عالم است بامر خداوند و بکارگماشتن هر شیئی و هر کسی.

۵۷- عاق والدین. سرنوشت فرزندیست که به لحاظ بدرفتاری با مادر به نفرین مادر دچار می‌شود.

۵۸- ورود به‌شام. این تعزیه ماجرای ورود خاندان حسین است به‌شام زمانیکه به اسارت برده شده‌اند و نیز رفتن آنان به بارگاه یزید و گفتگوی آنها.

۵۹- سلمان فارسی. گوشه‌ایست از زندگی سلمان فارسی و مرگ او

۶۰- قصاب جوانمرد یا جوانمرد قصاب. در این تعزیه قصایی که به علی علاقه فراوان دارد به خطاسیلی به گوش علی می‌زند و چون علی را می‌شناسد شرمنده می‌شود و در دم با ساطور قصایی دست خودش را قطع می‌کند ولی مورد محبت علی واقع می‌شود و به معجزه امام دوباره دستش به بدن پیوند می‌خورد و خوب می‌شود.

۶۱- پیرالعلم Bairolalam. پیرالعلم دیوی است که بی‌نهایت موجب آزار خلق خداست. حضرت علی او را می‌کشد و زعفر پدر جعفر جنی را که برعکس اوست به جانشینیش می‌گمارد.

۶۲- مهمانی یهود. زنی از دوستان حسین روزی به تعزیه می‌رود چنان تحت تأثیر قرار می‌گیرد که بی‌هوش نقش زمین می‌شود و نمی‌تواند به خانه بازگردد و برای مهمانانش که یهودی بوده‌اند غذا تهیه‌کند. فاطمه «ع» و زینب «ع» وسکینه «ع» به خانه‌اش می‌روند و غذایش را تهیه می‌کنند.

۶۳- عمر خطاب. ماجرای مرگ عمر است بدست یکی از اصحاب علی

۶۴- ابوبکر. ماجرای مرگ ابوبکر است بدست فرزندش

۶۵- عروسی شهربانو. در این تعزیه عروسی امام حسین «ع» با شهربانو شهزاده‌خانم ایرانی نشان داده می‌شود.

- ۶۶- **خروج مختار.** مختار از سرداران یزید و نیز برادرزن اوست که ستم یزید و خاندان و سران لشکرش را به حسین تحمل نمی‌کند و به خونخواهی حسین برمی‌خیزد و انتقام خون او را از قاتلینش می‌گیرد.
- ۶۷- **احمد صفاح.** از سرداران عرب است که بعد از واقعه کربلا به خونخواهی حسین برمی‌خیزد.
- ۶۸- **نان‌پزی حضرت امیر.** حضرت امیر به فقرا کمک فراوان می‌کند و حتی نان می‌پزد و به میان آنان برده تقسیم می‌کند.
- ۶۹- **روژه گرفتن اهل بیت روزه یا گرفتن ماه رمضان.** حسن و حسین سخت بیمار و بستری میشوند علی و همه خاندانش نذر می‌کنند که آنها خوب شوند و آنها چند روزی روزه بگیرند و چنین میشود.
- ۷۰- **عبدالله زبیر.** ماجرای کورشدن عبدالله زبیر است بدستور یزید و بخاطر علاقه فراوان عبدالله به خاندان پیغمبر.
- ۷۱- **ورود بمدینه.** ورود اهل بیت حسین، پس از واقعه کربلاست به مدینه که مقارن با سرگت فاطمه صغری است که چشم براه آنان بوده.
- ۷۲- **خیبر یا مرحب.** ماجرای فتح قلعه تسخیر ناپذیر خیبر است و گشوده شدن دروازه عظیم آن بدست حضرت علی
- ۷۳- **هاشم عتبه.** هاشم عتبه از طرفداران حسین است که مردانه در جنگ شرکت می‌کند و در میدان به شهادت می‌رسد.
- ۷۴- **وفات زینب.** زینب را که برای بار دوم به‌شام می‌برند، در شام وفات می‌کند. این تعزیه همین ماجرا را در بر دارد.
- ۷۵- **پشم رشتن فاطمه.** فاطمه «ع» برای يك پیهودی پشم می‌ریسد و مزد آنرا به مصرف زندگی و انفاق درماندگان می‌رساند.
- ۷۶- **عقیل بن عبدالله.** ماجرای کشته‌شدن عقیل بن عبدالله از یاران حسین، در روز عاشورا است.
- ۷۷- **مالك اشتر.** در این تعزیه ابراهیم اشتر که از سرداران سپاه مختار است به خونخواهی حسین بر می‌خیزد و از کفار انتقام می‌گیرد.
- ۷۸- **امیر تیمور یا امیر تیمور و والی شام.** این تعزیه شامل ماجرائیست که طی آن امیر تیمور به عراق می‌آید و پس از فتح کوفه و آگاهی از ماجرای کربلا در برابر مرقد حضرت علی و امام حسین سوگند یاد می‌کند که انتقام واقعه عاشورا را بگیرد و حلب را ویران کند. چون به‌شام می‌رسد والی شام دختر خود را به او هدیه می‌کند با جامه‌ها و جوایزات گرانقیمت. اما تیمور دستور می‌دهد لباس‌ها و زیورات را از تن دختر در می‌آورند و بعد حاکم را نیز به چوب می‌بندد و یزندان می‌افکند و انتقام می‌گیرد.
- ۷۹- **امام محمد باقر.** این تعزیه شامل نحوه مسمومیت امام محمد باقر است بدست هشام
- ۸۰- **عمامة خونین.** ماجرائیست که درباره حسین و عمامه وی رخ می‌دهد و طی آن از عمامه خون می‌جوشد.
- ۸۱- **خروج مصیب.** مصیب از سرداران عرب است که به خونخواهی حسین برمی‌خیزد.
- ۸۲- **خاک بازی امام حسین.** امام حسین در دوره طفولیت هم مورد ستم ابن-

سعد بوده است چنانکه در زمان کودکی هم که با ابن سعد مشغول بازی و خاکبازی بوده ابن سعد با او سخت کینه و حسادت می‌ورزیده. این تعزیه گوشه‌ای از این ماجراست.

۸۳- ورود به کوفه یا تخت خولی. ماجرای ورود اهل بیت است به کوفه پس از واقعه کربلا.

۸۴- عباس - امام. در این تعزیه صحنه جنگ حضرت عباس و امام حسین با کفار دیده میشود نهایت عباس و امام یکدیگر را در جنگ گم می‌کنند و هر یک بدنبال دیگری و برای یافتن او به خیمه‌ها می‌آیند ولی چون یکی به خیمه‌ها می‌رسد چند لحظه قبل دیگری آنجا را ترك کرده. در حقیقت روایتی ویژه است از جنگ حضرت عباس.

۸۵- مهلت خواستن شب عاشورا. شامل ماجرای مهلت خواهی حسین «ع» است در شب عاشورا برای اخذ تصمیم.

۸۶- توپ زلزله. این تعزیه شامل حوادث جالب روز قیامت است

۸۷- عروسی دختر قریش. خدیجه عیال پیغمبر که زنی متمول بوده است همه اموالش را بنا به تشویق پیغمبر در راه خدا نثار می‌کند. روزیکه در می‌گذرد چیزی از اموالش نمانده زهرا دخترش با لباسی از پوشال نخل بر او ناله و زاری می‌کند. چندی بعد قریشی‌ها برای آزار فاطمه عروسی پرشکوهی براه می‌اندازند و او را دعوت می‌کنند زهرا چون لباس فاخر نداشته خجالت می‌کشیده که در عروسی آنها شرکت کند. همه چیز لباس و جواهرات برایش از آسمان نازل میشود و فاطمه با چنان جامه و زینت‌آلاتی به عروسی می‌رود که همه منقلب میشوند و حتی عروس می‌میرد. قریشی‌ها بدست و پا می‌افتند و از فاطمه پوزش می‌خواهند فاطمه آنانرا می‌بخشد و عروس زنده میشود و همه اسلام می‌آورند.

۸۸- زوار نجف. این تعزیه نیز مانند زوار کربلاست که ذکرش رفت منتهی در این تعزیه زوار عازم نجف است.

۸۹- هند جگر خوار یا امیر حمزه. ابوسفیان پدر معاویه دختر زیبایی دارد بنام هنده. هنده با عشوه‌گریهای خویش دل سربازی حبشی را که در سپاه پدرش بوده میبرد و چون علاقه فراوان سرباز را به خود بر می‌انگیزد شرط تسلیم را آوردن جگر حمزه عموی پیغمبر قرار می‌دهد. بین ابوسفیان و امیر حمزه جنگ میشود. سرباز نیز در سپاه است. بسیاری کشته میشوند. سرباز حبشی نیز خود را داخل سربازان امیر حمزه می‌اندازد و خود را مرده نشان می‌دهد و همه را غافلگیر می‌کند و از پشت به امیر حمزه حمله کرده او را بر زمین می‌زند و سینه‌اش را می‌درد و جگرش را در آورده برای هنده می‌برد و هنده خام‌خام آنرا می‌خورد.

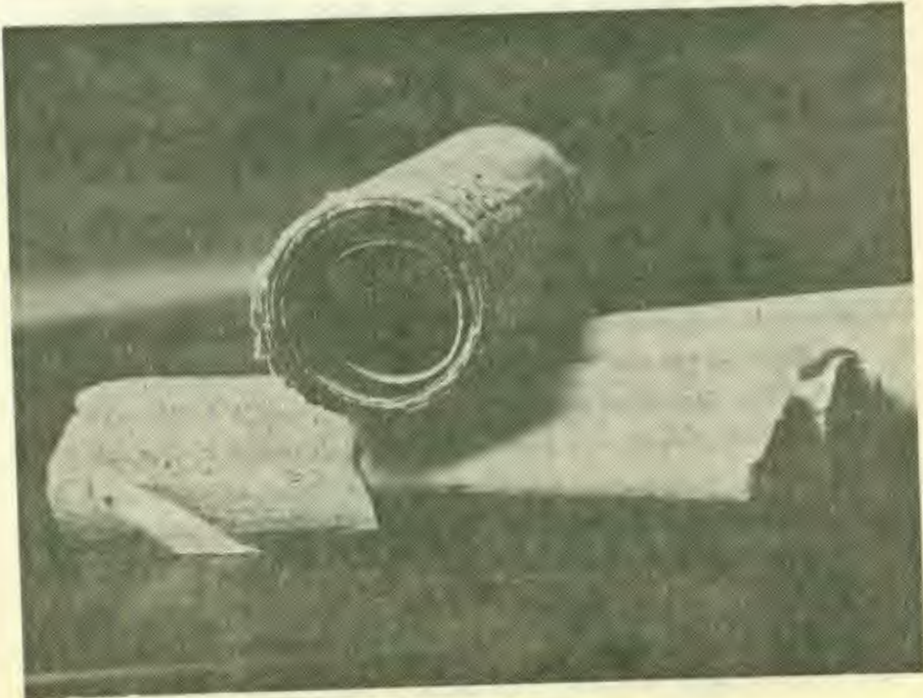
۹۰- دل درد یزید. این تعزیه که در واقع گوشه‌ای از ورود به شام است دل درد گرفتن و بخود پیچیدن یزید را نشان می‌دهد و بهبودی یافتن او از مژده کشته شدن حسین و دیدن سر بریده او و خاندان اسیرش.

۹۱- شاهزاده فتاح. شاهزاده فتاح شاهزاده‌ایست که عمویش سلطنت او را غصب می‌کند. او دختر عمویی دارد که سخت عاشق اوست. عمو شرط ازدواج را قتل علی بیان می‌کند و او عازم دیدار و قتل علی میشود. در راه به مردی بر می‌خورد و خصوصیات علی را از او باز می‌پرسد آن مرد که خود حضرت علی بوده می‌پرسد چکارش داری فتاح جواب می‌دهد می‌خواهم او را بکشم علی می‌گوید پیش از آنکه

■ شبیه امام حسین با
این لباس و شمشیر در
تغزیه نشان داده میشود
محل حسینیه زرقان
شبیه تغزیه خوان محلی



■ يك نسخه تغزیه كه
بصورت طوماری لوله
شده است ↓



او را ببینی و بکشی بامن دست و پنجه‌ای نرم کن اگر مرا بر زمین زدی می‌توانم بتو بگویم که موفق خواهی شد و کشتن او برایت آسان است و در این خلال دست و پنجه‌ای نرم می‌کنند و فتاح بزمین می‌خورد و بعد خواهش می‌کند که جای علی را به او نشان دهد. علی می‌گوید چکارش داری و او می‌گوید می‌خواهم از او یاری بطلبم علی می‌گوید چه یاری و کمکی، فتاح جواب می‌دهد من دوستدار علی هستم عشق دختر عمو سبب شده است که به این کار دست یازم. علی او را دلداری می‌دهد و می‌گوید برو باعمو جنگ کن پیروز میشوی و هر جا هم درماندی مرا صدا بزن و بگو (یا علی ادرکنی). فتاح تاعلی را می‌شناسد عذر می‌خواهد و بعد به جنگ می‌رود و علی را به یاری می‌طلبد و عمو را شکست می‌دهد و بعد دل از همه چیز می‌کند و به عشق علی و در رکاب علی از پادشاهی می‌گذرد.

۹۲- یحیی ذکریا: ذکریا صاحب فرزند نمی‌شود. عمرش روبه آخر است. نذر می‌کند اگر صاحب فرزندی شد، فرزندش سرنوشتی چون حسین داشته باشد. نذرش برمی‌آید و صاحب پسری میشود. او را یحیی نام می‌نهند. سلطان وقت دارای زنی بوده است که آن زن از شوهر سابقش دختری داشته. زن که با یحیی اختلاف داشته دخترش را با لباس زیبایی می‌پوشاند و بدلبری نزد شاه می‌فرستد. شاه دل‌بستگی بدو پیدا می‌کند و او را به حرمسرا می‌فرستد ولی دختر تسلیم نمی‌شود و شرط تسلیم را آوردن سر یحیی در تشت زر و نهادن آن در مجلس بزم قید می‌کند. سلطان می‌فرستد سر یحیی را می‌برند و می‌آورند و در تشت به میان مجلس می‌نهند که یکباره سر بریده به صدا درمی‌آید و می‌گوید ای پادشاه این دختر بر تو حرام است چرا که نه‌دانگ پدر او هستی و بقیه ماجرا. شاه که حقیقت را درمی‌یابد از کرده پشیمان میشود. دستور می‌دهد گیسوی زن و دختر را به دم اسب بسته و در بیابان رها سازند. از قطعات گوشت و پوست آنان مارمولک و سوسک می‌روید.^{۶۲}

۹۳- مرد بلخی: مردی از بلخ هر سال هدیه‌ای برای حضرت سجاد ۶۳ می‌آورد همسرش از این کار ناراضی است. تا اینکه یکسال او را بدین نحو سرزنش می‌کند که تو چه هدیه‌ای از امام دریافت میکنی که هر سال هدیه جدیدی برایش میبری. چون آن مرد به نزد حضرت سجاد می‌رسد، حضرت هدیه‌اش را نمی‌پذیرند و هدیه‌ای بدو می‌دهند و می‌گویند که این هدیه از آن همسر توست، چه، زمانیکه تو بر بالینش می‌رسی در حال نزع است. مرد ناراحت باز می‌گردد و چون بخانه میرسد، همسرش را در حال موت می‌بیند. هدیه حضرت را بدو می‌دهد و آن زن از مرگ می‌رهد و خود چون قضیه را درمی‌یابد شیفته کرامت امام میشود و به حضورش رفته پوزش می‌خواهد و سخت مؤمن میشود.

۹۴- عابص و شوزب ۶۴: نام دوتن است که روز دهم محرم، مقارن عاشورا، وارد صحرای کربلا می‌شوند و به حسین ایمان می‌آورند و در راهش شهید می‌شوند.

۹۵- شکار رفتن مأمون: شامل حادثه‌ایست که ضمن شکار رفتن مأمون رخ می‌دهد.

۹۶- شیرافکن: در این تعزیه شیرافکن که مردی گزافه‌گو و پهلوان پنبه‌است عاشق دختر عمویش میشود. عمویش شرط گردن نهادن به ازدواج او را با دخترش آوردن سر حضرت علی عنوان می‌کند. شیرافکن به جنگ علی (ع) می‌رود و مغلوب

۶۲- این تعزیه همان داستان Salome است که اسکار وایلد به روی صحنه آورد.

۶۳- امام زین‌العابدین.

میشود و چون حضرت راز او را درمی‌یابد بزرگوارانه به خواهش او تن می‌دهد و چون آن مرد می‌خواهد سر حضرت علی را ببرد دستش خشک میشود بعد ملائکه نازل و آن سرد ناراحت و آندوه‌گین روی به جانب پیغمبر می‌کند فاطمه، حسن و حسین نیز در خانه بیغمبرند و به هیجان می‌آیند و بالاخره آن مرد ایمان می‌آورد.

۹۷- عبدالله عقیف یا عبدالله عقیف: عبدالله از شجاعان کوفه و دوستان اران علی و ساکن کوفه بود. او یک چشم خود را در جنگ سفین و چشم دیگر را هم بمرور زمان از دست داده و کور شده بود. چون عبدالله حاکم گزیده یزید در کوفه، سران شهدای کربلا را به آن شهر آورد و اسرا را با خواری وارد کوفه کرد به مسجدی رفت و خطبه‌ای بنام یزید برخواند و شکست حسین را بیان نمود اولین کس که او و یزید را لعنت و نفرین کرد همان عبدالله عقیف بود، که گرچه نابینا بود به عبدالله و یارانش حمله برد و با کمک دخترش گروهی را از پای درآورد بعد خودش شهید و دخترش نیز اسیر و کشته شد. این تعزیه حاوی همین ماجرا است.

۹۸- شیر و فزه Shir-o Fezeh: بعد از کشته شدن حسین و یارانش در دشت کربلا، لشکر کفار تصمیم گرفتند که جسد شهدا را تماماً پایمال سم اسبان خویش سازند و برای این کار مشغول نعل‌بندی اسبهای خود شدند. زینب از واقعه آگاه شد و یکی از کنیزان فداکار و وفادار خود را بنام فزه خواند و او را گسیل‌داشت تا به بیشه برود و شیری را که در آنجاست صدا کند تا شیر به یاری آنها بشتابد. فزه عازم بیشه شد و شیر را فرا خواند که به فریاد شهدا و خاندان آنها برسد. شیر عازم قتلگاه میشود، در آنجا خاک بر سر می‌کند و خشمناک میشود و به پاسداری از جسد شهدا می‌پردازد که مبادا پایمال سم اسب‌های اشیاق شود. این تعزیه حاوی این حادثه است.

۹۹- ضیفم شیرشکار: ضیفم شیرشکار برادرزاده سلطان مغرب است. جوانی است رشید و شجاع. او عاشق دختر عموی خود میشود و عمویش برای اینکه شر او را از سر خود کوتاه کند می‌گوید شیربهای دختر من سر علی (ع) است. ضیفم با سپاهی گران از مغرب روی بمدینه می‌کند. در جستجوی علی است که مالک اشتر با او برخورد می‌کند و به نبرد می‌ایستند ضیفم از مالک اشتر شکست می‌خورد و دستگیر میشود ولی از روی نیرنگ مسلمان میشود و با مالک اشتر پیمان می‌بندد و جزء سپاه او می‌گردد. شامگاه که همه خواب بوده‌اند به سراغ مالک می‌رود و دست و بغل او را بسته با سارت به مغرب زمین می‌برد و چنین وانمود می‌کند که علی بن ابیطالب را دستگیر کرده و او را به زندان می‌اندازد. دختر سلطان مغرب می‌گوید من این را باور ندارم که علی اسیر گردد، یا کس دیگری است یا در جنگ گرفتار نشده، مالک اشتر را از زندان رها کرده و بمبارزه با ضیفم مشغول می‌دارند تا معلوم شود حقیقت امر چیست. ضیفم بدست مالک کشته میشود و دختر پادشاه مغرب چون این رشادت و جرأت را باز می‌بیند باذن پدر به عقد مالک درمی‌آید. در نتیجه این پیوند فرزندی بنام ابراهیم بوجود می‌آید. ابراهیم باتفاق مختار به خونخواهی حسین خروج می‌کند ^{۶۵}.

^{۶۵}- تذکر چند نکته ضروری است.

* نظر مرا به تعزیه‌های شیرافکن و عبدالله عقیف آقای فرخ غفاری جلب کردند. یادباد.

* شرح و اسامی تعزیه‌ها بر مبنائی چند قرار دارند.

اولا بسیاری از آنان بر مبنای متون خطی تعزیه‌هائست که شخصاً اینجانب بصورت —

خواننده علاوه بر فهرست فوق که زمینه اصلی تعزیه‌ها را ارائه می‌دهد می‌تواند به «فهرست درامهای مذهبی ایرانی» تألیف بومباچی و روسی (کتابخانه واتیکان) مراجعه کند. درباره این کتاب و هزار و اندی مجلس تعزیه که فهرست شده سخن بسیار است.

نسخه‌ها و طریقه تعزیه‌خوانی

هر تعزیه دارای چند برگ نسخه است. نسخه که در لغت بمعنی نوشته و نوشته شده است اصطلاحاً در تعزیه در دو مورد بکار می‌رود. یکی کاغذ بلند طومارمانندی است به عرض ده سانتیمتر و طول آن بستگی دارد به متنی که روی آن نوشته شده و بصورت لوله‌ای درآمد. هر تعزیه‌خوانی یکی از آنها را در دست و اختیار دارد. مورد دوم به تمام نسخه‌های یک تعزیه کلاً اطلاق می‌شود. مثل نسخه امام حسین که شامل کلیه نسخی است که در دست همه تعزیه‌خوانان در آن تعزیه واحد است و بعد از اتمام تعزیه، تعزیه‌گردان همه طومارها را گرفته و بصورت لوله واحدی درمی‌آورد. هر تعزیه یک نسخه اصلی یا سرنسخه یا (فهرست) دارد که در دست تعزیه‌گردان است و از روی همین نسخه اصلی است که کارگردان یا معین‌البکاء نوبت هر کس را می‌داند و نوبتها با ذکر کلمات از اشعار اولیه روی نسخه‌گردان (سرنسخه) یا (فهرست) قید شده است و تعزیه‌خوانی که نسخه را در دست دارد وقتی شعری را که باید بخواند و به علامتی که بصورت خط مشخص شده رسید، توقف می‌کند و تعزیه‌گردان به کسی که نوبت اوست اشاره می‌کند.

مثلاً در تعزیه شهادت امام که همان تعزیه امام حسین است، نسخه امام که بالای آن نوشته شده، امام، یا «امام حسین» در دست امام خوان است و نسخه‌های دیگر تعزیه‌خوانان که در آن نقشی دارند نیز هر یک جداگانه در دستشان است، نسخه زینب در دست زینب است، نسخه شمر در دست شمر، نسخه جعفر جنی در دست جعفر جنی و غیره. سرنسخه یا نسخه‌گردان که یک نسخه اصلی است و فهرست‌دار است در دست تعزیه‌گردان است که در حقیقت کارگردان اصلی است و نوبتها، روی آنها با ذکر چند کلمه از سؤالات و جوابها و گفتگوها نوشته شده. در همین سرنسخه و نیز در متن نسخ، کاری که باید در صحنه انجام بگیرد نیز قید شده مثل اینکه (زینب گاه بسر کند) (طبل نواخته شود) (جنگ کنند) و...

برای نواختن یا دست‌کشیدن از آن معمولاً تعزیه‌گردان به طبلال اشاره می‌کند. تذکر این نکته بسیار ضروری می‌نماید که تعزیه‌خوانان بواسطه ممارست و تکرار مداوم و مستمر تمام اشعار نسخه خویش را از حفظ دارند و نحوه خواندن و زمان خواندن و نوبت خویش و موقعیکه باید طبل نواخته شود یا جنگ کنند خوب می‌دانند و بیشتر اوقات از نسخه‌ها استفاده نمی‌کنند. مگر در موارد اضطراری که مثلاً فراموششان شود که برای اینکه مردم متوجه نشوند، تعزیه‌گردان بآنها نزدیک

→ دست‌نویس و قدیمی در اختیار دارم.

ثانیاً بعضی از آنان بر مبنای تعزیه‌های ثبت که هنگام اجراء نمایش حاضر بوده و دیده‌ام. ثالثاً بعضی از آنان نیز بر مبنای حکایت و مشاهده و تعزیه‌خوانی دوتن از تعزیه‌خوانان خوب و قدیمی شیراز آقایان علی خلیلیان و منصور طاهری نگاشته شده بویژه آقای علی خلیلیان که مخصوصاً در جمع‌آوری نسخ و شرح حال تعزیه‌خوانان شیرازی نکات جالبی بمن گفته است. رابعاً آقای منوچهر فوج‌آبادی نیز در تهیه نسخه‌ها و صورت‌برداری و فراهم کردن آنها زحماتی کشیده.

و بدانها می‌فهماند و در ضمن کمی طبل نواخته میشود. هرگروه تعزیه‌خوان دارای چندتن اشقیا خوان و چندتن انبیایخوان است به نحوی که امام، عباس، شمر، زینب، سکینه و.. هرکدام معلوم و معین است و از همین روست که هر یک برنقش و نسخه و متن نسخه خود تسلطی حیرت‌انگیز دارند. مردم نیز نقش آنان را بدنبال اسمشان می‌آورند، نظیر (جلال شمر) و این نه تنها از ارزش کارشان نمی‌کاهد بلکه اعتباری ویژه بدانان می‌دهد.

قبل از اینکه نسخه‌های تعزیه بروی کاغذهای جداگانه با تعیین نقش و نوبت هرکس نوشته شود دفترچه‌های بیاض‌مانندی وجود داشته که همه اشعار یک تعزیه در آن بوده و هریاض شامل چندین تعزیه. شاید این شیوه نگارش وسیله تعزیه‌گویان و تعزیه‌سرایان بوجود آمده تا شکل ظاهر نوشتن آنها نیز به بیاض‌های دعا و ذکر مصیبت بی‌شباهت نباشد و هر تعزیه‌خوانی که نسخه خود را گم کند یا مراجعه به آنها مشکلس حل و شعر خود را بازمی‌یابد. این بیاض‌ها بصورت دفترچه‌ای است بطول تقریبی بیست تا بیست و پنج سانتیمتر و عرض ده تا پانزده سانتیمتر که از ته بصورت عرضی بهم دوخته شده و خطوط آن چپ و راست و از بالا به پایین و از پایین به بالا است و جز تعزیه‌خوانان حرفه‌ای و مسلط برای دیگران مشکل است که متنی یا نسخه‌ای را از آن استنساخ کنند.

نسخه یا نسخه‌های یک تعزیه ممکن است در همه جا یکسان نباشد و تفاوت‌هایی باهم داشته باشند. این تفاوت‌ها زاده چند چیز است یکی ممکن است در نتیجه علاقه مردم یک منطقه به یک تعزیه و بی‌علاقگی آنها به تعزیه دیگری باشد که در نتیجه آنچه مورد توجه مردم است شکوه یافته دیگر در نتیجه موقعیت محل و از همه بالاتر زاده طبع دونفر و استفاده از بدیهه‌گوئی و یکی هم اهمال نسخه‌نویسانی که موقع بازنویس کردن، شعری یا اسمی یا موضوعی یا نوبتی را دگرگون کرده‌اند. اختلاف در صحنه‌آرایی و وسائل و اصطلاحات نیز در محل‌های مختلف وجود دارد که بستگی کامل دارد به امکانات تعزیه‌خوانان از نظر ابزار و لوازم و لباس‌ها. رقابت، پیوسته بین تعزیه‌خوانان شهرهای مختلف وجود داشته است و هرکدام بر آن بوده‌اند تا تعزیه خود را بهتر و مجللتر و پرشکوه‌تر و احیاناً با ایجاد دگرگونی متناسب در متن تعزیه آنرا اجرا کنند و تسلط بیشتر خود را نشان دهند و احیاناً بینندگان را بیشتر بخندانند یا بگریانند و یا به تعجب و حیرت اندازند.

ولی اصول همه آنها صرفنظر از این نکات یکی است.

البته تعزیه‌هایی که بیشتر مورد توجه عامه بوده و مجللتر و با شکوه‌تر بوده، شباهتشان در نحوه برگزاری حیرت‌انگیز است، مثل تعزیه امام حسین که آنرا شهادت امام نیز گویند و تعزیه عباس و تعزیه علی‌اکبر و تعزیه حر و مسلم. و تعزیه‌های مهجور به لحاظ کمی اجرا در نحوه اجرای آنها در نقاط مختلف تفاوت‌های آشکاری از نظر صحنه‌آرایی و ملزومات یافته‌اند مثل دیر و شیرین و یا بیرالملم.

بعضی از تعزیه‌هاست که بصورت گوشه سروده شده و منظور از آن قسمتی از یک تعزیه بزرگ و مهم است و یا گوشه‌ای از یک حادثه. که این گوشه‌ها در شهرهای مختلف متفاوتند و ممکن است در شهری وجود داشته باشند و در شهر دیگری وجود نداشته باشند.

تعزیه‌خوانی در روستاها بسیار ساده و با طبل و احیاناً ساز اجرا می‌شود. و خاصه، تعزیه‌خوانان دوره‌گرد که بصورت دسته‌های چند نفری در ماه محرم و صفر

فهرست تعزیه پشیمانی یزید که نوبت هریک از تعزیه خوانان در آن به ترتیب ذکر شده - اول امام عباد که با شعری آغاز می کند که کلمات نخستین آن «ای چرخ» است - دوم زینب که با شعری آغاز می کند که کلمات نخستین آن «ای آسمان» است

امام عباد که
 ای که کینه غم بایستی چهل ناله درم بال عباد
 گرواغ میهن دل زینب کن دیگر ملک فتن زینب
 و مسجد خراب زینب و شامی که آل رسول با تو بیافس
 در این محراب کسی ندانم که در این محراب
 برادر برادر و ابرو در دمان ستم
 شو غصه ای تو ای که نگو بقدر انوار است زینب
 یقین که انکس پریم و نظیر او که داغ من بدل
 نظر بال من زینب و ابرو که در این محراب
 مکن تو که زینب بایم قصه زینب اگر شمع کرم من فدای
 هزار زینب که در این محراب زینب که در این محراب
 تعان دیگر زنایان شرم و کاش زینب زینب زینب
 کینه ای که زینب زینب مران طایف با در شرم
 چه خطب که زینب زینب زینب زینب زینب
 چه خطب که زینب زینب زینب زینب زینب
 تو خانی که زینب زینب زینب زینب زینب
 سر زینب که زینب زینب زینب زینب زینب

ای که کینه غم بایستی چهل ناله درم بال عباد
 گرواغ میهن دل زینب کن دیگر ملک فتن زینب
 و مسجد خراب زینب و شامی که آل رسول با تو بیافس
 در این محراب کسی ندانم که در این محراب
 برادر برادر و ابرو در دمان ستم
 شو غصه ای تو ای که نگو بقدر انوار است زینب
 یقین که انکس پریم و نظیر او که داغ من بدل
 نظر بال من زینب و ابرو که در این محراب
 مکن تو که زینب بایم قصه زینب اگر شمع کرم من فدای
 هزار زینب که در این محراب زینب که در این محراب
 تعان دیگر زنایان شرم و کاش زینب زینب زینب
 کینه ای که زینب زینب مران طایف با در شرم
 چه خطب که زینب زینب زینب زینب زینب
 چه خطب که زینب زینب زینب زینب زینب
 تو خانی که زینب زینب زینب زینب زینب
 سر زینب که زینب زینب زینب زینب زینب

■ قسمتی از نسخه امام عباد که با «ای چرخ کینه ظلم بها می کنی چرا» شروع میشود و تا «برادر، برادر، ای برادر جان حسینم» ادامه می یابد و چون به خط فاصله (-) می رسد نوبت نفر بعدی است که طبق فهرست زینب است «از تعزیه پشیمانی یزید»

■ قسمتی از نسخه زینب از همان تعزیه یزید که با «ای آسمان بین که چه اظهار کرده ای» آغاز و با مصرع «جوری که تو به احمد مختار کرده ای» پایان می یابد و چون به خط (-) می رسد نوبت نفر بعدی است که طبق فهرست مسکینه است

براه می‌افتند و در روستاهای مختلف، تعزیه‌هایی می‌خوانند و از دهی به ده دیگر می‌روند.

اینان بیشتر شهری هستند. برای تعزیه‌خوانی در بعضی از نقاط هنوز تک‌پائی برای برگزاری تعزیه وجود دارد که معمولاً اطلاق حسینیه‌بدانها می‌شود. مثل حسینیه بالا و حسینیه پائین و حسینیه میانی در زرقان فارس که ویژه برگزاری تعزیه ساخته شده، یا سکونی در وسط و غرفه‌هایی در اطراف که در ده روز اول محرم هر سال وسیله تعزیه‌خوانان محلی و احياناً تعزیه‌خوانان شیرازی در آنها تعزیه‌خوانی می‌شود و هر تعزیه‌ای که در هر يك از آنها خوانده شد در همان روز وسیله همان تعزیه‌خوانان در دو محل دیگر خوانده می‌شود: یکی صبح، یکی ظهر، یکی عصر.

علامت آغاز تعزیه و اینکه مردم از تعزیه‌خوانی آگاهی یابند نواختن طبل بر پشت بام است با آهنگی ویژه که مردم آنرا می‌شناسند و معمولاً از یکی دو ساعت قبل از تعزیه خوانی این کار را شروع می‌کنند.

زمانیکه تعزیه می‌خواهد شروع شود دو نفر از تعزیه‌خوانان جوان که صدای خوش دارند بر پشت بام می‌روند و یا در غرفه‌ای قرار می‌گیرند و بقیه تعزیه‌خوانان که در وسط صحنه هستند کنار هم می‌ایستند. دو نفر بالائی نوحه‌ای را شروع به خواندن می‌کنند و پائینی‌ها دسته‌جمعی در کنار هم درحالی‌که سرشان را بهم نزدیک کرده‌اند بدانها پاسخ می‌گویند که این را «نوحه گرفتن» یا «نوحه اول تعزیه» نیز می‌گویند و نوحه گرفتن در هر تعزیه با تعزیه دیگر متفاوتست که در اینجا «نوحه گرفتن» تعزیه زینب را می‌آوریم:

بالائی‌ها: محنت ایام مرا می‌کشد

محنت ایام مرا می‌کشد

غمکده شام مرا می‌کشد

غمکده شام مرا می‌کشد

پائینی‌ها: زینب غمدیده منم، نام من

زینب غمدیده منم، نام من

آخر، همین نام مرا می‌کشد

آخر، همین نام مرا می‌کشد

بالائی‌ها: بسکه زدند سنگ جفا بر سرم

بسکه زدند سنگ جفا بر سرم

سنگ لب بام مرا می‌کشد

سنگ لب بام مرا می‌کشد

پائینی‌ها: بسکه دویدیم به پای‌شتر

بسکه دویدیم به پای‌شتر

آبله پای مرا می‌کشد

آبله پای مرا می‌کشد

بالائی‌ها: محنت ایام مرا می‌کشد

محنت ایام مرا می‌کشد

دسته‌جمعی و همه با هم:

اللهم صل علی محمد و آل محمد

و بعد تعزیه آغاز میشود.

در این مجموعه تعزیه‌هایی که نقل شده به ترتیب نوبت تعزیه‌خوان نگاشته آمده به‌علاوه تا حد امکان حالاتی که حاکم بر تعزیه است و نیز در نسخه اصلی قید شده ذکر گردیده به نحوی که برای خواننده ایجاد ملال نکند و اجرای آن تا حدی در هر کجا میسر باشد، به‌علاوه خواننده اجرای آنرا نیز از نظر بگذراند.

ترتیب تعزیه‌خوانی

اگر چه بنظر می‌رسد که خواندن تعزیه‌ها ترتیبی نداشته و هر موقع هر تعزیه‌ای را که می‌خواسته‌اند می‌خوانده‌اند ولی چنین نیست. همراه با تکامل تعزیه ترتیب خاصی برای خواندن تعزیه‌ها پدیدار شده است به نحوی که تقریباً در طی سیزده روز اول ماه محرم به ترتیب حوادث کربلا بصورت تعزیه از برابر چشم دوستداران و تماشاگران تعزیه می‌گذشته است.

روز اول محرم - تعزیه وفات ابراهیم

روز دوم محرم - یکی از تعزیه‌های فاطمه صغری، زینب - موسی بن جعفر

روز سوم محرم - تعزیه مسلم

روز چهارم محرم - تعزیه دو طفل مسلم

روز پنجم محرم - حجة‌الوداع

روز ششم محرم - تعزیه حر

روز هفتم محرم - تعزیه حضرت عباس و عباس - امام

روز هشتم محرم: تعزیه دو طفل زینب و غلام ترك

روز نهم محرم: تعزیه شهادت علی‌اکبر

روز دهم محرم: تعزیه شهادت امام

روز یازدهم محرم: ورود به‌شام

روز دوازدهم محرم: ورود به‌کوفه

روز سیزدهم محرم: پشیمانی یزید و خروج مختار

و در سایر روزها به‌مناسبت‌های خاص و نذر و نیت بانی، تعزیه‌های دیگر و یا همین‌ها اجرا میشده. البته نه‌اینکه تصور شود به‌پیچوجه از ترتیب فوق تخطی نمیشده. نه، بلکه روال کلی تعزیه‌خوانی در سیزده اول محرم چنان بوده، حالا ممکن بوده است شخصی در روز اول بخواهد تعزیه عباس یا علی‌اکبر را برایش بخوانند. ایام تعزیه‌خوانی بیشتر روزهای ماه محرم و ماه صفر بوده است. در بعضی از نقاط در ماه رمضان و بویژه روز نوزدهم و بیستم و یکم تعزیه ضربت خوردن حضرت امیر خوانده میشده و روز بیست و هشتم صفر که مقارن شهادت امام حسن است تعزیه شهادت امام حسن یا وفات پیغمبر اجرا میشده.

تعزیه‌های پرشکوه نظیر: تخت سلیمان یا تخت بلقیس و «خیبر» و عروسی دختر قریش و یژه روزهای آخر ماه محرم و اوائل صفر بوده است.

وسائل و ابزار و لباس

بد نیست که شرحی در مورد وسائل و ابزار و لباس تعزیه‌خوانان به‌میان آید. البته بسیاری از وسائل وسیله خود تعزیه‌خوانان تهیه میشده و بسیاری از بازار خریداری می‌کرده‌اند و مورد استفاده قرار می‌داده‌اند که در اینجا بشرح

ابزار و تهیه انواع آنها پرداخته میشود:

۱- **طبل یا دهل یا ناهاره یا نقاره:** طبل از دو قسمت درست شده است. محفظه‌ای گرد و یا استوانه‌ای که از گل رس ساخته شده و پوست که دو طرف یا يك طرف باز محفظه را پوشانده.

در حدود نیم قرن پیش محفظه‌های آهنی نیز ساخته و از آن استفاده می‌کرده‌اند. برای درست کردن طبل بعد از تهیه محفظه، پوست حیواناتی نظیر گاو یا گوسفند را که پس از کندن مدتی آویزان و خشک کرده بودند خیس می‌کردند و بعد آنها در ظرفی گذاشته مقداری آردچو را با آب نمک مخلوط کرده روی آن می‌ریختند و به‌نحوی آب در ظرف محتوی پوست ریخته میشد که آب آنها کاملاً در بر بگیرد. از بیست تا چهل روز، پوست در آردچو می‌ماند و این را اصطلاحاً «حلال گذاشتن» می‌گفتند و در طی این مدت هر روز با دست مقداری از موی پوست را که کنده میشد بدور می‌ریختند تا پوست کاملاً پاک شده و دیگر موئی نداشته باشد. بعد پوست را از آن ظرف درآورده و در ظرف دیگری می‌گذاشتند و مقداری پوست انار کوبیده و نرم و آلك شده را با آن مخلوط کرده روی آن می‌ریختند تا خوب ضخیم شود. بعد از ضخیم شدن پوست را روی دهانه استوانه می‌کشیدند و لبه‌های پوست را با سلیم بهم می‌دوختند. سلیم عبارت از کناره‌های کلفت پوست حیوان بوده است که بصورت باریکه‌هایی بریده و آماده شده بود و بعد طبل را می‌گذاشته‌اند تا خشک شود و بعد مورد استفاده قرار می‌گرفت.

طبل ممکن بوده بزرگ باشد یا کوچک. هر طبل به‌رحال چند سالی مورد استفاده بوده.

بعضی اوقات تعزیه خوانان طبل را خریداری می‌کردند و دیگر خود دست به ساختن آن نمی‌زدند.

برای نواختن طبل از چوبهائی بطول تقریبی سی سانتیمتر و بقطر دو تا سه سانتیمتر که تراشیده و صاف بود استفاده می‌کردند و طبال آهنکی را که می‌خواست بنوازد با چوب روی طبل می‌زد.

هرگاه طبل سرد میشد و صدای خوبی نداشت کمی آنها حرارت می‌دادند.

۲- **شمشیر:** از دو قسمت تشکیل میشده تیغه و دسته. تیغه از آهن یا پولاد بوده است و أحياناً روی آن کارهائی میشده. دسته از چوبهائی محکم جنگلی یا چوب گردو یا شاخ حیوانات مانند بزکوهی و یا از آهن درست می‌کرده‌اند. علاوه بر شمشیر پولادی یا آهنی نوعی دیگر شمشیر مورد استفاده تعزیه‌خوانان بوده که از نقره ساخته میشده و بسیار درخشان و زیبا بوده و بیشتر دردست بارگاهیان یزید بوده است.

۳- **خنجر:** مانند شمشیر است نهایت کوچکتر و با انحنای بیشتر. ضمناً در جلدهای چرمی جای می‌گرفته و موقع سربردن از غلاف بدر می‌آمده است.

۴- **چکمه:** دونوع چکمه مورد استفاده بوده است. چکمه انبیائی و اشقیائی. چکمه انبیائی معمولاً سیاه بوده است و ساده و جوانان و دلاورانی چون عباس و حر و علی اکبر از آن استفاده می‌کرده‌اند.

چکمه اشقیائی قرمز رنگ بوده و شمر و حرمله و سران لشکر کفار آنها می‌پوشیده‌اند.

۵- **مشك Mashk:** مشک وسیله‌ای بوده است برای حمل آب که خاصه مورد

طبل و تیرهای آن



● طبل‌هایی که در جشن هنر شیراز مورد استفاده قرار گرفت ↓



استفاده حضرت عباس بوده است. مشك را از چرم می‌ساخته‌اند و در بازار تهیه می‌شده. دهانه‌ای تنگ داشته است که دنباله آن فراخ‌تر می‌شده و ته آن پنجاه تا صد سانتیمتر پهنا داشته. معمولا تسمه‌ای وسیله دو حلقه که در ابتدا و انتهای آن بوده بآن متصل بوده که بدوش افکنده می‌شده است.

۶- سپر: سپر از ابزار جنگ است و وسیله دفاع در برابر ضربات شمشیر. سه نوع سپر مورد استفاده قرار می‌گرفته:

کرگدنی، آهنی و چرمی.

کرگدنی از پوست کرگدن که کلفت‌ترین پوستهاست تهیه می‌شده دایره‌ای شکل بوده و میانش از جلو کمی برآمده و از پشت تهی و دستگیره آن بصورت دو تسمه که حالت ضربدر (X) داشته‌اند در پشت آن در محل گود قرار داشته است. روی این نوع سپر را با میخهای درشت و زیبا تزیین می‌کرده‌اند این نوع سپر هم اکنون بسیار کمیاب است.

سپرهای آهنی شبیه سپرهای کرگدنی بوده نهایت جنس آن از آهن بوده‌است نظیر ساج و تزیین روی آن کمتر بوده است.

سپرهای ساده از پوست گاو و یا اسب تهیه می‌شده و درونش مقوایی بوده و این نوع سپر سخت بی‌دوام است و در تعزیه‌هایی مورد استفاده بوده که کمتر در آن جنگ رخ می‌داده.

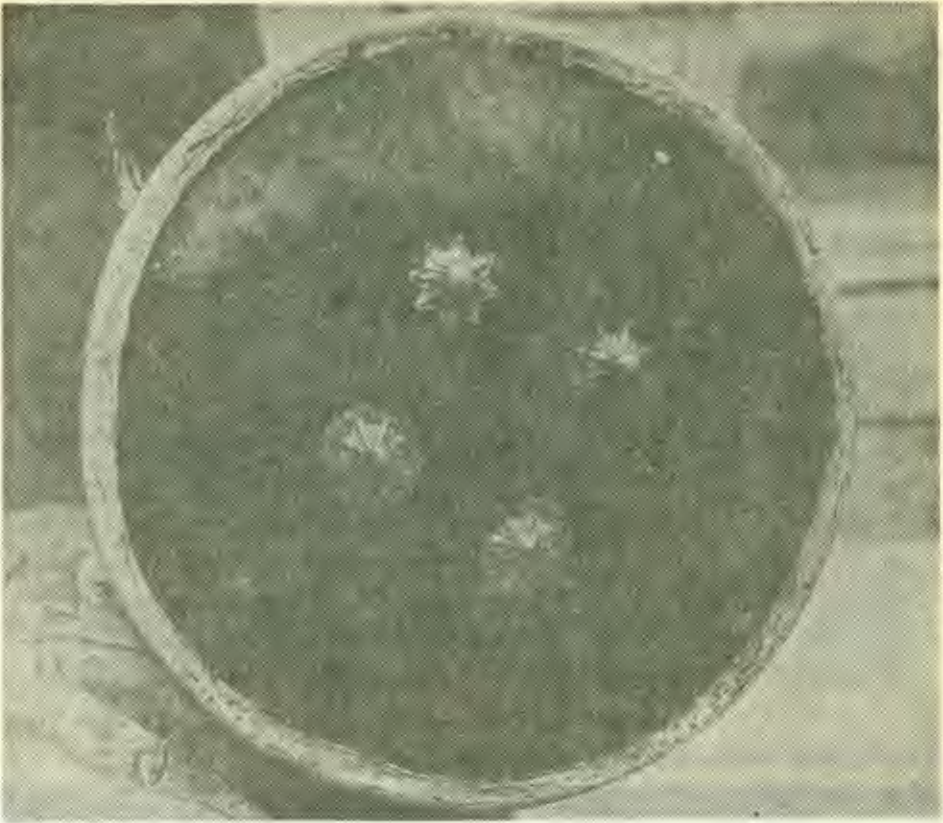
۷- زره: زره بردونوع بوده است، داودی و مسیحی.

زره داودی را به حضرت داود پیغمبر نسبت می‌دهند و سازنده نخستین آنرا داود پیغمبر می‌دانند و گویند چون داود با کافران جنگ فراوان داشت و خود نیز آهنگری ماهر بود به ساختن آن پرداخت و راز استحکامش اینستکه هرجا ضمن بافتن زره زنجیر تمام شده، سر آنرا پرچ Parc کرده‌اند. این زره چون زره‌پوش برپدن و لباس پوشیده می‌شده و مانند پیراهن آهنی، بدن را از صدمه شمشیر دشمن حفظ می‌کرده است. معمولا بعداز پوشیدن دستمال قرمز رنگی را از روی شکم چون کمر بند بر آن می‌بسته‌اند.

زره سیمی: دانه‌دانه است و حلقه‌حلقه و سر حلقه‌ها لحیم می‌شده که بیشتر کار اصفهان و یا تهران بوده است. بعضی از زره‌ها دارای آستین بلند و بعضی کوتاه بوده و بعضی تا بالای زانو می‌رسیده و بعضی تا کمر. در تعزیه‌ها معمولا بجز شمر، حضرت عباس و علی اکبر و حر نیز از زره استفاده می‌کرده‌اند.

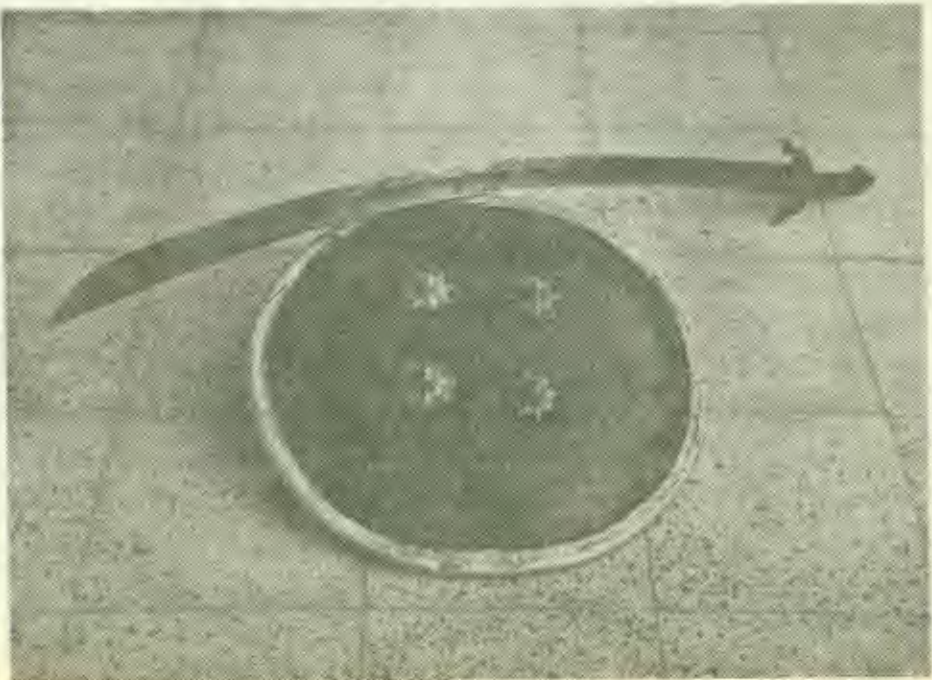
۸- کلاه‌خود: ۲ نوع بوده است. شمری یا اشقیائی، ساده یا انبیائی. کلانخود اشقیائی از پولاد یا آهن بشکل نیم‌کره تهیه می‌شده و در سطح بالای آن دو میله باریک آهنی یکی در جلو و یکی در وسط قرار داشته و روی آنرا نقش‌های زیبا کنده‌کاری می‌کرده‌اند. در کنار میله آهنی جلو، پری زیبا و بلند از کرکس یا شاهین قرار می‌داده‌اند. این پر معمولا قرمز بوده است و دستمال قرمز را نیز بدو میله می‌بسته‌اند. اطراف این نوع کلاه‌خود، باستثنای جلو، حلقه‌های زنجیر بافته شده آویزان بوده است. حلقه‌های سخت و بهم‌نزدیک که حاکمی باشد برای گردن. دنباله دستمال قرمز نیز روی حلقه‌ها در پشت سر رها بوده است. ممکن بوده از پرتاووس یا لك لك نیز در کلاه‌خود استفاده شود.

کلاه‌خود انبیائی، که حضرت عباس، علی اکبر و حر از آن استفاده می‌کرده‌اند



سهر از ابزار جنگ در تفریه است ↑

يك سهر و يك شمشير ↓



فاقد پر و دستمال قرمز بوده و احیاناً دستمال سبزی بر آن می‌پسته‌اند.

در سنوات اخیر، کلاه‌خودهایی از مقوا تهیه می‌شده است.

۹- **کشکول:** این وسیله، تنها مورد استفاده درویش بوده. در هر تعزیه‌ای که درویش در آن نقشی داشته، مثل تعزیه امام حسین و گوینداز پوست کوسه تهیه می‌شده است.

۱۰- **کله:** از گچ شبیه سر انسان می‌ساخته‌اند. تویش خالی بوده. بعد چشم و ریش و لب و دهان و بینی بر آن نقش می‌کرده‌اند و بر سر چوب نهاده، چوب را بنحوی دردست می‌گرفته‌اند که سر شبیه سری نهاده برنیزه بنظر آید.

۱۱- **تشت آب:** که معمولاً پر از آب می‌کرده‌اند و لیوانی را در آن رهاو شناور می‌ساخته‌اند. تشت سمبول رود فرات بوده است.

۱۲- **قبای مردانه.**

۱۳- **مقنعه Maqnaeh:** لباس زئنان حرم ا- قبای بلند درست می‌شده و پارچه سیاهی که بر چهره می‌افکنده‌اند و فقط چشمها پیدا بوده. چارقدی نیز بر سر می‌انداخته‌اند که با دستمالی مشکی که از بالای پیشانی عبور داده شده و در پشت سر گره می‌خورده، می‌پسته‌اند.

۱۴- **دستمال سر:** دستمال چهارگوش بلندی را چنان تا می‌کرده‌اند که مثلث شود سپس آنرا روی سر قرار می‌داده‌اند به نحوی که قسمت تاشده دور صورت قرار گیرد. بعد دستمال دیگری را از طول چندتا کرده بر آن قرار می‌داده‌اند و در پشت سر گره می‌زده‌اند.

۱۵- **نعل:** برای نشان دادن نعل چند بالش را در کنار هم قرار می‌داده‌اند تا نمودار اندام باشد، بعد چکمه‌هایی را در انتهای آن بنحوی می‌گذاشتند که پوشیده شده و بنظر آید آدمی است خوابیده. حوله‌ای سفید بر آن می‌افکنده‌اند که گاه قرمز و خون‌آلود بوده.

۱۶- **ساز دهنی کوچک**

۱۷- **کرنا. که سازی بزرگست**

۱۸- **گرز Gorz:** که عبارت بوده است از چوبی بلند و کلفت که سر آن را پارچه با برآمدگی زیاد می‌بستند و آنرا به نفت آغشته کرده آتش می‌زدند. گرز از آن نکیرومنکر است که هنگام بازخواست از مرده در روز محشر آنرا بدست‌دارند.

۱۹- **علم:** که سبز یا مشکی است و پنج‌پنجه یا گنبدکی فلزی بر بالای چوب آنست. روی پارچه علم نقش و تصویر شیر و شمشیر است و به‌علاوه جملاتی چون «یدالله فوق‌ایدیهم» «یا قمر بنی‌هاشم»، «من الله التوفیق والتکلان»، «نصر من الله وفتح قریب» «الله، محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین» در اطراف آن گلدوزی ساده و سفید شده.

علم هم‌اکنون بسیار فراوانست و پارچه آن بشکل مثلث بر چوبی که پایه آنست از يك قاعده آویزان شده.

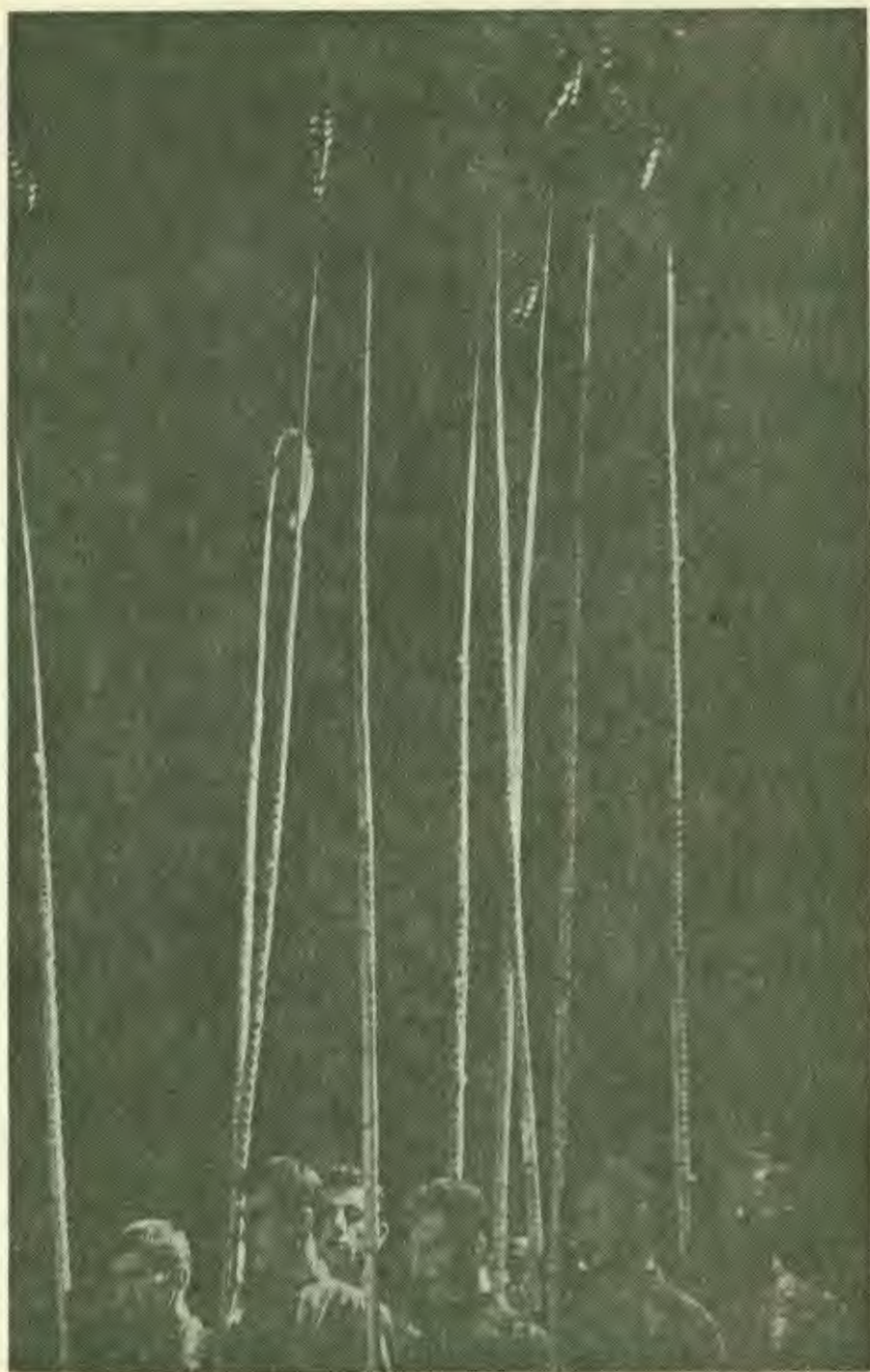
۲۰- **طناب:** برای بستن کتف و دست و بازوی اسیر

۲۱- **تیر و کمان.**

۲۲- **پوست شیر:** و سایر جانوران برای تعزیه‌هایی چون شهادت امام و تخت بلقیس که عده‌ای در آن پوستها می‌روند

۲۳- **اسب:** به تعداد کافی

۲۴- **تخت.**



● کرناهایی که در جشن هنر مورد استفاده قرار گرفت



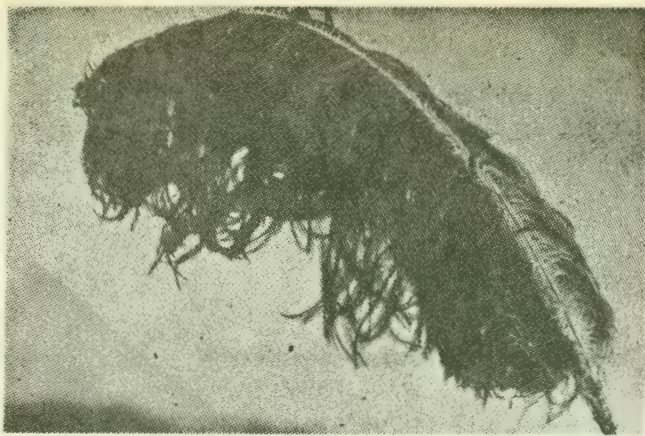
● یکی از تعزیه‌خوانان جشن هنر - بازره - خود - مهر و چکمه



● طبل و کرنا در تعزیه مسلم - جشن هنر، شهر یور ۴۹



● گوشه‌ای از تعزیه مسلم - جشن هنر - شهر یور ماه ۴۹



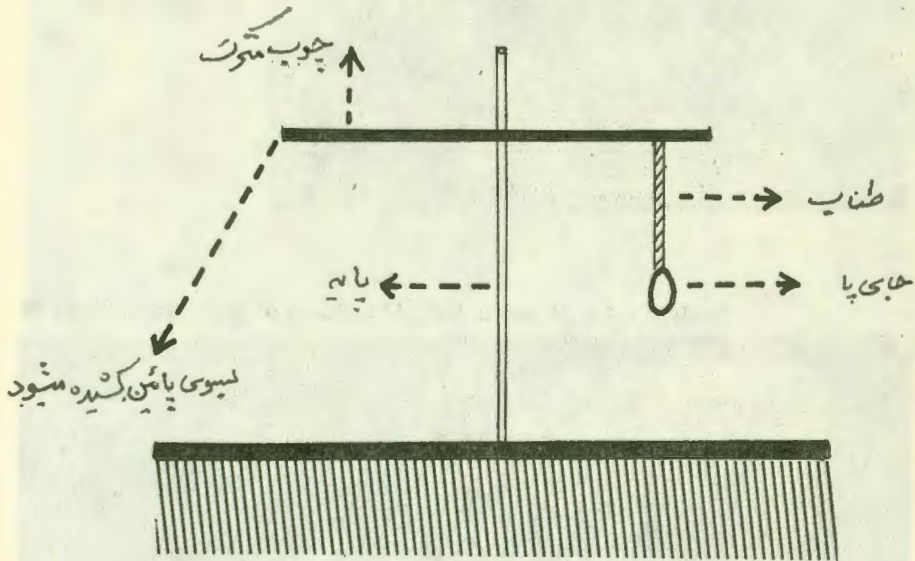
یکی از پره‌های رنگی که
در کلاه خود شمر مورد
استفاده قرار می‌گیرد و
آنها ابلق نیز گویند ←

● یکی از تعزیه‌خوانان در تعزیه مسلم با لباس کامل - جشن هنر - شهر یورماه ۴۹



۲۵- کاه یا خاکستر. برای بر سر افشاندن بگاه مصیبت

۲۶- دمب‌گوی Dombe Govy: چوبی است بلند با سری برجسته از چرم و میخ‌کوبی شده که آنرا گرز Gorz هم می‌گویند که نباید با گرز نکیر و منکر اشتباه بشود.



البته همه این وسائل در يك تعزیه مورد استفاده نیست، بلکه در هر تعزیه مقداری از این ابزار و آلات و وسائل با توجه به حوادث و قهرمانان مورد استفاده قرار می‌گیرد. صحنه‌ها نیز در استفاده از وسائل مؤثرند. به‌علاوه در بعضی از تعزیه‌ها به مناسبت اشیاء ویژه‌ای وجود دارد، مثل سبو برای آب به‌سم آلودن در تعزیه امام‌حسن یا ظرف انگور خوردن امام‌رضا در تعزیه امام رضا یا پرافراشتن نوعی دار در تعزیه مسلم که چوب بلند و کلفتی را به عنوان پایه نصب می‌کنند و بعد چوب دیگری را طوری بر آن قرار می‌دهند که صلیب‌وار باشد و بگرد محوری بسوی پائین و بالا حرکت کند و يك سوی آنرا طنابی چنان می‌بندند که مسلم‌پایش را در آن گذارد که چون سر دیگر را پائین می‌آوردند، مسلم به بالا رفته و در ارتفاع از زمین قرار بگیرد.

در تعزیه‌های محلی شبیه کسانی که از عالم‌غیب ظاهر میشوند. مثل ملائکه یا ارواح پیغمبر و علی و حسین که بر صحنه با پارچه‌ای نازک که بر سر افکنده‌اند قدم می‌گذارند. جعفرجانی نیز

صحنه‌ای از تعزیه مسلم - عکاس کامران عدل

معمولاً تعزیه‌گردانان با همه زوایای روحی تماشاچیان آشنا بودند و عطش مذهبی و ذوقی آنانرا در تعزیه درمی‌یافتند و فرومی‌نشانند و با شگردهای جالبی کار خود را به‌سامان می‌رسانند. صحنه‌آرایی را خوب میدانستند مثلاً در تعزیه‌هایی که لازم بوده است از زمین آب، یا خون بجوشد، مشکي را پر از آب یا ماده‌ای قرمز رنگ کرده، زیر خاک کف میدان، یا محل تعزیه‌خوانی پنهان می‌کردند به نحوی که چون نیزه در آن فرو رود، مشک سوراخ شود و آب یا ماده قرمز فوران کند. از شاخه



■ درویش باکشکول و
تبرزین در تعزیه‌شهادت
امام در ذرقان فارس

■ کله‌هایی که برنیزه
است در تعزیه‌های محلی
فارس ↓





نمونه دستمالهای که برای بستن سر مورد استفاده قرار می‌گیرد و نحوه قرار گرفتن گره آنها

شبیه حضرت زینب با لباس مخصوص که مورد
استفاده زنان در تعزیه است ↓



شبیه مسکینه در حال دعا بدرگاه خداوند بدون
روبنده ↓





نخل نیز در بعضی از تعزیه‌ها به‌عنوان نخلستان استفاده می‌کردند و کسانی که بصورت روح گذشتگان، ملائکه و یا اجنه باید ظاهر شوند یا از غیب پدیدار آیند یا در خواب بردیگری آشکار شوند، دستمال نازکی را بر سر می‌انداختند و از خارج وارد مجلس میشدند و بعد از خواندن تعزیه و ادای نقش از همان راه بازمی‌گشتند.

محل‌های تعزیه‌خوانی و تعزیه‌خوانان مشهور شیراز

در هریک از شهرها و آبادیهای ایران، محل‌های ویژه، برای تعزیه‌خوانی وجود داشته، مثل تکیه دولت و سایر تکایائی که در تهران بوده و قبلاً بدان اشاره شد یا تعزیه‌خوانی در میدانهای تبریز و اصفهان و یا در اردبیل و گیلان. ولی چون نسخه‌های تعزیه گردآوری شده و مورد استفاده در این کتاب، در فارس فراهم شده، و راجع به محل‌های تعزیه‌خوانی شیراز نیز هیچ‌کجا سخنی بمیان نیامده بيمناسبت نمی‌دانند، از محل‌هایی که در شیراز برای تعزیه‌خوانی مورد استفاده قرار می‌دادند نام ببریم.

۱- قهوه‌خانه بازار مرغ - که امروز بصورت مدرن بیت‌العباس در خیابان احمدی وجود دارد و این محل پس از تخریب بازار مرغ و ایجاد خیابان احمدی بصورت امروزی بنا و مرمت شده و هم اکنون برای برگزاری مجالس مذهبی نظیر روضه‌خوانی و وعظ مورد استفاده است. سینه‌زنی نیز کم‌وبیش در آن صورت می‌گیرد.

۲- حسینیه مشیر - امروز بصورت دبیرستان مورد استفاده است و در سال ۱۳۵۰ شمسی (۱۹۷۰ میلادی) حین برگزاری جشن هنر، تعزیه «خروج مختار» در آنجا اجرا شد.

۳- مسجد وکیل

۴- صحن حرم شاه چراغ

۵- صحن امامزاده زنجیری در محله گودعبان

۶- روی‌بام علمدارها که در محله بیات است

۷- عمارت کلاه فرنگی که امروز بصورت موزه پارس است.

۸- میدان پای‌خاتون

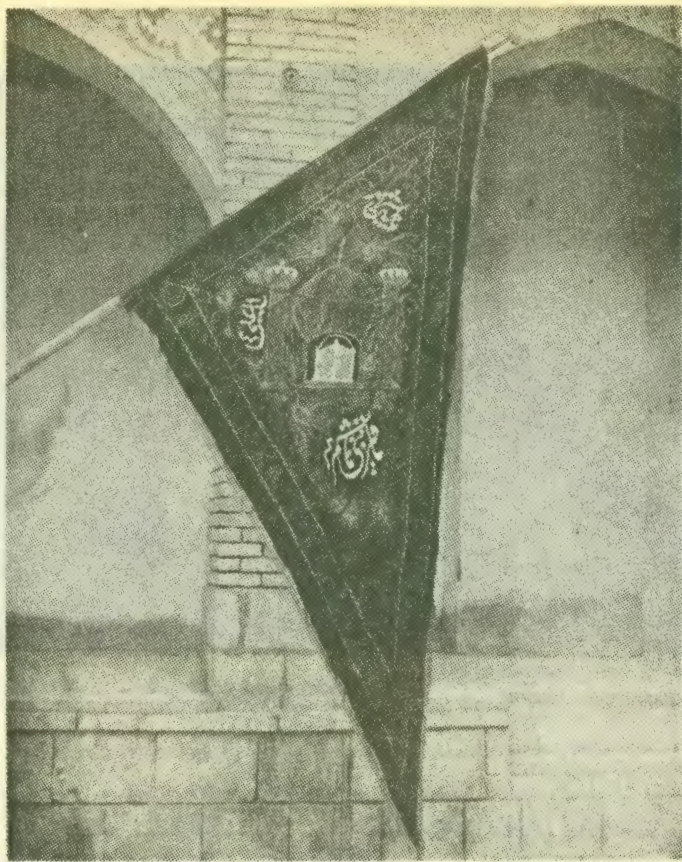
۹- ارگت و میدان جلو ارگت.

۱۰- تکیه تعزیه‌خوانی لقاءالدوله

اسامی تعزیه‌خوانان با سن تقریبی و سال در گذشت آنها و یا سن آنان که در قید حیاتند بشرح زیر است.

تعزیه‌خوانان حسینیه مشیر و ارگت

- ۱- زین‌العابدین شمر ۹۵ سال داشته و در حدود سال ۱۳۱۵ درگذشته
- ۲- ملاعلی‌داد امام‌خوان ۹۰ سال سن داشته و در حدود سال ۱۳۱۰ درگذشته
- ۳- سیدآقا بزرگ‌شولی زنانه ۹۰ سال سن داشته و در حدود سال ۱۳۰۹ درگذشته
- ۴- محمدجعفر پدنگی مردانه‌خوان ۶۵ سال سن داشته و در حدود سال ۱۳۰۵ درگذشته
- ۵- اکبر زینل درویش‌خوان ۶۰ سال سن داشته و در حدود سال ۱۳۱۵ درگذشته
- ۶- کربلانی حیدر سنگ‌تراش ۷۰ سال سن داشته و در حدود سال ۱۳۲۰ درگذشته
- ۷- سیدمصطفی زنانه‌خوان ۵۰ سال سن داشته و در حدود سال ۱۳۲۰ درگذشته



تصویر علم که مورد استفاده حضرت عباس علمدار حسین (ع) است



در تزیینات محلی شبیه کسانیکه از عالم غیب ظاهر میشوند مثل ملائکه یا ارواح پیغمبر و علی و حسین که پیر صحنه با پارچه نازک که بر سر افکنده اند قدم می‌گذارند. جعفر جلی نیز



● صحنه از تعزیه مسلم - جشن هنر - شهر یورماه ۴۹ ↑

جمعی از تعزیه‌خوانان شیرازی در تعزیه شهادت امام رضا
ایستاده از چپ برامت: احمد حضرتی (اشقیا) ملا قربان (انبیاء خوان) ناشناس (انبیاء خوان) سیدمنصوری
طاهری ذاکری (قاصد)
نشسته: محمد حضرتی (اشقیا - مأمون) سیدعبداله طاهری (انبیاء خوان - امام رضا)



تعزیه‌خوانان تکیه‌لقاء الدوله.

- ۱- مرحوم سید باقر اشقیابخوان ۹۰ سال داشته و در حدود سال ۱۳۱۰ درگذشته
- ۲- مرحوم محمدخان امام خوان ۸۵ سال داشته و در حدود سال ۱۳۱۵ درگذشته
- ۳- سیدحسین شبیه‌ساز و تخت‌خوان ۱۰۰ سال داشته و در حدود سال ۱۲۹۵ درگذشته
- ۴- میرزا نوراله عباس‌خوان ۷۰ سال داشته و در حدود سال ۱۳۰۵ درگذشته
- ۵- میرزا بابا اشقیابخوان ۶۵ سال داشته و در حدود سال ۱۳۰۰ درگذشته
- ۶- رحمت‌اله زنانه‌خوان ۶۰ سال داشته و در حدود سال ۱۳۱۰ درگذشته
- ۷- غلامحسین جعفرآبادی ۶۵ سال داشته و در حدود سال ۱۳۱۰ درگذشته
- ۸- میرنوروز جرسقانی زنانه‌خوان ۶۰ سال داشته و در حدود سال ۱۳۱۵ درگذشته
- ۹- میرزاهمدی ۶۵ سال داشته و در حدود سال ۱۳۲۵ درگذشته
- ۱۰- ملا باقر شمر ۸۵ سال داشته و در حدود ۱۳۱۳ درگذشته
- ۱۱- آخوند جواد ۸۰ سال داشته و در حدود ۱۳۲۵ درگذشته
- ۱۲- ابوالقاسم شاهچراغی ۷۰ سال داشته و در حدود ۱۳۵۰ درگذشته

تعزیه‌خوانان دیگر عبارت بوده‌اند از:

حسن‌حضرتی فرزند ملاباقر حضرتی مشهور به حسن اشقیابخوان. ابوالقاسم خلیلیان و فرزندش علی. محمدحضرتی که بسیاری از نسخ تعزیه خوانی شیراز بخط اوست و مورد اعتماد همه تعزیه‌خوانان. استاد غلام نداد. اصرریشی. استاد علی سنگتراش. استاد غلام دال‌دان. میرزا عبدالله قناد. جلال کیایی. عبدالعلی محضردار - حسن سیمرخ - سیدعبداله - خلیل رخشان - سید منصور طاهری معروف به‌ذاکر - فرج‌اله ذاکری - میرزا علی آقا قناد - حیدر آهنگر - سیدمنصور. سید ناصر و سید مرتضی زینتی.

که هنوز چندتن از آنان در قید حیاتند و به مشاغل مختلف سرگرم شده‌اند. و در تابستان و هنگام برداشت محصول بعضی از آنان دسته‌ای سه‌چهار نفری براه انداخته و در دهات دور دست تعزیه می‌خوانند و عبارتند از احمد حضرتی. علی آقاگلایی. سیدمنصور - فرج‌اله شمسواری - سید عبدالله - سید نصراله - علی خلیلیان که عموماً بین ۴۰ تا ۵۰ سال دارند.

در اینجا بد نیست که از چندتن از تعزیه‌خوانان صد سال اخیر زرقان و حدود و حوالی آن نام برده شود

- ملا آقا شمس ۹۰ سال داشته و حدود سال ۱۲۷۰ شمسی درگذشته
- هیبت‌اله غربت ۷۰ سال داشته و حدود سال ۱۳۰۰ شمسی درگذشته
- ملا سیف‌اله ۷۰ سال داشته و حدود سال ۱۲۶۰ شمسی درگذشته
- حاج علی‌بابا ۷۰ سال داشته و حدود سال ۱۲۷۰ شمسی درگذشته
- حسین‌اکبر ۷۰ سال داشته و حدود سال ۱۳۱۰ شمسی درگذشته
- مشهدی‌خلیل ۵۵ سال داشته و حدود سال ۱۳۲۵ شمسی درگذشته
- درویشعلی کشفی شبیه‌ساز ۹۰ سال داشته و حدود سال ۱۳۱۰ شمسی درگذشته
- ملاعباس ۱۱۰ سال داشته و حدود سال ۱۲۵۰ شمسی درگذشته ۶۶

۶۶- آقای علی خلیلیان فرزند ابوالقاسم که از کودکی نوحه‌خوانی و تعزیه‌خوانی می‌کرده و شوق و استعدادی وافر و در حدود ۴۷ سال دارد این اسامی را در اختیار من گذاشته است.

تأثیر تعزیه در زبان محاوره‌ای

تعزیه صرف‌نظر از تأثیرات درونی و ذهنیش در بیننده در زبان محاوره‌ای مردم ایران سخت مؤثر افتاده و اصطلاحات فراوانی را به فرهنگ و فرهنگ عامه ایران افزوده که بدنیست اشارتی بدانان بشود.

* **فلانی مثال خولی است:** که کنایه از ستمکاری آن شخص است.
 * **مثل شمر وارد شد:** در مورد کسی که بی‌محابا و عصبانی وارد جایی شود.
 * **مثل حارث:** کنایه از کسی است که عملی را بیگانه با هراس‌ناکی انجام می‌دهد.

* **يك داغ دل پس است برای قبیله‌ای:** مصرعی است از بیت شعر «روشن شود هزار چراغ از فتیله‌ای. يك داغ دل پس است برای قبیله‌ای» که در یکی از تعزیه‌ها مورد استفاده است.

* **زد بصحرای کربلا:** این اصطلاح را زمانی بکار می‌برند که شخصی مطلبی را که پیوسته تکرار می‌کند، بعد از گفتگو در زمینه‌های دیگر بیان دارد. روضه‌خوانان نیز در ختم مقال خویش و پایان وعظ ماجرای کربلا را پیش می‌کشند.
 * **بگذار اول روضه بخوانم بعد گریه کن:** در زمانی بکار می‌برند که دیگری قبل از پایان سخن شخص آنرا پاسخ گوید.

* **اگر بارگران بودیم و رفتیم. اگر نامهربان بودیم و رفتیم:** که اصل آن موقع بدرو در یکی از تعزیه‌ها مورد استفاده است.

* **مثل دو طفل مسلم:** در مورد دو شخص بکار برده می‌شود که پیوسته باهمند. یا دوتن که از يك موضوع در رنجند و بدنبال حل قضیه مشکلی هستند.
 * **مثل عمر سعد:** در مورد کسی بکار برده می‌شود که بدعق و عصبانی و پفیوز است.

* **مثل امام بیمار:** کنایه از حضرت امام زین‌العابدین است و در مورد کسی که پیوسته مریض است بکار برده می‌شود.
 * **مگر اینجا صحرای کربلاست:** در موردی بکار می‌رود که آب در دسترس مردم نیست.

* **مثل اینکه قلعه خیبر را فتح کرده:** در مورد کسی بکار می‌رود که کاری را با چنان اهمیتی انجام داده که می‌اندیشد مهمترین کارهای جهان بوده.

تعزیه‌های مضحك

این نوع تعزیه‌ها درحقیقت نموداری از توسعه و گسترش کمی و کیفی تعزیه به معنی اخص است. خمیرمایه این تعزیه‌ها مسخره مخالفین و معاندین دین است و جنبه شادی‌آور آن نیز بر همین زمینه متکی است. اگر چهره انبیا خوانان در این تعزیه‌ها پدیدار شود وقار و متانت خود را چه در گفتار و چه در رفتار ابراز می‌دارند ولی سایرین هر يك به نوبه خود با بازیها و حرکات فی‌البدیهه خالق شادی‌های حیرت‌انگیزی میشوند. دیو، پری، جن و حیوانات در این تعزیه‌ها نقش مهمی را دارند. لباس‌های آنان بر زمینه‌های تخیلی دوخته شده‌است ولی برای نشان دادن حیوانات از پوست آنان که معمولا کسی در آن می‌رود استفاده میشود. قنبر یا غلام حبشی بصورت سیاه در این تعزیه‌ها بازی جالب و شیرین و پر طنزی

چندتن از تعزیه‌خوانان در تعزیه مسلم، علی خلیلیان تعزیه‌خوان مشهور شیرازی در لباس مسلم (تعزیه محلی)





● تعزیه خروج مختار در جشن هنر

↓ صحنه‌ای از تعزیه مسلم - جشن هنر، شهریورماه ۴۹



دارد. اسباب این مجالس معمولاً زیبا و پر جلال است. صورتک‌هایی که بعضی از بازیکنان بچهره می‌زنند و حرکاتی که می‌کنند سخت جالب است، ضمن اینگونه تعزیه‌خوانی‌ها ممکن است تعزیه‌خوانان جملاتی را نه بصورت شعر بلکه بصورت نثر - که مایه‌ای از طنز و یا کنایه به همراه داشته باشد بر زبان آورند و موجب خنده بیشتر تماشاچیان گردند.

تعزیه‌خوانان در این تعزیه‌ها هیچ مانعی نمی‌بینند که از مطربان نیز استفاده کنند. چنانکه در دوره ناصرالدینشاه چنین می‌کرده‌اند. و ناصرالدینشاه فوق‌العاده این تعزیه‌ها را دوست میداشته و از آنها حمایت می‌کرده.

تعزیه و نویسندگان و پژوهشگران ایران

درباره تعزیه و ارزش و اهمیت آنها متأسفانه چنانکه شاید و باید از سوی ایرانیان کوشش درخور نشده است و بیشترین توجه از ناحیه بیگانگان است که بدان اشاره شد.

در گذشته‌های دور، بسیاری از تعزیه‌ها بصورت چاپهای سنگی روی کاغذهای کاهی و قلع کوچک جیبی، با تجلیدی فوق‌العاده ساده و حتی از نوع برگ و چاپی نامرغوب و بازاری چاپ میشده که بعضی از آنها هنوز در بساط دستفروشان دوره‌گرد محلات جنوب و در نزدیکی مساجد و امام‌زاده‌ها وجود دارد که البته ناقص و نارسا و فاقد ارزش و اعتبار علمی و تحقیقی است و این بخاطر آنستکه ایرانیان این پدیده سخت زیبا و عاطفی را جدی نگرفته و بی اعتنا از بر آن گذشته‌اند. و کسانی چون ملک‌الشعرای بهار در «سبک‌شناسی» (تهران ۱۳۲۱) و ابوالحسن صبا (مجله موسیقی سال ۱۳۳۶) در «یادداشت‌های خود راجع به موسیقی» و فریدون آدمیت در «امیر کبیر و ایران» (تهران. ۴-۱۳۲۳) و عبدالله مستوفی در خاطرات خود و نصراله فلسفی در مجلد سوم شاه‌عباس به نقل از «انقلاب الاسلام» نیز اشاراتی، به تعزیه‌ها کرده‌اند که در این میان زحمات عبدالله مستوفی و توجه او به این نمود هنری و مذهبی و اجتماعی درخور قدرشناسی کافی و کاملی است که تاکنون از آن به عمل نیامده است.

برای اولین بار در کتاب «سرگذشت موسیقی ایران» روح‌اله خالقی (تهران ۱۳۳۳) بخشی جالب باین موضوع اختصاص داده شده و نیز بهرام بیضائی در کتاب نمایش در ایران (تهران ۱۳۴۴) در مبحثی جامع و جالب تعزیه را مطرح و درباره آن به گفتگو پرداخته است. در کتاب «از صباتانیم» یحیی آرین‌پور (تهران ۱۳۵۱) نیز ضمن سخن از سبکها و تجزیه و تحلیل آنها از تعزیه سخن به میان آمده. در تعزیه‌هایی که تاکنون وسیله ایرانیان چاپ شده سهم مهمی را سازمان جشن هنر داراست چه در سال ۱۳۴۶ شمسی برابر ۱۹۶۷ به روشوری را منتشر کرد بنام «نمایش کهن ایرانی و نقالی» که شامل دو مقاله است که وسیله محمد جعفر محبوب نگاشته شده و در مقاله اول که زیر عنوان «نمایش کهن ایرانی» نوشته شده دکتر محبوب به شرح و تحلیل تاریخ تعزیه پرداخته. بدنبال آن در سال ۱۳۴۹ شمسی برابر ۱۹۷۰ میلادی درام مسلم چاپ و در جشن هنر وسیله پرویز صیاد اجرا شد. در مقدمه آن دو مقدمه یکی وسیله مایل بکتاش و دیگری وسیله پرویز صیاد نوشته شده که حکایت از آگاهی آنان در این زمینه دارد.

در سال ۱۳۵۰ شمسی = ۱۹۷۱ میلادی دو مجموعه از طرف جشن هنر منتشر



● یکی از تعزیه خوانان در تعزیه مسلم - جشن هنر، شهریورماه ۴۹



● تعزیه خروج مختار در جشن هنر، شهریورماه ۵۰

● خروج مختار - جشن هنر، شهریورماه ۵۰ ↓





● خروج مختار - جشن هنر، شهر یورماه ۵۰



● خروج مختار - جشن هنر، شیرپور ماه ۵۰



● خروج مختار - جشن هنر، شهر یورماه ۵۰



● چندی از تعزیه خوانان در تعزیه مسلم - جشن هتر - بازار وکلا خود ↑



● نوبهار مسلم در تعزیه مسلم - جشن هتر - شهر بزرگ ۹۹



↑ تعزیه مسلم در جشن هنر



○ تعزیه خروج محار

شده یکی تعزیه «حر» که منسوب به سید مصطفی کاشانی (میرغرا) است و وسیله پرویز صیاد که خود کارگردان تعزیه مذکور در جشن بود چاپ گردید و دیگر کتاب «تأثر ایرانی» که شامل سه مجلس تعزیه است و به کوشش فرخ غفاری و مایل بکتابش که در مقدمه آن دو مقاله از مؤلفین کتاب آمده سپس تجزیه و تحلیلی از تعزیه شیرافکن صورت گرفته که بسیار جالب و آموزنده و راهگشاست. در این کتاب متن‌های سه تعزیه «عروسی رفتن فاطمه زهرا» «یحیی بن زکریا» و «سرگذشت شیرافکن» آمده است.

نگارنده نیز ضمن چاپ کتاب «فرهنگ مردم سروستان» که در سال ۱۳۴۹ شمسی برابر ۱۹۷۰ میلادی وسیله وزارت اطلاعات چاپ شد ضمن شرح و بسط تعزیه‌ها در سروستان و ذکر نام تعزیه‌هایی که در ایران اجرا میشود دو تعزیه «علی اکبر» و «امام حسن» بصورت قابل اجرا و نمایشی نقل شده به علاوه در سومین کنگره تحقیقات ایرانشناسی که در دانشگاه تهران در شهریورماه ۱۳۵۱ برگزار شد گفتاری تحت عنوان «تعزیه، مجموعه‌ای دلپذیر و شیرین و زیبا از پیوند طبعی چند نمود ذوقی و عاطفی» عنوان کردم که در مجله فردوسی ۶۷ چاپ شد. و نیز مقاله‌ای دیگر تحت عنوان «تحولات و سیر تکامل تعزیه در ایران» نگاشتم که در مجله کاوه چاپ آلمان ۶۸ منتشر شد و تعزیه حر را نیز در مجله مذکور چاپ نمودم.

به‌علاوه مجموعه کاملی از متن نسخ تعزیه‌ها که در حدود ۹۰ تعزیه است جمع‌آوری کرده و در اختیار دارم که بیشتر شرح و نام تعزیه‌های آمده در این کتاب را از آنها گرفته‌ام.

در اینجا بد نیست اشاره کنم که سازمان جشن هنر در سال ۱۳۵۰ مجموعه‌ای بنام «موسیقی مذهبی ایران» تألیف حسن مشحون به‌چاپ رسانده که در آن کتاب توجه بیشتری به موسیقی و آهنگ‌ها و اساتید آواز صورت گرفته است. بهرام بیضائی علاوه بر کتاب نمایش در ایران، تعزیه «گوشه شست‌بستن دیو» را با مقدمه‌ای کوتاه در مجله آرش شماره اول که در سال ۱۳۴۰ چاپ شده آورده است.^{۶۹}

سیروس طاهباز نیز در شماره ۳ مجله مذکور که در سال ۱۳۴۱ انتشار یافته ضمن نوشتن یادداشت‌هایی بر تعزیه شهربانو متن تعزیه مذکور را نگاشته است.^{۷۰} بعضی از ایرانیان نیز بفرانسوی یا انگلیسی یا آلمانی کتبی نوشته‌اند که در آنها به تعزیه پرداخته شده است و فوق‌العاده سودمند میباشند.

م. رضوی «تأثر رقص در ایران» به فرانسه نگاشته‌اند که در سال ۱۱۶۲ میلادی در پاریس چاپ شده و در آن به تعزیه نیز توجهی درخور شده است مهدی فروغ نیز «قربانی دادن ابراهیم در تعزیه ایرانی» به انگلیسی نوشته و متن آن تعزیه را چاپ کرده‌اند. کتاب مذکور بتوسط وزارت فرهنگ و هنر منتشر شده است.

عباس‌بنی‌صدر پایان‌نامه تحصیلی خود را در رشته دکترای ادبیات از دانشگاه پاریس در سال ۱۹۵۹ میلادی (۱۳۳۸ شمسی) بنام تعزیه بزبان فرانسه نگاشته‌اند

۶۷- شماره ۱۰۹۰ - ۲۹ آبان‌ماه ۵۱.

۶۸- شماره ۴۶ و ۴۵ سال یازدهم سال ۵۲.

۶۹- ص ۸۳.

۷۰- ص ۷۲.

ای شیری مثل عدیل و نظیر ایک ز خاک در تو یافت از چه رضائی تو که یوم نشور دست پر بیت دود و آشوباک یار خداوند صمیم و بصیر وشت پراز دشمن و بانی سپا	سید و مولای غنی و فقیر بال ملک نفخ مشک و عبیر پیش تو باشیم همه سر بزر ورنه ز قتل تو نباشد گزیر عاجت گفتن نه که هستی خیر نیت بحر لطف تو یار و نصیر
--	--



این من و بقاء دود و آتش دین ای نور مبین و امی ش نور جمله ز غم تو در غفاسانند که دود چه اگر بر طب زار	هم علی لب بر صغیر و کبر چهریل بجا دیت مایه در گوشه خیمه زار و بر بخور ابراز کنی تر و آب مستور
---	--

کجارید بر قبرم ای دوستان بگریزید بر عالم ای دوستان بس است ای علی اکبر آه و نوا ای علی اکبر فرشته لقا صبر کن خواهر حسینه تو	کل و لاله و سنبل و ارغوان جوان مرگ رفته من از این جهان برو سوی میدان بکن جان فدا بکن میروی بیان فرما سیریند ترا سینه تو
---	--



کفن از چیت کرده و در زنده زنده مرا بخاک سپار و امیبت که شد سینه قبر خواهر امیروم کنون بشتاب	کن گفن را بگردن خواهر بند تو زنده بودم بچه کار چکنم ای محسن داور تا که آرام بیاست جرعه آب
---	---

که با درجه ممتاز به تصویب رسیده است.

پرویز ممنون نیز رساله دکترای خود را در سال ۱۹۶۷ - ۱۳۴۶ شمسی در دانشگاه وین به زبان آلمانی درباره تعزیه نوشته و در مجله ماهیانه رودکی آذرماه ۱۳۵۱ مقاله‌ای به فارسی درباره «نخستین تعزیه‌ها در ایران» برشته تحریر درآورده‌اند.^{۷۱}

اصطلاحات و اسامی در تعزیه

ابن سعد: سردار یزید و مأمور جنگ در دست کربلا
ابن‌سعد خوان: کسی که نسخه مربوط به ابن‌سعد را در تعزیه در دست دارد و نقش ابن‌سعد را داراست م. ابلق Ablaq: پر زیبا و بلندی که در تزیین خود بکار می‌رود و از طاووس یا کرکس و یا لك لك است.
ابوالفضل خوان: کسی است که نسخه حضرت عباس در دست اوست و نقش عباس را در تعزیه داراست.

اسباب مجلس: وسائلی که برای برگزاری يك مجلس تعزیه ضروری است. اشقیاء: دشمنان حسین در دشت کربلا و اصولا کسانی که نقشی مخالف بنای پیغمبر یا ائمه و خاندان آنها دارا هستند.
اشقیاء خوان: بکسانی گویند که در تعزیه نسخه اشقیاء را در دست دارند و نقش آنانرا ایفا می‌کنند.

آقا: مراد امام حسین است.
انبیاء: کسانی را گویند که نقش پیغمبر یا ائمه و یا خاندان پیغمبر دارند و مرد هستند.

انبیاء خوان: کسانی هستند که نسخه مربوط به انبیا را در دست دارند.
بانای: برپا دارنده تعزیه و کسیکه بنا برنیت و خواست و نیاز و یا نذر و یا دستور او مجلس تعزیه برپا شده و او اجرت تعزیه‌خوانان و هزینه تعزیه را می‌پردازد
بچه خوان: تعزیه‌خوانی را گویند که نقش بچه‌ها را در تعزیه دارا هستند مثل سکینه‌خوان یا قاسم‌خوان.

بلرحنین Badrehonian: مراد فاطمه زهراست و این اصطلاح در ضمن تعزیه‌خوانی و اشعار نسخه‌هاست والا فاطمه زهرا در تعزیه به همان نام فاطمه زهرا خوانده میشود.

بوسه‌گاه پیغمبر: گلوی حسین «ع»

بیعت: پیمان تسلیم‌بستن و زیرنگین کسی دارآمدن.

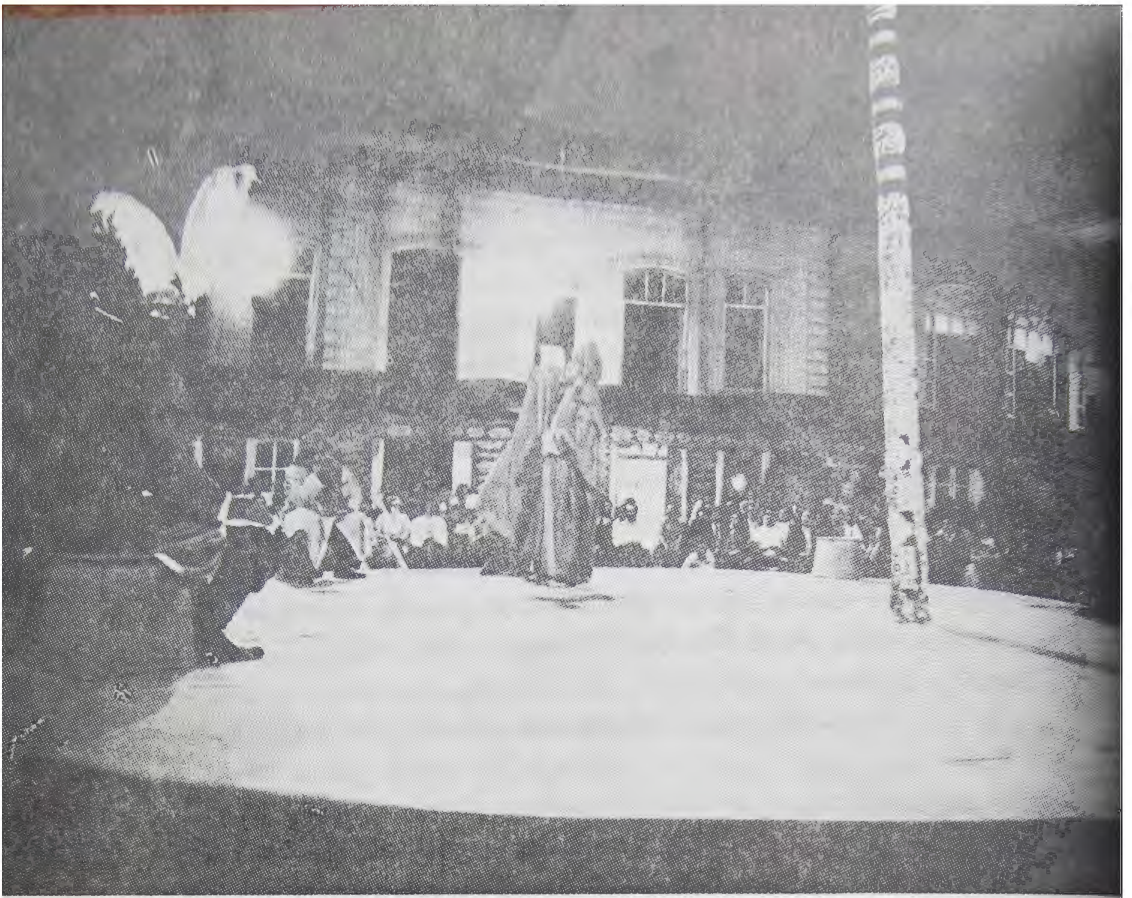
پسر زهرا: امام حسین «ع»

پیشخوانی: نوحه‌ای را گویند که قبل از آغاز تعزیه وسیله تعزیه‌خوانان خوانده می‌شود. و در حقیقت زمینه را برای اجرای تعزیه کاملاً مهیا می‌سازد.

پیش واقعه: قطعاتی بوده که بعضی از گروههای تعزیه‌خوان، در بعضی از نقاط با استفاده از يك واقعه اصلی تعزیه اجرا می‌کرده‌اند به نحوی که منجر به نمایش کامل تعزیه شود.

تعزیه‌خوان: کسانی بوده‌اند که در تعزیه نقش داشته‌اند. آنانرا شبیه‌خوان

Handwritten text in Persian script, likely a manuscript page. The text is written in a cursive style and is organized into several columns. The rightmost column contains the most legible text, while the leftmost column is heavily obscured by ink blots and corrections. The text appears to be a religious or philosophical treatise, possibly a commentary on a specific text. The page is numbered '۱۲' in the top right corner. The handwriting is dense and fills most of the page area.



○ تعزیه خروج مختار

↓ یکی از تماشاگران باامید و اندوه تعزیه خروج مختار را تماشا می‌کند



نیز می‌گفتند.

تعزیه‌گردان: کارگردان برگزاری تعزیه است. نسخه اصلی تعزیه که نسخه گردان نیز می‌گویند و نویتها روی آن نوشته شده در دست اوست - معمولا تسلط بیشتری برتعزیه و نقش‌ها دارد. تذکراتش بدون چون و چرا مورد قبول و تأیید تعزیه‌خوانان است و همه زیرنظر او تعزیه می‌خوانند، شبیه‌گردان و معین‌البكاء هموست.

تعزیه‌نامه: اشعاری نوشته شده در نسخه‌های يك تعزیه

تعزیه‌نویس: نویسندگان تعزیه‌ها را گویند اعم از آنان که خود سازنده و پردازنده اشعار تعزیه بوده‌اند یا آنان که نسخه‌ها را رونویس می‌کنند.

شمر: سنگدل‌ترین سردار یزید و قاتل بسیاری از کسان و خود امام حسین در روز عاشورا. عوام معتقدند که شمر مانند سگ هفت پستان داشته.

تعزیه دوره: در بعضی از نقاط، بویژه در روز عاشورا که تماشاچیان دور تا دور میدان نشسته بودند. تعزیه‌خوانان بصورت گروه‌های مختلف هر کدام يك تعزیه را با سرعت اجرا می‌کردند و زنجیر وار از برابر تماشاچیان می‌گذشتند و این را تعزیه دوره می‌گفتند. در سده اصفهان و سلطان‌آباد عراق تعزیه‌را هنوز هم در حرکت از جایی به جای دیگر می‌خوانند.

تعزیه زنانه: تعزیه‌هائی بوده است که وسیله تعزیه‌خوانان و تعزیه‌گردان زن و برای تماشاچیان که همه زن بوده‌اند اجرا میشده ... در پوشش برخلاف عادت، نقش زنان را خود زنها بازی می‌کردند... ۷۲.

تعزیه مضحك: تعزیه‌هاییست شاد. با مایه‌های غنی از طنز و کنایه و لعنت و نفرین و تمسخر نسبت به معاندین و کسانی که به پیغمبر و ائمه و خاندان آنها ستم و یا بی ادبی کرده‌اند.

تتق Totoq: ساطع.

جعفر جنی: فرزند زعفر جنی. پادشاه چنیا که روز عاشورا وارد کربلا می‌شود تا خود وجنیان دیگر که با او همراه هستند حضرت را یاری کنند.

چاووش: قافله زوار.

چاووش خوانی: در سابق کسانی که می‌خواستند به زیارت مشهد یا کربلا بروند طی چند روز در کوچه‌ها سوار بر الاغ که معمولا زنگی به گردن داشت با علم حرکت می‌کردند و اشعاری می‌خواندند. خواندن آن اشعار را چاووش خوانی می‌گفتند و خواننده را چاووش‌خوان.

چادر: برای برگزاری تعزیه در بعضی از فصول و برای جلوگیری از آفتاب تند یا باد و برف و باران. چادرهای بزرگی را که خیمه نیز می‌نامند در تکیه‌ها و حسینیه‌ها در محل برگزاری تعزیه برپا می‌داشتند. چادرهائی که بر دیرك استوار بود و تمام محوطه را در بر می‌گرفت. ارتفاع دیرکها در حدود ۲۰ متر بوده.

حادث: از سرداران خونخواره یزید در کربلا و قاتل دو طفل مسلم در روز عاشورا است.

حدیث گردن: در بعضی از گروه‌های تعزیه‌خوان، قبل از شروع تعزیه خلاصه ماجرا وسیله تعزیه گردان برای تماشاچیان شرح میشد و در آخر طلب خیر می‌کردید.

حربگاه: Harbgah: میدان جنگ.

حرخوان: کسی که در تعزیه نقش حر را دارد و نسخه او را می خواند. حرخوان معمولاً، رشید و بلند بالا و خوش اندام با صدائی رساو گیرا بود.

حسینین: Hasanien مراد حسن و حسین است.

حسینییه: محل های مخصوصی است که برای برگزاری تعزیه ساخته شده، معمولاً اطرافش ایوان است و بالای ایوانها، شاه نشین. در وسط میدان سکونی است گرد یا چهارکوش با ارتفاع نیم تا یک متر از سطح زمین که تعزیه خوانان در آنجا قرار می گیرند. چون بنام حسین و برای حسین ساخته شده آنها را حسینییه می خوانند. تکیه نیز همان حسینییه است. نکته مهم اینکه شرط ورود به مساجد طهارت است و در حسینییه چنین نیست زیرا که مانع شرعی برای حضور زنان وجود نداشته باشد.

حمزه خوان: حمزه عم پیغمبر است. و حمزه خوان نسخه حمزه را در دست دارد و در تعزیه خوانی معمولاً نقش او را داراست.

خیمه: به چادر مراجعه شود.

خرگاه: محلی است که چندین خیمه برپا شود مانند خیمه گاه حسین (ع) در دست کربلا.

خروج: به معنی قیام است مانند خروج مختار.

دره: Dore: کدوی خالی و خشک و بزرگیست که چون دست مرطوب و نمناک بر آن کشند صدائی شبیه صدای شیر از آن شنیده می شود.

دغا: Daqa: دشمنان ناراست و دغل خاندان پیغمبر.

دل دل: Doldol: نام اسب حضرت علی است.

دل فگار: آزرده خاطر، اندوهگین.

ذاکر: کسانی که سخن از دین و حقیقت دین گویند و زندگی بزرگان دین را شرح کنند.

ذوالجناح: Zoljonah: نام اسب حضرت حسین (ع).

ذوالفقار: نام شمشیر حضرت علی است که گویند دو تیغه بوده.

رخصت: اجازه.

روز شمار: روز حشر.

ریسمان: بند، طناب.

زره: پوشش هایی که از میخچه یادانه های کوچک زنجیر ساخته شده و در رزم برتن کنند.

زن خوان: کسانی که در تعزیه نقش زنانی چون زینب، ام لیلا، معصومه و غیره دارند.

زینب: مراد خواهر امام حسین (ع) است که زنی است فوق العاده باشاهت.

زینب خوان: کسی که در تعزیه نقش زینب را داشته.

سنان: نیزه.

سیاهی لشکر: کسانی که در تعزیه نقش اساسی ندارند و برای نشان دادن انبوه جمعیت به میدان می آیند. مثل آنچه که به صورت صف بدنبال جعفرچی وارد صحنه تعزیه شهادت امام می شوند یا مردم قم در تعزیه معصومه.

شام غریبان: غروبهای روز ۱۱ - ۱۲ - ۱۳ - محرم است که همه چیز پایان

یافته، در دشت کربلا. سکوت و سیاهی و دود و بوی خون و جسد بر صحرا حاکم است. حسین و یارانش کشته شده‌اند خیمه‌ها سوخته. زنان و بچه‌های حسین و خاندانش در اسارتند.

شبییه: کسانی که در تعزیه نقش مؤثر دارند.

شبییه گردان: به تعزیه گردان مراجعه شود.

شبییه سازی: تعزیه خوانان با پوشیدن لباس شبیه آنکسی می‌شدند که می‌خواستند نقشش را اجرا کنند. البته کسی در تعزیه‌ها بنام شبیه ساز وجود نداشت و این کار را هر تعزیه خوان خود یا یکمک دیگران می‌کرده.

شبییه خوان: به تعزیه خوان مراجعه شود.

شمر خوان: کسی است که در تعزیه نقش شمر را بر عهده دارد. با صدائی رسا و خشک، چشمان غضبناک و هیكل درشت.

شین Shin: شیون.

عباس خوان: به ابوالفضل خوان مراجعه شود.

علی اکبر خوان: کسیکه در تعزیه نقش علی اکبر را داراست و جوان، زیبا، بلند بالا خوش صدا باید باشد.

عمر سعد: به ابن سعد مراجعه شود.

فرق شکافته: سری که در اثر حربه سنگین شمشیر شکافته و دو نیمه شده. **فرننگی:** مسیحی.

فضائل خوان: کسانی بوده‌اند که از فضائل خلفای سه گانه اولیه سخن می‌رانده‌اند.

قاسم خوان: کسی که نقش قاسم فرزند حسن (ع) را در تعزیه داراست و باید فوق العاده جوان باشد.

قاصد: کسانی که برای اهل بیت یا ائمه پیغامی غم انگیز دارند.

قتلگاه: محل کشته شدن و خاصه در مورد حسین (ع) در کربلا و روز عاشورا بکار می‌رود.

کتل Kotal: اسبی تزیین شده که پارچه مشکی بر زین و گردنش افکنده‌اند و حمله گاه قاسم با پارچه مشکی.

کلاه خود: کلاه مخصوص جنگ.

کونین Konain: مراد دوجهان است.

کین: دشمنی.

گرز: در تعزیه دو نوع گرز مورد استفاده است یکی آنکه عبارت است از چوبی بلند و کلفت با سری برجسته و بیضی شکل از چرم که روی آن با میخ کوبی‌های ظریف تزیین شده و مورد استفاده حر و نیز غلام ترک است. نوع دیگر آنستکه نکیرومنکر به هنگام نشان دادن روز قیامت از آن استفاده می‌کنند که چوبهائی بلند است و بر سر آن پارچه بسته و پارچه را به نفت آغشته و آتش می‌زنند و سردیگر آنرا در دست می‌گیرند.

گوشه: مراد گوشه‌ای از واقعه صحرای کربلا از یک تعزیه کامل است.

مجلس: يك واقعه کامل را گویند که بصورت يك تعزیه نشان داده شود.

مخالف خوان: کسانی که نقش‌های مخالف اولیاء دین را دارند چون شمرویزید.

مظلوم خوان: کسانی که نقش ائمه و خاندان رسول و حسین را بر عهده دارند.

معین البكاء: به تعزیه گردان مراجعه شود.
ملحد: کافر.

مؤلف خوان: تعزیه خوانانی که نقش اعضاء خاندان رسول وائمه را بر عهده دارند.

ناظم البكاء: کمک تعزیه گردان، کسی که در تهیه مجلس و تهیه وسائل و لباس و اسباب صحنه تعزیه گردان را یاری می کند.

نعل: بدو صورت مورد استفاده بود یکی نعل هائی که می ساختند و دیگر کسانی که در تعزیه نقش نعل را بازی می کردند و چون نعل بر اسب یا زمین قرار می گرفتند.

نقاب: پارچه های مشکی یا دستمال مشکی که تعزیه خوانانی که نقش زن را داشتند بر چهره می افکندند و فقط چشمهایشان پیدا بود.

نکیرو منکر: پرسش کنندگان، روز جزا، که در بعضی از تعزیه ها وارد صحنه میشدند. در حالیکه پارچه نازکی را بر سر افکنده بودند و هر یک گریزی آتشی در دست داشتند.

نسخه گردان: به تعزیه گردان مراجعه شود.

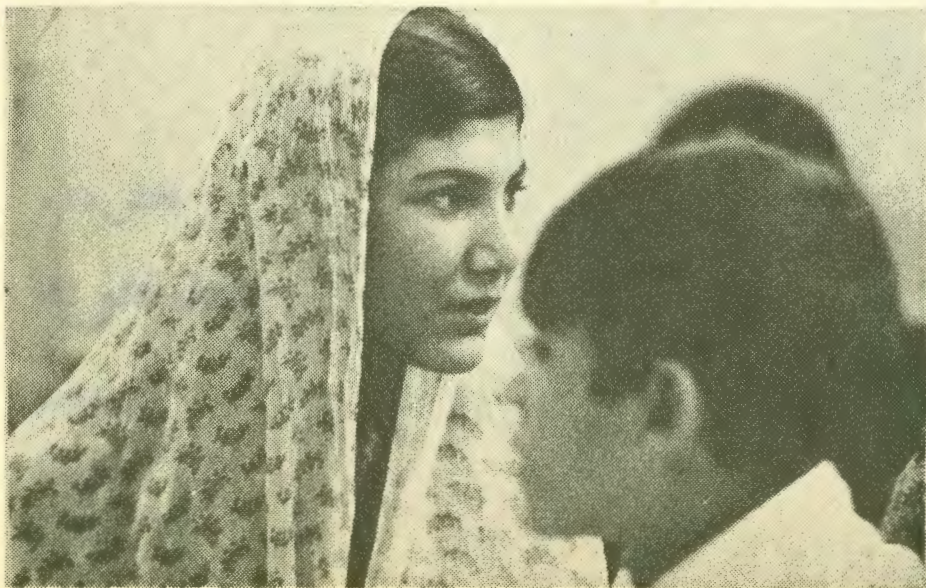
واقعه: ماجرائیست که رخ داده و تعزیه بر اساس و مبنای آن پرداخته شده.
والد هشت و چار: مراد حضرت علی است.

همسرانی: با هم خوانی، دسته جمع خوانی، و در قدیم بجای این، کلمه «نوحه اول مجلس» بکار برده میشد. لغت همسرانی در پانزده سال اخیر در ایران ساخته شده است.

یزید: فرزند معاویه، دشمن سرسخت امام حسین (ع) و کسی که با امر او فاجعه کربلا بوجود آمد.

یزید خوان: کسی که در تعزیه نقش یزید را داراست، دستگاه یزید در تعزیه ها فوق العاده مجلل نشان داده میشود.

ایمان، امید، شوق و یا سرگرمی؟



بخش دوم

چند تعزیه

تعزیه قاسم

تعزیه عباس - امام

تعزیه امام رضا

تعزیه حضرت معصومه

تعزیه قاسم

۱- شرح مجلس و ماجرا: در این تعزیه قاسم فرزند امام حسن در آخرین لحظات عمر بخاطر وصیت پدر، برکنار سفره عقد می‌نشیند و سپس به میدان جنگ می‌رود و شهید می‌شود.

۲- شبیه خوانان: شمر - عمر سعد - امام حسین - قاسم - شاهزاده عبدالله - مادر قاسم - زینب - عروس (فاطمه) - ام‌لیلا.

۳- ابزار و وسائل: طبل - شمشیر - یک سینی - مقداری حنا - نقل - پارچه - گلاب در گلاب‌پاش - اسب که پارچه مشکی برزین آن افکنده‌اند - سپر - حجله قاسم - پارچه سفید برای کفن - چند اسب.

۴- شرح صحنه: در گوشه‌ای از میدان اشقیا (شمر - عمر سعد) با لباس اشقیا که معمولاً شمر و عمر سعد چکمه‌پوشند با خود و زره در گوشه دیگر میدان انبیا (قاسم - شاهزاده عبدالله - مادر قاسم - زینب - عروس (فاطمه) - امام حسین - ام‌لیلا و زنان با لباس مخصوص حرم) روی تخت و صندلی مفروش نشسته‌اند.

«متن تعزیه»

«طبال می‌نوازد. دست شمر به علامت سکوت بالا می‌رود و طبل از نوا فرومی‌افتد»
شمر: «با صدای غرا و خشن می‌خواند»

هل من مبارزای گهر و معدن سخا

هل من مبارزای شه بی‌خویش و اقربا

هل من مبارزای که ز روی و زموی تو

پیدا سواد سورة واللیل والضحی

هل من مبارز ای که بدرد غربیت

گریان تمام عالم و آدم زما سوی

هل من مبارز ای که به شمشیر اهل کین

باید به خون خویش زنی حال دست و پا

«طبال چند دقیقه طبل جنگ می‌زند و با اشاره عمر سعد خاموش می‌شود»

عمر سعد «خشن و غرا»

هل من مبارز ای خلف شیر کردگار

هل من مبارز ای شه بی‌خویش و اقربا

هل من مبارز ای که ز روی و زموی تو

ارکان ممکنات وجود است پایدار

هل من مبارز ای که نمائنده ز بهر تو

یک تن دگر از یار و زانصار و اقربا

هل من مبارز ای که در این دشت پرفغان

امروز نوبت تو بود شیرکردگار

«طبال چند دقیقه‌ای طبل جنگ می‌زند و بعد خاموش می‌شود و در مجلس امام گفتگویی آغاز می‌شود. این گفتگو گاهی نشسته، گاهی ایستاده و گاه در حال قدم‌زدن صورت می‌گیرد»

امام حسین: «با لحنی سوزناک»

ای جد نامدار زامت هزارداد

هرگز کسی به ملک غریبی چو من میاد

یکجا رسد بگوش من آواز المعش
 یکسو حرم در آه که اصغر نموده غش
 من راضیم به‌کشته‌شدن در ره خدا
 جانم به‌لب برآمده از دست اشقیا
قاسم: «با لحن و صدای حزن‌آلود»
 که ای جناب یتیم حسن فدات شود
 الهی آنکه بقربان خاک‌پات شود
 گره شده بدلم ظلمهای این اعدا
 زحد گذشت ستم، هرزمان ز روی جفا
 عمو ز من بشنو، دست من بدامانت
 بده اجازه که جانرا کنم به‌قربانت
امام حسین:

که ای عزیز برادر، مگو، خدا نکند
 ترا ز اهل حرم یکدمی جدا نکند
 تو یادگار ز نور دو چشم من حسنی
 تو شمع انجمن دشت کربلای منی
 از این اراده تو بگذر، مکن کباب مرا
 برو به‌خیمه و بنشین، میر ز تاب مرا
قاسم:

ز لطف و مرحمت خویش سرفرازم کن
 میان خیل شهیدان تو بی‌نیازم کن
 بده اجازه حریم به‌جانب میدان
 که تا ز بهر تو جانرا عمو کنم قربان
امام حسین:

ز درد و داغ یتیمی، بسی دلت تنگ است
 ترا به‌کینه اعدا چه طاقت جنگ است
 جهاد بر تو هنوز ای عزیز واجب نیست
 شهادت تو در این سرزمین مناسب نیست
 به‌حق تربت بابت حسن، شه او تاد
 که اذن حرب مخالف بتو نخواهم داد
(قاسم و شاهزاده عبدالله باهم)

برادر جان بیا باهم بنالیم
 وای که ما هردو یتیمیم
 یتیم و بی‌کس و افسرده حالیم
 وای که ما هردو یتیمیم
 یتیمان را نباشد اعتباری
 وای که ما هردو یتیمیم
 ندارند یکدم از غم رستگاری
 وای که ما هردو یتیمیم
 حسین با ما سر یاری ندارد

وای که ما هردو یتیمیم
 بهما رسم وفاداری ندارد
 وای که ما هردو یتیمیم
 «قاسم» اندوهناک و گریان» (در حالیکه دست به گردن شاهزاده عبدالله افکنده و او را رها می‌کند)

منم طفل حسن، یاران یتیم
 یتیم ای مسلمانان یتیم
 یتیم و بی‌کس و بابا ندارم
 پدر کو تا بگیرد در کنارم
 «قاسم» مادرش رو بروی هم قرار می‌گیرند. قدم می‌زنند و می‌خوانند»
 مادر قاسم:

مریزاشک، به‌قربان تو شود مادر
 برو تو نیز برشاه جن و بشر
 نموده اذن جهاد مخالفان دغا
 بگیر رخصت از آن مقتدای مافیها
 قاسم:

گذار تا که بگیریم ز دیده خونبارم
 من یتیم و بی‌کس، چه آبرو دارم
 به‌خدمت شه‌دین عزتی ندارم من
 یتیم و بجهان حرمتی ندارم من
 رسیده جان بلبم از جفای بی‌پدری
 کجا ز حال من بی‌پدر خبرداری
 مادر قاسم:

مگو، مگو که عمویت انیس غمزده‌هاست
 طبیب درد غریبان و هم الم‌زده‌هاست
 ز عم خویش چرا اینقدر تو نومیدی
 از آن جناب چه بی‌التفاتئی دیدی
 قاسم:

دلم گرفته کنون، گریه در گلو دارم
 من یتیم و بی‌کس، چه آبرو دارم
 یتیم را چه تقرب؟ کجاست حرمت او
 ربوده چرخ ستمگر ز کینه حرمت او
 مزن تو نیش به‌رگهای جانم ای مادر
 که کاش زنده نبودم پس از جناب پدر
 هرآنقدر که ز دل برکشیده‌ام فریاد
 برای عزم جهاد آن جناب اذن نداد
 بیا تو نیز برو، دربر شه‌شهاد
 بگیر دامن آن مقتدای مافیها
 به‌او بگو که یتیم حسن دلش تنگ است

ز جان گذشته و این زندگی براو تنگ است
خیال کن که نهال حسن بهار نداد
یتیم بی‌پدیری مرد و یادگار نماند

مادر قاسم:

در این زمان بروم با هزار شیون و شین
برای آنکه بگیرم اجازه‌ات ز حسین
فدای جان تو، ای نوردیده زهرا
نظاره کن تو به قاسم، به شیون و غوغا
«مادر قاسم روبروی امام حسین قرار گرفته است و امام در پاسخ او گوید»
امام حسین:

بیا به نزد من ای همسر برادر من
صحیفه بغل مصطفی، امام حسن
گهی که می‌رسدم ناله تو اندر گوش
به حق روح حسن، می‌شود دلم پر جوش
بیا بده تو خود انصاف ای خجسته لقا
کسی که او ز حسن هست، یادگاری ما
از آن گذشته بود طفل کام نادیده
گل مرا در گلزار دهر ناچیده
به او چگونه دهم اذن حرب لشکر کین
کز آتش غم او سوزد آسمان و زمین

مادر قاسم:

زبان بکام شده لال ای شه والا
نظاره کن به سوی قاسم من ای مولا
چنان به گردن کج ایستاده با زاری
بیا براو می‌پسند اینهمه دگر زاری

امام حسین:

دل فگار مرا، داغ زین‌سختن کردی
اساس عیش و عروسی بیادم آوردی
برو اساس عروسی تو زود برپا کن
ز هر طرف تو نوای سرود برپا کن
خموش باش و مکن گریه مادر قاسم
که من به جای پدر می‌روم بر قاسم
که یادگار بود از حسن برادر من
تسلی دل او می‌دهم بوجه حسن
برای خاطر او دعوتی کنم بنیاد
که بعد از این به جهان دیگری نیارد یاد

مادر قاسم:

که ای فلک چه عروسی بود چه دامادی
کجا رواست در این دشت عشرت و شادی
کنم چه چاره که قاسم یتیم و بی‌پدر است

ز گردش فلک امروز خوار و بی نظر است
 «در این هنگام مادر قاسم بکناری می رود و امام حسین با زینب گفتگو دارند»
امام حسین:

بیا به نزد من ای سرو بوستان تعب
 گل حدیقه ناموس احمدی زینب
 بیا که آمده وقت عروسی قاسم
 در این زمین بلا دیده بوسه ی قاسم
 برای خاطر بایش تو اندر این وادی
 ز راه مهر بپاکن عروسی و شادی
زینب:

شوم فدای تو ای نونهال باغ نبی
 گل همیشه بهار محمد (ص) عربی
 مبر تو نام عروسی به نردم ای خواهر
 فتاده غرقه بخون قامت علی اکبر
 شوم فدای تو آقا، چه وقت دامادیت
 چه جای عیش و عروسی و عشرت و شادیت
امام حسین:

کنم چه چاره وصیت نموده است به من
 فروغ شمع شبستان دین امام حسن
 که در زمین بلاخیز کریلا ناشاد
 ز مهر قاسم دلخسته را کنم داماد
 تو با تمامی اهل حرم به حال فگار
 روید زود پی فاطمه کنید اظهار
 «چند دقیقه طبل نواخته می شود و بعد زینب با عروس (فاطمه) گفتگو می کند»
زینب:

شوم فدای تو ای دختر برادر من
 فدای جان تو ای نور دیده تر من
 پدر اراده نموده که با دل ناشاد
 کند عروس تو از بهر قاسم داماد
عروس (فاطمه):

عجب که عمه ز سوز و دلم تو بی خبری
 عجب که آه مرا نیست عمه جان اثری
 مگر نه عمه، علی اکبر است غرقه به خون
 مگر نه سرخ نموده ز خون رخ قمری
 مگر نه از غم اکبر سیه بسر دارم
 نمی کند سخت عمه بردلم اثری
زینب:

منال فاطمه، عمه، جو بلبل محری
 بیاد خویش بیاور تو از حق پدری

بیا به‌جان علی‌اکبر ندیده مراد
 بده تو اذن که گردد نهال دین ثمری
عروس (فاطمه):

برو تو عمه، سلام مرا به‌باب رسان
 بگو که فاطمه می‌گوید ای امام ز من
 مگر نه از غم‌یاران درآه و افغانم
 قبول حکم پدر منتی است برجانم
 «در این هنگام اسب علی‌اکبر، ظاهر می‌شود و در کنار فاطمه می‌ایستد»
فاطمه:

خاک غم باد به‌فرق سر من ای عمه
 بوده این اسب علی‌اکبر من ای عمه
 می‌زنم بوسه رکاب تو، کنون از چپ و راست
 راست برگو تو بمن، صاحب زارت بکجاست؟
 «زینب در برابر امام حسین قرار گرفته»
زینب:

ای سرور با وقار زینب
 قربان تو باد جان زینب
 ای حکم تو برجهانیان فرض
 با ناله نمود، فاطمه عرض
 امروز زمام اختیارم
 دارد پدر بزرگوaram
 «امام مادر قاسم را طلبیده است و با او گفتگو می‌کند»
امام حسین:

ای مادر اشکبار قاسم
 در هر غم و درد یار قاسم
 باز آی که شد جهان به‌کامت
 از عیش جوان نیکنامت
 بر رخم سپهر آبنوسی
 بنیاد نموده‌ام عروسی
 عشرت کنم از برای قاسم
 ای جان جهان فدای قاسم

مادر قاسم:

که ای جناب فدای تو باد مادر قاسم
 به‌این‌طریق چگونه کنم عروسی قاسم
 که دیده است که بندد ز خون حنا داماد
 اساس حجله او همچو گل رود بر باد

امام حسین:

بلی در زیر چرخ آبنوسی
 گهی ماتم بود گاهی عروسی

مادر قاسم:

فدایت من، نه هنگام سرور است
عروسی حال، از انصاف دور است
نظر کن، ام‌لیلائی مکدر
جوانش مرده از انصاف دور است

امام حسین:

برو ای بینوای زار مضطر
به‌نزد ام‌لیلائی مکدر
یکن الحاج پیشش معذرت خواه
بیار او را کتون در عیش ناگاه

ام‌لیلا:

در حالیکه قدم می‌زند و باز می‌گردد و می‌نشیند و گاه برسر می‌پاشد،
اکبر شیرین‌زبانم رود رود
نام تو ورد زبانم رود رود
در مدینه رخت عیشت دوختم
خوب برمطلب رسیدم رود رود

مادر قاسم:

مزن ای مادر اکبر، ز غم برسینه و برسر
به‌جان خواهر اصغر، که قاسم میشود دلگیر
به‌جان قاسم مضطر، حنا برکف بنه خواهر
به‌حق روح پیغمبر، که قاسم میشود دلگیر

ام‌لیلا:

مکن منع دلم خواهر، ز غم برسینه و برسر
ز داغ نوجوان اکبر، برو عیشت مبارک باد

مادر قاسم:

نه شادی چونکه ای غمگین، بکن کف از حنا رنگین
به‌سر کن معجر زرین، که قاسم میشود دلگیر

ام‌لیلا:

به‌جای معجر زرین، کنم پیراهن مشکین
ز داغ نوجوان اکبر برو عیشت مبارک باد

مادر قاسم:

یارب ببین تو حال من و روزگار من
برچشم خونفشان و دل داغدار من
آهم اثر بمادر اکبر نمی‌کند
هیچ التفات بر من مضطر نمی‌کند
«امام حسین: «خطاب به‌زینب و رو به‌او»
ای خواهر من، زینب من، آی بر من
بنگر تو همی بر من و برچشم‌تر من
روکن به‌سوی قتلگه جمله شهیدان
برگو به‌زبانم تو به‌لیلا به‌صد افغان

این لحظه مناسب نبود شیون و ماتم
ای مادر اکبر، تو بیا دعوت قاسم
زینب: «بطرف ام‌لیلا رفته و دست او را می‌گیرد»

الهی زینب بی‌دل بمیرد
چنین عیش و چنین عشرت نبیند
ستمکش ام‌لیلا یک زمانی
مکن از بهر اکبر نوحه‌خوانی
بیاور عشرت شادی قاسم
برون آور دل خود را از این غم

امام حسین: «خطاب به زینب»
بیا به نزد من ای زینب، آه و زاری کن
برای قاسم من، حجله‌ای تو برپا کن
برای قاسم من حجله‌ای بیارائید
کنید نوحه در این بزم و عیش بنمائید
زینب:

به چشم نور دوچشمان حیدر صفدر
کنیم بزم عروسی بپای ای سرور
امام حسین: «خطاب به مادر قاسم»
چرا تو مادر قاسم ز دل کشتی فریاد
بود زمان عروسی، بگو مبارک باد
چه روی داده به رخساره اشک می‌باری
برای چیست که اینقدر می‌کنی زاری
مخور تو غصه ایا زوجه‌ی برادر من
بدان که قاسم تو هست نازپرور من
مادر قاسم: «خطاب به امام»

فلک کسبیکه یتیم است مردنش بهتر
بجای حجله، بخاک آرمیدنش بهتر
کسبیکه بر سر او نیست سایه بایش
میان بستر خونین طپیدنش بهتر
امام حسین: «خطاب به زینب»

فدای جان تو ای زینب ستمدیده
بدشت کرب و بلا بی‌نوا و غمدیده
برای قاسم داماد با دو دیده تر
برو بیار لباس عروسی اکبر

زینب: «در حالیکه یک سینی که در آن پارچه است به امام تقدیم می‌کند»
برادر جان به قربان تو گردد زینب مضطر
بگیر از من، لباس نوجوان خود علی‌اکبر
پوشان دربر قاسم، کنون با ناله و افغان
به قربان دل بی‌صبر تو گردم برادر جان
امام حسین: «در حالیکه خلعتی را بردوش قاسم می‌اندازد»

بیا به نزد من ای نور دیده تر من
 ضیاء دیده غمدیده برادر من
 بیا بپوش لباس عروسی و شادی
 بکن تو دربرخود این قبای دامادی
 «خطاب به زینب»
 شوم فدای تو ای خواهر من گریان
 تو با تمامی اهل حرم به آه و فغان
 روید فاطمه و قاسم حنا بندید
 حنا به رسم عروسان به دست و پا بندید
 زینب: «خطاب به عروس - فاطمه -» در این هنگام يك سینی که در آن مقداری حنا
 نقل، پارچه، گلاب در گلاب پاش و شانه است می آورند
 شوم فدای تو ای دختر برادر من
 فدای جان تو ای نور دیده تر من
 بکن تو رخت عروسی به بر ایا ناشاد
 الهی آنکه عروسی تو مبارك باد
 «در این هنگام نقاره می زنند و زینب و مادر قاسم شانه بدست موی قاسم را شانه
 می کنند»
 زینب:

جان عمه، جان عمه، من فدای کاکلت
 من فدای کاکل همچون گل چون سنبلت
 مادر قاسم: «در حالیکه زلف قاسم را شانه می زند»
 جان مادر، جان مادر، من فدای کاکلت
 من فدای کاکل همچون گل چون سنبلت
 امام حسین: «خطاب به زینب»
 بیا به نزد من ای زینب حزین بهشتاب
 ببر به همراه خود این زمان تو اسب عقاب
 چه طالع است به برج سرور اختر من
 بزین برو بنشان این زمان تو دختر من
 رسان تو زهره به نزدیک مشتری ایندم
 که تا قرآن بنمایند مهر و ماه ایندم
 زینب: «در حالیکه عنان اسبی را در دست دارد خطاب به عروس»
 ای به پیش رخ تو، حورچنان شرمنده
 مرده را می کنی از لعل لب خود زنده
 حکم کرده است حسین پادشه تشنه لبان
 که سواره شوی ایندم به سوی حجله روان
 عروس (فاطمه): «خطاب به زینب»
 برو عمه بگو از من به بابای علی اکبر
 که می میرم ز هجر روی زیبای علی اکبر
 نمی گردم سوار مرکب اکبر خدا داند
 که من مستم ز هجر روی زیبای علی اکبر

زینب: «در حالیکه به سروگردن اسب دست می‌کشد و او را نوازش می‌کند»
 به‌یاد آمد مرا از شکل زیبای علی‌اکبر
 هزاران یاد از لعل شکر خواه علی‌اکبر
 چه بودی گر نبودی ای خدا در مجلس عشرت
 میان جمع خویشان جای خالی علی‌اکبر
 (در این هنگام ساز و نقاره نواخته میشود و بعد زینب خطاب به امام)
زینب:

فدایت ای انیس روز و شبهای علی‌اکبر
 بگفتا فاطمه برگو به بابای علی‌اکبر
 نمی‌گردم سوار مرکب اکبر خدا داند
 که می‌میرم ز هجر روی زیبای علی‌اکبر
امام حسین: (با ذوالجناح در حالیکه دهانه اسب را در دست دارد)
 مرا افتاده بر سر یاد سودای علی‌اکبر
 بیاد آمد مرا از قدرعنای علی‌اکبر
 بگوای بی‌زبان با من علی‌اکبر کجا بردی
 چرا حیفت نیامد از ادبهای علی‌اکبر
 به جانم می‌نشینند گوئیا صد خنجرکاری
 گهی که یادم آید از سخنها علی‌اکبر
 بیا تا من ببوسم زین و برگت ای زبان بسته
 که این زین مرصع بوده ماوای علی‌اکبر
 به‌دورت گردم و بوسه زنم برچشمهای تو
 چرا که دیده چشمش شهلای علی‌اکبر
 بدان زینب تو ای خواهر، دلم در غش بود ایندم
 که یادم آید از زلف چلیپای علی‌اکبر
زینب: «خطاب به امام»

تو تا کی اشک می‌باری ز هجر نوجوان خود
 شود جانم بقربانت بکن فکری بحال خود
 زیادت رفت گویا، عشرت دامادی قاسم
 بکن رحمی به‌حال سروهای جویبار خود

امام حسین:

اگر خون‌ریزم از چشمان بدان زینب که حق دارم
 جوانی چون علی‌اکبر، بگو من، از کجا آم
 سوار مرکب اکبر نشد، چون فاطمه خواهر
 نشان او را به‌زین ذوالجناحم ای نکو منظر
 برای آنکه گردد فاطمه خوشدل از این عشرت
 بکن تو ذوالجناحم راسیه، ای زار وای مضطر
 «زینب پارچه‌ای مشکی بر زین ذوالجناح که اسب خود امام است می‌افکند و دهانه
 اسب را گرفته به‌نزد عروس - فاطمه می‌برد»
زینب:

فاطمه مطلب تو گشت روا

باب تو بر سر لطف است و وفا
ذوالجناح خود ایا غمدیده
به رضای تو سیه پوشیده

عروس (فاطمه):

دیگر ندارم، چون راه چاره
بر اسب یابم، گردم سواره
تا حجله گاه، قاسم روانه
می رفتم ای کاش، بر حجله گور
گردم پشیمان، آخر از این سور
«در حالیکه نقاره وساز نواخته میشود و فاطمه سوار اسب در حرکت است»
همه باهم می خوانند:

عیش داماد حسین است، مبارک باشد
همه گوئید مبارک

قاسم آن نور دو عین است، مبارک باشد
همه گوئید مبارک

امام حسین: «خطاب به قاسم»

بیا به حجله ایا نور دیده اوتاد
الهی آنکه عروسی تو مبارکباد
ز من بگیر کنون این امانت خود را
که شد ز جور عدو، نوبت شهادت ما
«در این هنگام کله قندی به شمر داده میشود و شمر آنرا سردست می گیرد»
شمر:

یا حسین ای شه رنجور مبارک باشد
نیز این شیوه مسرور مبارک باشد
کرده ای عیشی و امروز دلت شادانست
می کنی عشرت و شادی و لببت خندانست
از پی میمنه عیش مبارک باشد
می برم قند از این بزم مبارک باشد

عمر سعد: «در حالیکه پارچه ای و پالتویی را می گیرد»

ایا امام بگو، این چه وقت داماد است
در این زمین بلا، این چه عشرت و شاد است
بیا به حربگه ای نور دیده زهرا
داماد است که عیشت بدل شود به عزا
نموده ای تو عروسی قاسم داماد
بریم خلعت از این عیش تو، مبارک باد
برای فتح و بشارت، ایا سپاه شریر
تمام از ره کین طبل جنگ بنوازید

«حجله ای از انواع حجله های روز عاشورا که حجله قاسم خوانده میشود در وسط میدان بچشم می خورد و عروس و داماد در کنار آن قرار می گیرند و طبل جنگ نواخته میشود.

عروس (فاطمه):

که آه، آه، ازین چرخ واژگون فریاد
از این زمانه فانی و سرنگون فریاد
برای عیش همه ساز و نای و چنگ زنند
برای عیش من امروز طبل جنگ زنند

قاسم:

که آه، آه، بر احوال ما دویی کس زار
که گشته‌ایم گرفتار لشکر کفار
به حال ما دوستمدیده آسمان گرید
زمین به ناله درآید، زمانه خون گرید

عروس (فاطمه):

فدای جان تو، عم زاده نکوسیم
خدای را به کجا می‌روی در این صحرا
فدای جان تو، این رسم بی‌وفائی چیست
بیا دمی بنشین، موسم جدائی نیست

قاسم:

شوم فدای تو، ای نوردیده زهرا
صلاح نیست عروسی ما، در این صحرا
نظاره کن توکه بابت غریب و بی یار است
چه حال دارد، از بی کسی گرفتار است
صلاح نیست عروسی ما در این وادی
مرا به روز قیامت فتاده دامادی

عروس (فاطمه):

ترا به روز قیامت چگونه خواهم دید
بگو ترا که عمو بی‌نشانه خواهم دید
نشانه‌ای تو بمن ده کنون آیا مولا
از آن نشانه تو، بلکه من کنم پیدا

قاسم:

به آستین دریده، به دیده غمناک
مرا به روز قیامت تو، باتن صد چاک
باتفاق شهیدان و اکبر و عباس
بخدمت پدرت شاه تشنه لب بشناس

«در این هنگام تقاره نواخته میشود. و قاسم با مادر نیز وداع می‌کند.»

قاسم: «در حالیکه مادرش را در آغوش گرفته»

شوم فدای تو، ای مادر خمیده من
ز جور چرخ کنون، کام دل ندیده من
روانه‌ام من دلخسته، جانب میدان
که جان خویش نمایم به عم خود قربان
در این معامله ای مادر از برای خدا
پدی که دیده‌ای از من، مرا حلال نما

مادر قاسم:

که شیربچه من، شیرمن حلالیت باد
 هزار مرتبه مادر، خوشا به حالت باد
 رسی چوبخدمت بابت به دیده گریان
 سلام از من محزون و بینوا برسان
 شاهزاده عبدالله:

من طفل حسن، یاران یتیم
 یتیم ای مسلمانان، یتیم
 «قاسم و شاهزاده عبدالله روبروی هم قرار می گیرند»
 قاسم:

بیا ای راحت جان فگارم
 بیا ای مونس شبهای تارم
 برادر ناله ات دل می خراشد
 که زنده بعد تو، قاسم نباشد
 تو می گوئی برادر من یتیم
 یتیم و بی کس و زار و الیم
 مگر قاصد ز تو بیگانه باشد
 در این محنت به تو هم خانه باشد
 دلم لبریز خونست ای برادر
 مکن گریه فدایت جان برادر
 نهادی برسر دردم تو دردی
 مکن افغان دلم سوراخ کردی
 خدا یار تو میباشد مخور غم
 زیاد من مشو غافل تو یکدم
 شاهزاده عبدالله:

تو میدانی برادر من یتیم
 یتیم و بی کس و زار و الیم
 چه سازم بعد تو جان برادر
 ندارم بعد تو، من یار و یاور
 نخواهم زندگی، بعد تو دیگر
 که هستم بی برادر، زار و مضطر
 قاسم:

ترا با مادر پیرو عزیزم
 دل افسرده و محنت قرینم
 سپارم من کنون، بر زینب زار
 که باشد همچو مادر، یار و غم خوار
 قاسم: «خطاب به زینب»
 بیا ای عمه محنت کشیده
 زد دنیا کام فرزندان ندیده
 ندارم من بدنیا هیچ دیگر

به غیر از مادر و این يك برادر
 سپردم هر دو را ای عمه‌زار
 بتو دارم چومن امید بسیار
شاهزاده عبدالله:

پس از تو زندگی بر من حرامست
 به چشمم روز روشن همچو شامست
 تو بودی بر سر من همچو بابا
 انیسم بودی اندر نصف شبها
 سری اندر کنارت می‌نهادم
 غم ایام می‌رفتی زیادم
قاسم: «خطاب به امام»

شوم فدای تو، ای نور دیده زهرا
 فدای جان عزیزت، مرخصم فرما
 رسیده وقت که جانرا کنم به قربانت
 مرخصم بنما، دست من بدامانت
امام حسین: «درحالیکه پارچه سفید کفنی به گردن قاسم می‌اندازد»
 کفن بپوش که دیدار آخرین باشد
 کفن بپوش که دیدار واپسین باشد
 کجا حسن نگرد نوحه او چومن گوید
 بجای خلعت دامادیت کفن پوشد
قاسم: «خطاب به عروس»

وداع بازپسین است، ای نکومنظر
 فتاده وعده دیدار تا صف محشر
 مدار چشم براهم که وعده دور افتاد
 عروسی من و تو تا به روز حشر افتاد
عروس (فاطمه): «خطاب به قاسم»

مگو این سخن ای پسر عم من
 که سازم نثار رخت جان و تن
 برون کن کفن از برت این زمان
 که تا من بپوشم به آه و فغان
 الهی شود کور، چشم ترم
 که بر قامت این کفن ننگرم
 رسی چو خدمت بابت حسن، به خاطر ناشاد
 رسان سلام مرا، ای جوان نو داماد
 ایا خدای جهان، کارساز ارض و سما
 نگاهدار تو در حفظ خویش قاسم را
قاسم: «خطاب به مادر درحالیکه عروس در کنار آنهاست»

بکش زحمت ای مادر باوفا
 تو بانو عروسم به نزدم بیا
 نشینیم هر سه، بر یکدگر

که حرفی نماند بدلمها دگر
 وصیت بتو دارم ای مادرم
 بیا نو عروسم بتو بسپرم
 به میدان چو افتم من از صدر زین
 حسین نعشم آرد به حال غمین
 چو نعشم ببیند بحال فگار
 کند دست و پایش به خونم فگار
 تو مگذار او سوز و افغان کند
 بسر گیسوان را پریشان کند
 اگر چون پی غارت خیمه ها
 جلوریز آیند قوم دغا
 تو مگذار چادر برند از سرش
 ببیند کسی روی مهرانورش
 عروسم عزیز است نزد من بسی
 تو مگذار رویش ببیند کسی
 عروس سیه بخت مهرانورم
 بتومی سپارم من ای مادرم
 سپردم شما را بدست خدا
 اگر کشته گشتم حلالم نما
مادر قاسم: «در حالیکه با قاسم وداع می کند»
 فدای دل پر فسونت شوم
 فدای تو با نوعروست شوم
 یقین دان که او را عزیزی کنم
 از این بعد او را کنیزی کنم
 بزبانوی عزت دهم جای او
 ببوسم شب و روز من پای او
 نشین یک زمانی به پهلوی من
 نمک پاش بر این دل ریش من
 «بالحن سوزناک»
 بروجانا، خدا پشت و پناهت
 دعای سینه ریشان زاد راحت
قاسم:

انیس بی کسان، داد از جدائی
 زنم پیوسته فریاد از جدائی
 اگر نامهربان بودیم و رفتیم
 اگر نامهربان بودیم و رفتیم
 بیا عمو ز راه مهربانی
 بگو پشت سرم ایندم اذانی

«امام با صدای بلند اذان می گوید الله اکبر، الله اکبر»
 «قاسم سوار بر اسب شده و عازم میدان می گردد. طبل نواخته میشود».

امام حسین:

ندانم از جفای قوم عدوان
 چه آمد برسر قاسم به میدان
 شما ای اهل بیت زار و گریان
 نمائید از وفاگیسو پریشان
 رضای قلب افکارم بجوئید
 دعائی می‌کنم آمین بگوئید
 خداوندا شر شمر خونخوار
 تو قاسم را ز لطف خود نگهدار
 بود قاسم یتیم و تازه داماد
 نگردد کشته از شمشیر خونخوار
 نگهدارش تو باش ای حی‌داور
 به حق رتبه جدم پیمبر
 «همگی با هم جواب می‌دهند»
 آمین یا رب العالمین

قاسم: «خطاب به عمر سعد»

خطاب من بتو ای ابن سعد کافر کیش
 تو آب داده‌ای، ای روسیه بمرکب خویش
 نموده‌ای به فرات اسب خویش را سیر آب
 ستاده حضرت سلطان کربلا بی آب
 عمر سعد: «در حالیکه سوار بر اسب است»
 اگر که آب بگیرد تمام روی جهان
 نمی‌دهم بشما غیر ناوک بران
 تو کیستی که شباهت به مصطفی داری
 مگر نسب تو ز پیغمبر خدا داری

قاسم:

منم قاسم آن نور چشم حسن
 که هستم سرافراز و لشکر شکن
 کشم گر که تیغ آبدار از میان
 بر آرم دمار از تن کوفیان
 شماها، ایا لشکر بی‌حیا
 ندارید خوفی مگر از خدا

«طبل نواخته میشود، قاسم، عمر سعد، شمر بدور میدان اسب می‌تازند»
 عمر سعد:

ایا سپاه، ایا شیث و شمر ذی‌الجوشن
 به رزمگاه ستاده است قاسم بن حسن
 روان شوید به میدان حرب آن مظلوم
 کنید از طرف عیش و عشرتش محروم
 «طبل نواخته میشود، قاسم دور میدان اسب می‌تازد و شمر بدنبالش»

قاسم:

یا صاحب ذوالفقار وقت مدد است

ای جد بزرگوار وقت مدد است

«طبل نواخته میشود. چند دقیقه، شمر و قاسم بدنبال هم اسب می‌تازند. بالاخره قاسم از اسب می‌افتد و پرزمین دراز می‌کشد و شمر با شمشیر آخته بر بالینش قرار می‌گیرد»

قاسم:

کیستی ای بی حیای پر زکین

گر جفا کاری سخن دانی چنین

شرم کن از روی جدم مصطفی

رحم کن بر من، تو از بهر خدا

ای ستمگر هیچ می‌دانی کیم؟

تازه داماد حسینم شاه دین

مهلتی ده ای ستمگر از وفا

تا ببینم نو عروس خویش را

شمر: «خطاب به قاسم»

بهر قتل آمدم قاسم ببین

تیغ برکف، کرده بالا آستین

شمرم و رحمی نباشد بر دلم

می‌کشم ایندم بزیر تیغ کین

نیستم شرمی ز روی مصطفی

برمت سر این زمان از تیغ کین

ای جوان ما را به‌شاه‌دین چکار

بردل من نقش بسته مهر کین

نیست مهلت فکر کار خویش کن

با شهیدان گردی این ساعت قرین

«در این هنگام عمرسعد به‌آنها ملحق میشود»

عمرسعد: «خطاب به شمر»

شمر بداختر، نمیدانی بدان

تازه داماد حسین است این جوان

نوگلست از باغ دین خارش مکن

می‌کشی، اما دلازارش مکن

شمر: «خطاب به عمرسعد»

یا ابن‌سعد ای سرور قوم ظلام

میر لشکر سرور با احترام

خوارسازم این جوان را از جفا

چون کنم از پیکر او، سر جدا

عمرسعد: «خطاب به شمر»

ساعتی ده مهلت او را ای‌لعین

مطلبی باشد مرا در این زمین

صبر کن از کشتنش ای پرچفا
تاکنم تحقیق حالش از وفا
شمر: «خطاب به عمرسعد»
یا ابن‌سعد برگفته‌ات براین جوان
دادمی مهلت پیرس از حال آن
عمرسعد: «خطاب به قاسم»
ای جوان چشم‌ت چرا باشد پرآب
قاسم: گشته از سوز عطش جانم کباب
عمرسعد: تازه دامادی مرا باشد یقین
قاسم: تازه داماد حسینم شاه‌دین
عمرسعد: گرتو دامادی چکارت حرب و جنگ
قاسم: آمدم از زندگانی من به‌تنگ
عمرسعد: با عروست رفتی اندر حجله‌گاه؟
قاسم: بر رخ او سیر بنمودم نگاه
عمرسعد: صحبتی شد با عروست استماع؟
قاسم: گفتمش ای نوعروسم الوداع
عمرسعد: تازه داماد از چه داری شوروشین؟
قاسم: آرزو دارم ببینم من حسین
عمرسعد: می‌کشی هر دم چرا از سینه آه
قاسم: نوعروسم مانده چشمانش براه
عمرسعد: بازگو نام برادر بامحن؟
قاسم: اوست عبدالله فرزند حسن
عمرسعد: وای بر حال تو شد جانم کباب
قاسم: ای ستمگر تشنه‌ام یک قطره آب
عمرسعد: آب نایابست بهرت ای جوان
قاسم: داد ما گیرد خدای انس و جان
شمر: «خطاب به قاسم»
بگو شهادت خود تا سرت جداسازم
قاسم: یاعماء، یاعماء، ادرکنی، بفریادم رس
ای عموجان برگلویم شمر خنجر می‌کشد
برتنم، برجسم و جانم، تیغ و خنجر می‌کشد
قاسم را این زمان دریاب ای عم کبار
آی بنگر، ای عموجان، این زمان با حال زار
«امام حسین سر می‌رسد، شمر، چند قدم عقب می‌رود»
امام حسین:
دل به تن اکنون به‌جوش آمد مرا
نالۀ قاسم بگوش آمد مرا
ای برادرزاده بی‌یاورم
در کجائی نورچشمان ترم
در کجائی ای ضیاء هردوعین

تا که آید سوی بالینت حسین

قاسم:

ای عمو تعجیل کن، زودی بیا

ای عمو دریایم از راه وفا

گر خلاصم می‌کنی وقت است تنگ

ور ترحم می‌کنی وقت است تنگ

امام حسین: «در حالیکه بر زمین می‌نشینند و قاسم را در آغوش می‌گیرد»

آه، از این صید بسمل، آه، آه،

آه، از این مقتول و قاتل آه، آه

ای لعین برخیز از بالین او

تاب این خنجر ندارد این گلو

شرم کن از روی من ای پر جفا

سرمساز از جسم دامادم جدا

شمر «خطاب به امام»

یا حسین خواهم برید از کین سرش

برنهم داغش به قلب مادرش

تازه داماد است این زیبا پسر

برمش از تیغ‌کین این لحظه سر

چون عروس از فرقتش گشته کباب

کشتنش باشد مرا عین ثواب

«در این هنگام، طبل نواخته میشود. امام حسین بر بالین قاسم در حال نزع است»

امام حسین: بگو ای عم من، چونست حالت؟

قاسم: عمو صد شکر من دیدم جمالت

امام حسین: بگو گر مطلبی داری عمو جان

قاسم: مرا یک مطلبی باشد بدوران

امام حسین: بیان کن مطلبت ای بی‌گناه

قاسم: مبر زنده عمو در خیمه‌گاهم

امام حسین: چه باعث هست، من دل‌ریش دارم

قاسم: خجالت از عروس خویش دارم

امام حسین: ز گفتارت غمی بردل فزودم

قاسم: به او من وعده‌ای دیگر نمودم

امام حسین: خجالت از چه داری قاسم زار؟

قاسم: عمو رفتم، خدا بادت نگهدار...

«قاسم از دنیا می‌رود، طبل عزا نواخته میشود»

امام حسین: که آه، آه نبیند کسی در این دوران

جوان اول عمرش بخون خود غلتان

بیا به نزد من ای خواهر من ناشاد

که شد شهید ستم، قاسم ندیده مراد

برو بمادر قاسم تو عذرخواهی کن

به فرق دختر من، معجز سیاهی کن...



تعزیه عباس - امام

۱- شرح مجلس و ماجرا: در این تعزیه صحنه خیمه‌های حسین و کسان او و نیز اشقیا در روز عاشورا - پیش از ظهر - نشان داده میشود. محور تعزیه بر این ماجراست که عباس چون به میدان جنگ می‌رود، حسین نیز، بدنبالش روان میشود تا او را باز یابد و در محاربه یاری کند ولی این دو برادر یکدیگر را پیدانمی‌کنند زمانیکه امام حسین به میدان جنگ می‌رود عباس به خیمه‌گاه بازگشته و چون عباس به میدان می‌رود حسین به خیمه‌گاه بازمی‌گردد بی‌آنکه یکدیگر را ببینند... نام تعزیه از همین حادثه گرفته شده و اوج فاجعه زمان نیست که این دو یکدیگر را می‌یابند نسخه این تعزیه، از تعزیه‌های نادرست و بسیاری از تعزیه خوانان و تعزیه‌شناسان از آن آگاهی ندارند.

۲- شبیه خوانان: شمر، عمر سعد، (از اشقیا) و امام حسین، زینب و عباس و سکینه - کلثوم - امام‌زین‌العابدین.

۳- ابزار و وسایل: طبل - چند اسب - مشک برای حمل آب - لباس انبیا (برای انبیا خوانان) لباس اشقیا (برای اشقیا خوانان)

۴- شرح صحنه: مانند تعزیه پیش.

[متن تعزیه]

طبل می‌نوازند و با فریاد سه‌مناک شمر طبل قطع میشود.
شمر: «به عمر سعد در حالیکه عمر سعد نشسته و شمر ایستاده».

علمدار زمین کربلا سقای مظلومان

نهنگ قلزم و شیر خدا عباس نام‌آور

چو خور از مشرق خیمه بر آن آقاعیان گردد

کف موسی، دم عیسی، رخ احمد، بن حیدر

عمر سعد:

ای درخشنده در لجه اسرار حسین

ای فروزان گوهر حیدر کرار حسین

ای سرافیل خدم احمد مختار حسین

ای توئی خصم کن وتالی و جبار حسین

جهدکن، ای حکم ملت عزای نبی

ای به آفاق جهانیان و جهاندار حسین

امام حسین: «مناجات می‌کند».

ای حبیب و صانع و ستار و بی همتا بین

فتنه‌های خفته، برپا، زین جفاکاران بین

تکیه زن بر بالش موسی، نگر فرعون را

آل زهرا را، تو قتل فرقه کافر بین

ای ولی‌الله، فرزند عزیز خویش را

در میان کوفیان با چشم خونپالا بین

زینب:

ای فرحبخش دو عالم ای شه دنیا و دین

در زمین کربلا این محشر عظمی بین

یک طرف باشد حسین من، به چشم اشکبار

يك طرف اصحاب را باچشم خونپالا ببین
یارسول الله در قربانگه کوی حسین
نوجوانان را اسیر قوم بی پروا ببین

عباس:

ای ولی حضرت خلاق رب العالمین
وی پناه بی کسان بی رحمی اعدا ببین
ای پدر چندان مسافت از نجف تا کوفه نیست
سر برآز از خاک و ما را بی کسو تنها ببین
اهل بیت و نورچشمان رسول انس و جان
جملگی را در کف اعدای بی پروا ببین
سکینه: «در حالیکه درکنار زینب قرار می گیرد و خطاب به او»

عمه جان از تشنگی گشتم کباب
شد زغم مرغ دلم بی صبر و تاب
نیست بر من طاقت صبر و قرار
فکر آبی کن برایم عمه جان

زینب:

ای سکینه عمه ات قربان تو
چون کنم بادیده گریان تو
من ندارم آب جز اشک دوعین
اندر این دشت ای گل باغ حسین
از رخت ای نورچشم بوتراب
من خجالت می کشم از بهر آب
سکینه: «در حالیکه بطرف کلثوم می رود و خطاب به او»

ای عمه بی کسم تو کلثوم
وی از شعف زمانه محروم
از تشنگی این زمان فگارم
کن فکر به جان بی قرارم
گویا نبود در این بیابان
يك بنده مؤمن و مسلمان
يك جرعه به کام تشنه کامان
از مهر رساند او ز احسان

کلثوم:

ای سکینه جان من، ای آذر
ای سکینه مرغ بی بال و پر
من سراغ آب جز اشک بصر
کی گمان دارم ایا خونین جگر
منهم از سوز عطش ای گلزار
جان عمه بی قرارم، بی قرار

سکینه: «بطرف امام زین العابدین می رود».

ای برادر دست من دامان تو

چاره کن ای من بلاگردان تو
از عطش دارم دلی اکنون کباب
ای برادر جان بکن اکنون ثواب
قطره آبی رسان بر خواهرت
جان خواهر باد قربان سرت
امام عباد:

ای سکینه خواهر غم پرورم
ای سکینه مرغ بی بال و پر
من سراغ آب جز اشک بصر
کی گمان دارم ایا خونین جگر
از رخت ای نور چشم بوتراپ
من خجالت می کشم از بهر آب
سکینه: «بطرف عباس می رود»

عمو بفدات جسم زارم
من طاقت تشنگی ندارم
دست من و دامنتم عمو جان
خون من و گردنت عمو جان
بنگر که حزین و دل کبابم
بی تاب زبهر قطره آبم
رحمی به صغیری من زار
غیر از تو نبذ مرا پرستار

عباس:

ای سکینه بردی از جانم قرار و تاب را
غیر چشم ایندم گجا دارم سراغ آب را
زاد و تخم کینه را بنگر که از راه جفا
سر بریدن بر لب آب بقا میراب را
من ندارم آب جز اشک دوعین
اندرین دشت ای گل باغ حسین
سکینه: «بسوی پدرش امام حسین می رود»

ای پدر جان دست من دامن تو
چاره کن ای من بلاگردان تو
تشنه یک جرعه آبم ای پدر
مینگر بی صبر و تابم ای پدر
امام حسین: «خطاب به عباس»

ای میر علمدار من و نور دوچشمان
ای قوت بازوی من و بهترم از جان
بردار یکی مشک و روان شو سوی میدان
برگو که حسین گفت چنین با دل گریان
کردند زمن منع، فراتی که چو دریاست
آخر نه همین آب زمهریه زهراست

آبی که بنوشند دد و دیو بیابان
 يك مشك ببخشید بما از ره احسان
 «طبل نواخته میشود - عباس مشك خالی بردوش می‌افکند و روانه میدان میشود»
 عباس: «خطاب به ابن سعد»

ایا ابن سعد شقاوت شعار
 لوای ستم بر تو شد استوار
 چنین گفت فرزند خیرالانام
 حسین آن شهنشاه والاتبار
 برغم شما گرچه این پرگناه
 نموده است طومار عصیان سیاه
 چه تقصیر دارند طفلان من
 که در پای آب روان جان دهند

ابن سعد:

خطاب من بتو عباس، ای دلیر جهان
 برو بگو به حسین آن امام تشنه لبان
 اگر که آب بگیرد تمام روی جهان
 نمی‌دهم بشما غیر ناولک بر آن
 مگر کنی به جهان بیعت یزید قبول
 دهیم آب به طفلان تو در این میدان

عباس:

یارب چکنم، من ز خجالت چه بگویم
 رفتم به لب آب، بود خشک گلویم
 یارب چه بگویم به حسین، شمع شب افروز
 ای کاش نبودم به جهان زنده من امروز
 یارب به برادر به چه سان عرض نمایم
 گویم چه به آن شاه، بود لال زبانم
 «عباس به نزد امام بازمی‌گردد.»

امام حسین:

غم مخور عباس ای نور بصر
 ای برادر جان چرایی دیده تر
 از چه گریانی تو، ای آرام جان
 گوئیا آبت ندادند کوفیان
 داد من گیرد خدای عالمین
 تو مکش جانا خجالت از حسین
 از پی اتمام این نمرودیان
 من نمودم حجت خالق عیان

عباس:

فدای تو ای برج مهر و حیا
 چنین گفت آن کینه جو از جفا
 که گر آب گیرد تمام جهان

نیابد حسین قطره آبی از آن
مگر دست بیعت دهد با یزید
پس آنکه شود قطع گفت و شنید

امام حسین:

غصه طغیان کرده یکسو، تشنه کامان یک طرف
داغ یاران یک طرف، جور لعینان یک طرف
ای خدا ماندم میان مشرکان زار و غریب
بی کسی یم یک طرف، این ظلم و طغیان یک طرف
پشتم از بار غم یاران شده خم، در جهان
داغ اکبر یک طرف، مرگ عزیزان یک طرف
خواهرا، زینب، دمی از خیمه گه بیرون خرام
درد غربت هم زیکسو، هجر یاران یک طرف

زینب:

ای خدا زینب نمرد از رنجهای بیکران
رنج غربت یک طرف، درد فراوان یک طرف
گوئیا زادم ز مادر، از برای درد و غم
غم زیکسو، غصه یکسو، چشم گریان یک طرف
یا حسین کاهیده بنگر جسم زینب را کنون
غصه تو یک طرف، فریاد طفلان یک طرف

امام حسین: «خطاب به زینب»

ای خواهر داغ دیده زینب
وی درد و بلا کشیده زینب
دارم بتو التماس خواهر
چون کشته ببینیم به خنجر
اطفال مرا زغمگساری
چون نور بصر عزیز داری
تخصیص سکینه دختر من
چون گل بنشان به روی دامن
بنیاد کند چو بی قراری
البته مگو پدر نداری

زینب:

ای مایه اعتبار زینب
ده گوش به گفتگوی زینب
ای بردل داغ دیده مرهم
حرف تو غم فزود برغم
هر زن که برادرش بمیرد
آرام دگر چگونه گیرد

امام حسین:

خبرت نیست از آن روز که دلگیر شوی
روز و شب همنفس ناله شبگیر شوی

به‌خم سلسله مو، چو اسیران فرنگ
 به‌شکنج خم گیسو، غل و زنجیر شوی
 به‌ره کوفه زبیداد نگه میدارد
 شمرد آنقدر گرسنه که زجان سیر شوی
 داغ عباس و حسینیت بگدازد چو بلال
 تا که از کثرت غم صورت تصویر شوی

زینب:

تو مگو این سخنان رفت قرارم از دل
 چشم من کور که آماجگه تیر شوی
 مژده قتل خودت میدهی ای وای بمن
 چه‌کنم من بتو، گر کشته شمشیر شوی
 نبید از سلسله وکنده و زنجیرم باک
 چه‌کنم گر هدف ناوک تقدیر شوی

امام حسین:

چه‌کنم؟ روز ازل کشته شدن خواسته‌ام
 بهر حق هدیه هفتاد و دوتن خواسته‌ام
 عوض رخت عروسی به‌صف کرب و بلا
 در بر اکبر ناکام کفن خواسته‌ام
 به‌اسیری به‌سوی کوفه و شام ویران
 این زنان را همه ویرانه وطن خواسته‌ام
 قتل خود، زندگی اهل حرم را به‌سفر
 از پی بستن دست تو، رسن خواسته‌ام

زینب:

حالیم شد که چه خاکی به‌سرم خواهد شد
 دجله‌ها جاری زاشک بصرم خواهد شد
 آه و افسوس که عباس و حسین آخر کار
 بی‌سر از خنجرکین در نظرم خواهد شد
 من بویرانه بی‌سقف مکان خواهم کرد
 که غذایم همه از خون جگر خواهد شد
 شمر: «از گوشه میدان، خطاب به‌عباس فریاد می‌زند»

ای غضنفرشکن و ببر بیان یا عباس

وی هژرافکن، شیر ژیان، یا عباس

خیز روکن سوی میدان بلاخیز و ببین

تا شوی کشته بیداد خسان یا عباس

«و خطاب به‌لشکر خود ادامه می‌دهد»

که ای خیل جنوب و فرقه شامی بداختر

دلیران صف هیجا، شجاعان غضنفر فر،

غضنفر فر، خداوندی که چون شیرخدا باشد

پلنگ افکن، غضنفرکش، هژبرانداز، چون آذر

حسین همراه او، تیغ دوپیکر در میان دارد

به او حمله نمائید ای گروه کوفیان یکسر
 امام حسین «خطاب به عباس»
 برادر وقت آن شد هردو در خون غوطه ور گردیم
 به فردوس برین زین دشت و هامون همسفر گردیم
 ز تیغ شیر خون ریز جهود و فرقه کافر
 ز جور دشمنان در خاک و خون بی دست و سر گردیم
 «ادامه می دهد»

سلاح رزم برتن پوش، اینک وقت ما تنگ است
 نصیب ما نشد دیگر بسوی خیمه برگردیم

عباس:

سلاح بیوش ای عباس شاید آوری جولان
 به بام نه فلک تازی سمند افتخار امروز
 اگر دانستم از لشکر که می برد حسین را سر
 به آتش می زدم او را به ضرب ذوالفقار امروز
 نبودی خشک اگر از تشنه کامی لعل لبهایم
 برون آوردمی از دشمنان دین دمار امروز

کلثوم:

سلاح جنگ می پوشد نمی دانم چرا عباس
 روان خونابه میسازد زجوی دیده ها عباس
 ندانم از چه، چون برگ خزان برخویش می لرزد
 گمان گم کرده از شوق شهادت دست و پا عباس
 گمان این اشک حسرت ریختن مهر حسین باشد
 چه رو داده مگر یارب شده عین البکا عباس

امام حسین:

خداوندا ندارم من به جز عباس یار امروز
 ز هجرانش مرا باشد درونی داغدار امروز
 سلاح خویش می پوشم، به قتل خویش می کوشم
 کنم مرگ برادر را، چگونه اختیار امروز

زینب:

نمی دانم خداوندا چرا گردد حسین امروز
 مگر گشته قیامت آشکارا و یقین امروز
 چرا برتن سلاح رزم می پوشد چه سر دارد
 مگر خواهد نمودن روز و شب برمن غمین امروز

«در این هنگام عباس و امام لباس رزم پوشیده، شمشیر و خنجر برگرفته اند، عباس
 پارچه ای مشکی را نیز به گردن افکنده. زینب ادامه می دهد:

خداوندا ندارم طاقت جور و جفا دیدن
 بود کافی فراق اکبر زار و حزین امروز

عباس:

یارب به کجا مادر غمدیده زارم
 بیند به سرکوچه مرگست گذارم

سی ساله جوانش ز جوانی شده محروم
پوشم به تن خویش کفن، پوش ندارم
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و فدیناه به ذبح العظیم
انا لله وانا الیه راجعون

امام حسین:

ای آنکه ندانم که شده با دل افکار
از حال حسین فاطمه زار خبردار
پوشم به تن خویش، کفن پوش ندارم
امروز کسی تا نگرد حالت زارم
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و فدیناه به ذبح العظیم
انا لله و انا الیه راجعون

عباس:

حسین امروز بی یار است و تنها وه چه می بودی
که بودی عون و جعفر در یمین و در یسار امروز
چه می بودی خداوندا، در این بی یاری لشکر
که بودی همراه قاسم، جوان نامدار امروز
خداوندا چه بودی گر خبر می گشت پیغمبر
علی در کربلا بودی، کشیدی ذوالفقار امروز

امام حسین:

برادر جان زجا برخیز و آور ذوالجناح امروز
که از بهر جهاد اهل کین، گردم سوار امروز
بدان يك ساعت دیگر من و تو از جفا و کین
شویم لب تشنه بی سر از ستمهای شرار امروز

عباس:

بنه پا در رکاب ای خسرو گردون وقار من
که جان زار من اندر رخت بادا نثار امروز
خداوندا حسین یاور ندارد از جفا و کین
شود جانم فدای آن شه والامقام امروز
«عباس و امام هردو بر اسب سوار می شوند - در میدان می تازند - طبل نواخته،
می شود.»

امام حسین:

نهم پا در رکاب اما ز تنهائیم می گیرند
ملایک از یمین، کلثوم و زینب از یسار امروز
نبودی گر شهادت سرنوشت من، ز امر حق
امیرالمؤمنین بابم، درآید از مزار امروز

عباس:

نهم پا در رکاب اما ز تنهائیم می گیرند
یتیمان از یمین، کلثوم و زینت از یسار امروز
چه بودی فاطمه بودی در این صحرای شورانگیز
که کردی پاک از روی حسین گرد و غبار امروز

حسین لب تشنه و من تشنه لب، این بی عدد کافر
براین لشکر کنم، تنها، خداوندا چه کار امروز؟
امام حسین:

ای تو غمخوار و سپهدار رشید
ایکه چون تو دیده انجم ندید
موسم قربان شدن تأخیر شد
صبر نتوانم، شهادت دیر شد
گر به سر داری هوای وصل حور
شاه را باشد علمداری ضرور
ای برادر جان علم کن استوار
در پس پشتت برادر مردوار
چون علم گردد لوای شاهیم
کن به میدان پلا همراهیم
دست و تیغ از خون دشمن رنگ کن
پشت بر پشت برادر جنگ کن

عباس:

به چشم آنچه تو گوئی ایا برادر جان
مطیع امر تو عباس هست از دل و جان
قدم گذار سوی جنگ ایندم از زاری
بکن تو توکل به حضرت باری

امام حسین:

چرخ دون پرور بما دارد نزاع
رو به سوی خیمه کن بهر وداع
چون یقین دارم نگردد از جفا
بازگشت ما بسوی خیمه ها
باردیگر زینب و کلثوم را
عابدین بی کس و مغموم را
«عباس و امام به جای اولیه خود، به خیمه گاه بازمی گردند»

عباس:

السلام ای خواهر محنت قرین
امام حسین: «خطاب به زینت»

الوداع ای زینب زار حزین

عباس: «خطاب به زینب»

الوداع ای خواهر افکار من

امام حسین: السلام، ای زینب غمخوار من

عباس: «خطاب به زین العابدین»

آب آرم بهرت ایندم از فرات

امام حسین: صبرها باشد، اگر باشد حیات

عباس: ای عمو بوسم گلویت با محن

امام حسین: گردنت مجروح گردد از رسن

عباس: می‌زدایم از رخت گرد الم
 امام حسین: بس خوری سیلی تو از قوم ظلم
 عباس: الوداع ای سید سالار من
 امام حسین: الوداع ای عابد بیمار من
 عباس: «خطاب به کلثوم»
 ای فدای جان تو کلثوم زار
 امام حسین: چون روی در شام با حال فگار
 عباس: دست من بردامنت ای خون‌جگر
 امام حسین: زینب را کن محبت این سفر
 زینب: الفراق، ای غمگساران، الفراق
 کلثوم: الفراق، ای دوستداران، الفراق
 زینب: ای برادر مرده‌ها یاری کنید
 کلثوم: خون غم ازدیده‌ها جاری کنید
 زینب: گریه‌های مرده‌ای با شور و شین
 کلثوم: تا بگریه بهر عباس و حسین
 زینب: ای انیس جان مشتاقان مرو
 کلثوم: ای خلیل تشنه جانان مرو
 زینب: رحم‌کن، برود آهم صبرکن
 کلثوم: ای علمدار سپاهم صبرکن
 زینب: ای برادر نیست ما راهم‌می
 کلثوم: جان خواهر نیست پرمامحرمی
 امام حسین:

خدا برس تو به احوال خواهران حسین
 ببین چگونه طپانند، دختران حسین
 به‌جان من که دگر ناله و فغان مکنید
 بس است، خون دل از دیده‌ها روان مکنید
 روید جانب خیمه، ز راه مهر و وفا
 شوید ملتفت حالت امام عبا
 زینب:

برادر جان حسین، از نزد ما غمدیده‌ها رفتی
 نهاده‌ی زینب را مبتلا، اندر بلا رفتی
 چه شد گشتی برادر از اسیری رفتنم غافل
 تو خواهر از عقب داری، بگو بی‌ما چرا رفتی؟
 امام حسین:

ترا می‌خواستم نور بصر باشی، نشد ممکن
 چو پروانه مدامت گرد سر باشم، نشد ممکن
 بگو بامادر زارم دلم می‌خواست ای مادر
 مجاور بردرت با چشم تر باشم، نشد ممکن
 بگو در وقت مردن ره ندادندم به بالینش
 که از جان کندن او با خبر باشم، نشد ممکن

زینب: «خطاب به امام»

دلم می‌خواست تا بوسم گلویت‌را، نشد ممکن
کشم پردیدگان من خاک کویت را، نشد ممکن
دلم می‌خواست بنمایم، چو جان اندر رخت قربان
امیدم ناامید آخر، شد از سویت، نشد ممکن
امام حسین «خطاب به زینب»

بیا ای زینب ام‌المصیبت

زینب: به قربانت بیان کن چیست مطلب؟
امام حسین: چه سازی با فراقم زار و افکار؟
زینب: شهید کین شوی از جور اشرار
امام حسین: سرم بر نیزه بینی ای پریشان
زینب: نبیند چشم من، هرگز بدوران
امام حسین: اسیر کوفیان گردی به‌خواری
زینب: چه سان برتر نمایم سوگواری
امام حسین: سکینه را محبت کن، تو خواهر
زینب: مخور غصه که خاکم باد برسر
امام حسین: بود او یادگاری از حسین
زینب: بود جانم فدای نورعینت
امام حسین: سرم را برستان بینی تو خواهر
زینب: چه سان تاب آورم جان‌برادر
امام حسین: برهنه سر روی خواهر تو در شام
زینب: چه سازم با غمت در رنج ایام؟
امام حسین: روی در شام خواهر چون اسیران
زینب: چه سازم در اسیری با یتیمان؟
امام حسین: خداحافظ ایا محنت کش زار
زینب: نگهدارت خدا با حال افکار
امام حسین: نمودم سر فدای شیعیمان
زینب: فدای خاک پایت جسم زارم
کلثوم:

برادر جان مرا بگذاشتی تنها، چرا رفتی؟
مرا بگذاشتی تنها، برادر جان چرا رفتی؟
سلاح رزم اندر بر، کفن پهرچه در کردن
تو غیرتمند بودی از چه بی‌چون و چرا رفتی؟
کشیدی محمل من از وطن در وادی غربت
مرا کردی جدا از خانمان خود، چرا رفتی؟

عباس:

حسین بی‌یار بود ای خواهر بی‌خانمان رفتم
کشیدم از تو دست و دردم تیغ و سنان رفتم
طمع از جان‌پریدم من، بدشت کربلا خواهر
ترا باخواهرم زینب، نمودم هم‌ناتان رفتم

کلثوم:

دلم می‌خواست بوسم ماه رخسارت نشد ممکن
به‌جان در روز و شب باشم پرستارت نشد ممکن
بوقت آمدن ام‌البنین بر من سفارش کرد
که در هر روز و شب باشم پرستارت نشد ممکن

عباس:

دلم می‌خواست باشم مهرت خواهر نشد فرصت
روم سوی مدینه دفعه دیگر نشد فرصت
دلم می‌خواست تا شهر مدینه با تو برگردم
مگر بینم دوباره روی مادر رانشد فرصت
دلم می‌خواست بنشانم ترا در محمل زرین
ترا بیرون برم خواهر از این لشکر نشد فرصت

کلثوم:

امیدم بود باشی در بر خواهر نشد فرصت
مکمل تاج باشی بر سرم خواهر نشد فرصت
دلم می‌خواست باشی وقت جان دادن ببالینم
ببندی از وفا چشم ترم خواهر نشد فرصت

عباس: بیا ای خواهرم کلثوم افکار

کلثوم: فدایت جانم ای میر علمدار

عباس: بدان خواهر شوم مقتول کینه

کلثوم: چه سان بی تو کنم، رو در مدینه

عباس: بگو بامادرم سازد حلالم

کلثوم: بدان از داغ تو بشکسته بالم

عباس: بکن بادختر من مهربانی

کلثوم: کنم در خدمتش من جانفشانی

عباس: نگوید کس پس از من اویتیم است

کلثوم: بلی هر طفل بی بابا غمین است

عباس: مبادا کس زند سیلی به رویش

کلثوم: مخور غم زانکه میدارم نکویش

عباس: بیا خواهر که تا رویت ببوسم

کلثوم: برادر از فراق در فسوسم

امام حسین:

برادر جان کمر بند ببر بند وقت ما تنگ است

توجه جانب میدان کن ایندم موسم جنگ است

دلیرانه من و تو پشت اندر پشت یکدیگر

دو رویه تیغ بگذاریم بر این فرقه کافر

اگر ما پشت یکدیگر نگهداریم در میدان

ز دشمن چشم زخمی نیست بر ما ای برادر جان

خدا ناکرده گرما را ز یکدیگر جدا سازند

نه من روی ترا بینم، نه تو روی مرا دیگر

عباس:

جدا از تو نگردم من، اگر جان در بدن دارم
اگر جان را فدا کردم زهی طالع که من دارم
خدا ناکرده گر مارا ز یکدیگر جدا سازند
مرا از تو برادر جان، مخالف دور اندازند
کجا برگو ببینم، من برادر جان جمال تو
چگونه مطلع گردم در این میدان ز حال تو

امام حسین:

ز من چون دور افتادی، توجه پس بسویم کن
ز لشکر شو برون در سمت خیمه جستجویم کن
زمن چون دور گشتی ای انیس جان زار من
کنی تمجیل ای عباس کائی در کنار من

عباس:

چون از تو من گردم جدا، شمشیر نه بر این خسان
این صفحه را برهم بزن، شاید مرا پیدا کنی
شاید که کردی جستجو، یابی مرا در خاک و خون
یک لحظه بر بالین من، از مرحمت ماوا کنی

امام حسین:

ای برادر تو بیا تا من و تو، بادل زار
در دم آخر ایا نور دو چشم خونبار
با دل ریش وداعی بکنیم ای محزون
ز آه جانسوز فلک را بنمائیم نگون
عباس و امام حسین: «بایکدیگر می خوانند»
باز آی تا بگرییم، چون ابر در بهاران
کز سنگ ناله خیزد، روز وداع یاران
ما هردو تن غریبیم، فریاد از غریبی
از ظلم و جور ناکس، باشیم دیده گریان
زینب و کلثوم: «بایکدیگر می خوانند»
ای آسمان نظر کن، بردختران زهرا
گشتند بی برادر، از ظلم و جور اعدا
رحمی یکن خدایا، بر حال این دو بی کس
ترسم شهید گردند، با صدهزار غوغا

«امام حسین و عباس سواره عازم میشوند. طبل نواخته میشود. و چند دقیقه

آنها اسب می تازند»

امام حسین: ایا فرقه فارغ از ننگ و نام

عباس: نهادید برگفر، اسلام نام

امام حسین: شما شرک یزدان، و کین بر رسول

عباس: نمودید در عالم زر قبول

امام حسین: یزیدستمگر، ز نسل زناست

عباس: لب تشنه اطفال تاکی رواست

امام حسین: کسی کو بود عرش را زیب وزین
 عباس: علی و مراولاد پاکش حسین
 امام حسین: من ای قوم فرزند، پیغمبرم
 عباس: حسین است آقا و من نوکرم
 امام حسین: منم پیرومذهب حیدری
 عباس: منم قوت بازوی صفدری
 امام حسین: ز کشتن جوی نیست پروای من
 عباس: شهادت بود ارث آبای من
 امام حسین: چنان خون بریزم دراین دشت کین
 عباس: که گوید جهان آفرین، آفرین
 «طبل نواخته میشود با کرنا و چند دقیقه عباس و امام حسین اسب می تازند»
 عمر سعد:

ای نورچشم شیر خداوند کبریا
 داریم بهرقتل تو در دست تیغها
 خواهی که جانبری و نگردی ز کین شهید
 میکن قبول از دل و جان بیعت یزید
 امام حسین:

ای قوم بی حیا، ز قیامت حذر کنید .
 شرمی ز روی حضرت خیرالبشر کنید
 آخر نه این دورا، پیغمبر شماست
 آخر نه این عمامه پرنور مصطفی است
 من وارث پیغمبرم و زاده رسول
 چون بیعت یزید ستمگر کنم قبول؟
 عمر سعد:

یقین ماست توئی برگزیده دوران
 یقین ماست، توئی پادشاه کل جهان
 یزید صاحب ملک است و مال در دنیا
 خلافتی که تو داری یقین بدان بی جا
 امام حسین:

یا مظهرالعجائب، یا والی الولی
 ای باب تاجدار من، ای مرتضی علی
 شمر:

الامان، ای ابن سعد پرچفا
 محشر کبری عیان شد بر ملا
 عازم ظلمت شدند از جانبین
 مطلع نورین، عباس و حسین
 «طبل و کرنا نواخته میشود - سواران بدنبال یکدیگر می تازند. صدای چکاچاک
 شمشیرها شنیده میشود»
 عمر سعد:

خطاب من بشما باد، ای گروه جبان (!)

کنید حمله به یکباره برامام زمان

شمر:

امیرجهان، الحذر الحذر
ز عباس شیر ژیان، الحذر
برس داد لشکر که از دست رفت
سیه شد جهان، الحذر الحذر

عمرسعد:

خطاب من بشما، ای دلاوران و یلان
میارید برلب، مکرر امان، الامان

شمر:

الامان، ای ابن سعد پرچفا
محشر کبری عیان شد بر ملا
عازم ظلمت شدند از جانبین
مطلع نورین، عباس و حسین

عمرسعد:

کس ندیده در جهان تا این زمان
لشکر پانصد هزار و دو سوار پهلوان

شمر:

خطاب من بتو، ای ابن سعد گبر ودغا
گرفت حضرت عباس، آب را از ما
اگر بقطره آبی لبش کند سیرآب
دگر به جنگ سپه، کس نماند از اشرار

عمرسعد:

سپاه کینه، اگر باره کینه ور تازید
میان این برادر جدائی اندازید

عباس: «در حالیکه به طشت آبی که وسط است دست می یازد»

نوشی تو آب، تشنه شه دین، رضا مباح
خوش نوکری ولیک، چنین بی وفا مباح
گر دوستی، چو خاک ره دوست خاک شو
آبی بزن بر آتش او، یا هلاک شو

«طلب نواخته میشود، سواران اسب می تازند - میان عباس و امام جدائی می افتد»

امام حسین:

در کجائی ای علمدار سپاه کربلا؟
در کجائی یا اخاالعباس میر این سپاه؟
تشنه کامی از کجا کار نزا بر ساخته؟
یا عنان تیغ خصم کین نزا انداخته

عباس:

در کجائی یا اخا عباس مضطر را ببین
در میان لشکرش بی مونس و یاور ببین
تشنه کامی برده از کارم بفریادم برس

این تن زارم نشان ناوک و خنجر ببین
چاکرت عباس می‌خواهد ببیند روی تو
حالت زار مرا ای سبط پیغمبر ببین
امام حسین: «به خیمه آمده»

خواهر ای زینب اگر داری سراغم ده‌خبر
ده سراغم تا بجویم، زان نشان، یا چشم تر
هرچه می‌جویم به میدانش نمی‌دانم کجاست
تشنه و تنها درافتاده یقین دانم فناست
زینب:

ای برادر کوکب اقبال من شد سرنگون
آمد عباس و لیکن بود سرتاپا به خون
برده بودش تشنه‌کامی راز دست
از عطش او را بصدر زین نبد جای نشست
جستجویت کرد، از کلثوم ای جان جهان
بار دیگر خویش را زدبر سپاه بیکران
عباس: «در حالیکه امام حسین رفته و او به خیمه آمده»
بنگر ای کلثوم تو، عباس را با شور و شین
جان خواهر هیچ آمد جانب خیمه حسین
مدتی شد کرده‌ام گم، آن شه دل‌ریش را
زان سبب گم کرده‌ام من دست و پای خویش را
کلثوم:

آمد اما ای برادر خویش را گم کرده بود
لیک بر اعضای او تیغ فراوان خورده بود
هر طرف عین‌الاحی گویان به هر جانب روان
بود اندر جستجویت آن شه بی‌خانمان
امام حسین: «بعد از رفتن عباس»

پشتم از بار فراقتم خم شده عین‌الاحی
می‌کشد آخر مرا درد و الم عین‌الاحی
گفتمش از من مشو دور ای نکو عباس من
پشت من گشته دوتا از بارغم عین‌الاحی
در این ایام امام می‌رود و عباس به خیمه می‌آید و چون حسین به میدان رفته، عباس
بدنبال او روان می‌شود و امام به خیمه باز می‌گردد»
امام حسین:

ای زینب من، غمدیده خواهر
بر من بیان کن، حال برادر
ما را جدا چون، از هم فکندند
در صحن میدان، این قوم کافر
هرچه گشتم، در جستجویش
برهم زدم این، لشکر سراسر
او را ندیدم در صحن میدان

دیدی گر او را برگوی خواهر

زینب:

ای جان زار غمدیده خواهر

دیدم من او را، آری برادر

افکنده بودند، دستش به زاری

دیگر نبودش تاب سواری

گفتا ندیدم، از ظلم کافر

روی حسین را، یکبار دیگر

عباس: «در وسط میدان بر زمین افتاده»

هر نفس حمد خداوندی که نیکو اخترم

شد به یاری حسین، دستم جدا از پیکرم

دستم افتاد و نشد ممکن که گیرم دامنش

من چو یعقوب به عالم چاک شد پیراهنش

حسین ز حال من آگاه نیست یا الله

فتاد دست چپم، لاله الا الله

ایا نتیجه امیدواری احباب

بیا برادر در خون طپیده ات دریاب

امام حسین: «بطرف عباس می رود»

صد شکر دیدم، یکبار دیگر

روی نکویت با دیده تر

ای یار دیرین، صف گیر در صف

لشکرکش من، میر غضنفر

جانا تو بودی بر من وفادار

از روی ماهت، خود پرده بردار

داری بر اعضا، گر زخم بسیار

مرهم گذارم، با چشم خونبار

عباس: «در حالیکه امام در کنارش نشسته و او را در آغوش گرفته،

وقت وداع است، جان برادر

بینم ترا سیر، یکبار دیگر

با تو در این دم باشد تمنا

دارم سه مطلب این روز آخر

امام حسین:

برگوچه حاجت، ای نور چشمان

داری تو جاننا، برگو سراسر

عباس:

بود مطلب اولم این بدان

بود تا که بر پیکر خسته جان

مرا زنده ای شاه انجم سپاه

مبرای برادر سوی خیمه گاه

که دارم خجالت برون از حساب

ز روی سکینه من از بهر آب

امام حسین:

فغان زین سخن سوخت جان و دلم

بیاد فنا رفت آب و گلم

پس از تو ایا غرقه بحر غم

نه من زنده باشم نه اهل حرم

بگو مطلب دیگر با حسین

که سازم روا، با دوصد شور و شین

عباس:

دویم مطلبم ای شهنشاہ دین

رسانی سلام تو بر عابدین

بگوئی که ای نور چشمان من

روی چون زکربویلا در وطن

به طفل یتیمم پدروار باش

ز هر باب او را تو غمخوار باش

دو طفل یتیمم شکسته دل است

چو جفدش به ویرانه‌ها منزل است

امام حسین:

الهی شود کور چشمم کنون

نبینم کنون پیکرت غرق خون

الهی نبیند چو این دل غمین

خدایا، برادر، برادر چنین

مرا شد زداغت شکسته کمر

شرار غمت سوخت پا تا به سر

خدایا ببین بهر این امتنان

چه جور و جفاها کشیدم به جان

بگو ای ضیاء دوچشمان من

سیم مطلبت را بوجه حسن

عباس:

سیم مطلبم سینه‌ام گشته چاک

یقین می‌برم آرزویت به خاک

ندیدم زجان سیر، روی ترا

برم ترسم این آرزوی ترا

چو پوشیده خون چشمهای مرا

بکن زآستین پاک چشم مرا

«امام حسین سر عباس را بدامن گرفته، و می‌گرید و طبال آهنگ عزای می‌نوازد»

امام حسین:

بیا تا که من با دل دردناک

کنم خون ز روی تو پاک

خدایا نظر کن به حال حسین

که غرقست در ورطه شور و شین
رضا گشتم از بهر امت خدا
به من هرچه روداد در کربلا.

پایان

تعزیه امام رضا

۱- شرح مجلس و ماجرا: در این تعزیه، ضمن حوادث و گفتگوهای جالبی، توطئه مسمومیت امام رضا «ضامن آهو» نشان داده میشود و بالاخره انجام امر و مسمومیت امام غریب بدست مأمون.

۲- شبیه خوانان: امام رضا، مأمون، وزیر، قاصد، معصومه، امام محمدتقی، آهو، صیاد، اباصلت، نکیر، منکر، مژده، فاطمه

۳- ابزار و وسائل: لباس انبیا (برای انبیاخوانان) لباس اشقیا (برای اشقیا خوانان) آهو یا گوسفند، شمشیر، طبل، ظرفی از انگور یا کشمش، گرز آتش

۴- شرح صحنه: مانند تعزیه‌های پیش

[متن تعزیه]

امام رضا: (با آوازی دلکش و صوتی خوش)

بزرگوار خدایا به ذات بی‌چونت

به لطفهای عمیم از حساب بیرون

به آن خواص که دادی گل مراد ازل

زنور پاک خودت آوریدیم به عمل

به حق ذات علی و به حرمت حسنین

به نور دیده زهرا، گزیده کونین

به حق رتبه این پنج تن تو ای غفار

بیخش امت عاصی ما به روز شمار

مأمون: «خطاب به وزیر»

بیاور وزیر در ایندم بکن تو چاره بما

برای این عمم حضرت امام رضا

بکن تو چاره و فکری بدفع آن سرور

که نیستم به جهان غیر از این خیال دگر

وزیر: «در جواب»

که ای خلیفه مرا بوده در دل این سودا

ولی زخوف تو پنهان نموده‌ام به خدا

برای دفع توای شاه، چاره‌ها دیدم

به پیش عقل دوبار و سه بار سنجیدم

میان آنهمه فکرم هرآنچه گشت قبول

سوی مدینه فرستی تو نامه‌ای و رسول

بسوی طوس بخوانی تو آن شریف نسب

زراه مهر و محبت نه از جفا و تعب

چو او به توس رسد چاره‌اش بود آسان

مباش در غم این فکر، خائف و ترسان

مأمون:

بیا قاصد این دم کنون چو بادصبا

برو بشهر مدینه ببر تو نامه ما

ببر زجانب من قاصد این کتابت را

بده به ابن عمم حضرت امام رضا

بگو به شهر خراسان قدم تو رنجه نما
بکن هدایت این گمراهان براه خدا

قاصد:

بچشم، هرچه تو گوئی، مطیع فرمانم
قبول حکم ترا منتهی است بر جانم

قاصد: «درحالیکه نامه را می‌گیرد به سوی مدینه حرکت می‌کند و در راه بالحن
چاووشی می‌خواند»:

مژده یاران، رو به سلطان غریبان می‌روم
جان به کف دارم، به عزم کوی جانان می‌روم
مطلبی دارد نهان، مأمون به آن شاه کبار
من نمی‌دانم، خداوندا تو آگاهی ز کار
«پس از طی راه، بالاخره به خدمت امام می‌رسد»

قاصد:

سلام من بتو، ای شهریار کشور جان
فدای خاک قدوم تو، ای امام زمان
رسیده‌ام زخراسان، کتابتی دارم
بخدمت تو، ز مأمون روایتی دارم

امام رضا:

خوش آمدی و عليك السلام ای قاصد
به من بگو که چه داری پیام ای قاصد

قاصد:

شوم فدای تو، ای رهنمای خلق خدا
کنون به خلق جهانی تو مرشد و مولا
زمرحمت به خراسان اگر نفرمائی
به این گروه معطل تو راه ننمائی
به روز حشر تمامی زدادخواهانیم
چرا که نیک و بد خویش را نمی‌دانیم

امام رضا:

بیا تو گوش کن ای قاصد نگو منظر
پیام من تو به توس از برای مأمون بر
که سوی توس مغوان این غریب را بخدا
نمی‌کنی تو به من درزمانه هیچ وفا

قاصد:

مرا زلطف و محبت شکسته بال‌کنی
مرا که دوستم، از دشمنان خیال‌کنی
تمام اهل خراسان زجان‌نثارانند
سر از اطاعت و فرمان تو نییچانند

امام رضا:

فدای جان شما، اهل و بیت و خویش و تبار
من از مدینه روانم به توس با دل زار

روانه‌ام به خراسان مرا حلال کنید
 شهید زهر جفا گشته‌ام خیال کنید
قاصد: «با آهنگ چاووشی می‌خوانند»
 می‌رود سوی خراسان حضرت شاه رضا
 تا نماید امت خود را، زقید غم رها
 ای عزیزان دیده جای اشک خون جاری کنید
 بر امام هشتمین یاران، وفاداری کنید
معصومه:

شوم فدات برادر چه در نظر داری
 از این دیار مگر تو سر سفر داری
 کجا تو می‌روی ای نور دیده دوران
 شود فدای تو معصومه، ای امام زمان
 بیا برای خدا، ای برادر من زار
 دگر تو بردل من، داغ تازه‌ای مگذار
امام رضا:

شوم فدای تو ای لاله ریاض بیا
 بیا به نزد من، ای خواهر نکوسیم
 فدای جان تو، معصومه الم‌دیده
 بسوی توس روانم من، ای ستم‌دیده
 رسیده وقت که آواره از مدینه شوم
 به شهر توس، گرفتار اهل کینه شوم
معصومه:

بیا، بیا، بفدای تو، جان شیرینم
 بیا، بیا، که جمال منورت بینم
 زروی مهر دمی با تو، من وداع کنم
 ز نور، خانه دل، روشن از شعاع کنم
امام رضا:

مکن تو اینهمه بی تابی ای نکو سیم
 شکوفه چمن بوستان آل عبا
 زجوی دل، قدح دیده را پر آب مکن
 برای رفتن من، دیگر اضطراب مکن
 شده ز جانب پروردگار ما تقدیر
 که ماشویم همه کشته از صغیر و کبیر
معصومه:

سرم فدات برادر، بیا، برای خدا
 به بی‌کسی و غریبی ما تو رحم نما
 مزن تو فال بدای نورچشم عالمیان
 خدا کند که شود خواهرت ترا قربان
 خدا ز دامن تو، دست من جدا نکند
 اگر زمانه جدا می‌کند، خدا نکند

امام رضا:

ایا خواهر کلامت سوخت جانم
زد آهت آتشی براستخوانم
حسین چون وارد کرب و بلا شد
سرش از تن، ز تیغ کین جدا شد
حریمش دستگیر و خوار گشتند
اسیر لشکر کفار گشتند
مگر نه زینب معزون و ناکام
چو خورشید جهان بردند در شام

معصومه:

تصدق تو شوم ای گزیده داور
چه میشود که بری خواهرت به سوی سفر
به حق جد کبارت، بیا برای خدا
مرا به همراه خود بر ایا امام هدا
تومی روی ومن اکنون غریب می‌مانم
ز گلستان رخت بی نصیب می‌مانم
حسین چو عازم کرب و بلا شد ای خواهر
مگر نه همراه خود برد زینب مضطر

امام محمد تقی:

شوم فدای تو، ای نور دیده حیدر
فدای جان تو گردم من، ای عزیز پدر
مگر که بار سفر بسته‌ای ایا بابا
ترا خدا به کجا می‌روی بیان فرما
که بی تو بودن ما در مدینه دشوار است
بهشت بی گل رویت بچشم من خوار است

امام رضا:

مکن تو ناله ایا نور هردو دیده من
مکن تو گریه ایا نازپرورده من
فدای جان عزیزت دمی تو باش خموش
که نیست موسم گل، بلبلم تو باش خموش
اراده من دلخسته ای عزیز پدر
که از مدینه نمایم بسوی طوس سفر
بیا که بوسه زخم صورت نکوی ترا
که ترسم آنکه نبینم دوباره روی ترا

امام محمد تقی:

پسر شود بفدای تو و محبت تو
چه مشکلت بمن، در زمانه فرقت تو
که در مدینه بجای امام عالیشان
که می‌کند به من خسته غمین احسان

امام رضا:

بدان عزیز پدر، حی خالق اکبر
رحیم‌تر ز پدر، مهربانتر از مادر
ز بعد رفتن من ای یگانه دوران
دهد به‌جان شما صبر، کردگار جهان

امام محمد تقی:

پدر، زحق مگذر کاین طریق احسان نیست
غم مفارقت باب دیدن آسان نیست
مکن ز دوری خود، ای پدر مرا مهجور
پدر ز خدمت خود این زمان مسازم دور
اگر روی بسفر، ای پناه خلق‌الله
تقی کنون، زبرای خدا، ببر همراه

امام رضا:

شوم فدای تو، ای نور دیدگان پدر
صلاح آمدنت نیست همراهم به سفر
مباش جان پدر بهر رفتنم تو ملول
تو در مدینه به طوف رسول شو مشغول
که هست در پس این پرده سری از اسرار
که میشود بتو آنهم عیان در آخر کار
در آن زمان که بنالم همی زسوز جگر
همی چوشم ببالینم ای عزیز پدر
حریم آل محمد، خدا نگهدارد
خدا وجود شما، از بلا نگهدارد

امام محمد تقی:

چو رفتی از نظرم ای تو باب غمخوارم
که روز و شب به‌غم و هجر تو گرفتارم
خدا کند که ببینم دوباره روی ترا
که ترسم آنکه برم گور، آرزوی ترا

معصومه:

برادر جان، به قربان سر تو
شود معصومه ایندم، خواهر تو
مگر من بهترم از زینب زار
که در کرب و بلا او شد گرفتار
کجا زینب که من قربان زینب
شوم زین گفتگو، حیران زینب
از درد فرقتت خواهر اسیرم
دعا کن ای برادر تا بمیرم

امام رضا:

همه بار سفر بستند و رفتند
از این دام بلا جستند و رفتند

اگر ما مهریان بودیم و رفتیم
اگر نامهریان بودیم و رفتیم

معصومه:

برو جانا خدا پشت و پناهت
دعای سینه ریشان زاد راحت
«امام به راه می افتد تا به توس برود و طبل نواخته میشود و مدتی می گذرد»
صیاد:

منم صحرا نورد و کوه پیما
منم صیادجان آهوان را
به هر جا آهوئی باشد به نخجیر
بریزم خون او را، از دم تیر
هزاران شکر گردیدم زغم شاد
بدامم این چنین آهو در افتاد
عجب صید است گردیده دچارم
چگونه شکر این نعمت گذارم
آهو: «یکی از تعزیه‌خوانان که گوسفند یا آهوئی درکنارش است از زبان او می خواند»
انا دخيلك يا حضرت امام رضا
انا دخيلك اى پيشواى خلق الله
مرا خلاص كن از بند دام اين صياد
زدست مرد اجل، كن مرا دمی آزاد
تو معدن كرمی اى شفيع يوم نشور
برس بداد من زار خسته و رنجور
امام رضا:

خطاب من بتو، اى آهوى زبان بسته
چرا شدی تو گرفتار و عاجز و خسته
برای چیست که ایندم کفیل می‌جوئی؟
برای چیست که ایندم دخیل می‌گوئی؟
دلم بسوخت بر احوالت اى اسیر جفا
چه مطلب است که داری تو با امام رضا

آهو:

شوم فدای تو، اى کائنات را رهبر
چنان بدان که دوفرزند دارم اى سرور
دو روز هست فدایت شوم که بی شیرند
یقین ز گرسنگی، اى جناب می‌میرند
تو باش ضامن این آهوى زبان بسته
که تا روم به بر طفلهای دلخسته
دهم زلف شما شیر بر دو فرزندم
دوباره سیر ببینم، رخ دو دلبندم
پس از وداع دو طفلان، ایا نکو بنیاد
دوباره عود نمایم بدام این صیاد

امام رضا: «خطاب به صیاد»

مراست با تو یکی حاجت‌ای جوان دلیر
اگر چنانکه روانش کنی، کنم تقریر
بیا برای خداوند قادر قهار
رسن زگردن این صید بی‌گنه بردار

صیاد:

رها زدام خود، آهوی خود چرا سازم
بگو زخوشتن او را چه سان جدا سازم
کسی ز آدم و خاتم چنین ندارد یاد
که بگذرد زسر صید خوشتن صیاد
از این مقدمه بگذر مرا بخود بگذار
برو به کار خود دست‌از سرم بردار

امام رضا:

بیا برای خدا ای جوان عالیشان
اگر قبول کنی ضامنم من این حیوان
مرخصش بنما تا رود به منزل خویش
دوباره عود نماید پسویت ای دلریش
بجای صید تو، من می‌نشینم ای نادان
بند به گردن من از جفا تو بندگردان

صیاد: «در حالیکه شمشیری در دست دارد و نگاهی به چکمه خودش می‌کند. آهو را رها می‌سازد»

تو چون ضامن شدی ایندم، رها می‌ازم من آهو
نیامد پس اگر برم سرت ای مرد نیکو خو
بیا بنشین در این سودا که کارت ساده می‌گردد
ببینم، خود بخود آهو، چگونه باز می‌گردد

امام رضا: «در حالیکه روی زمین می‌نشیند»

به حق ذات خداوند قادر سبحان
اگر که رفت و نیامد دوباره این حیوان
دهم عوض بتو من اینقدر زر ای صیاد
که تا ز غصه و اندوه و غم شوی آزاد

صیاد: «در حالیکه آهو را رها کرده و رفته و بندی به گردن امام می‌اندازد»

نیامد آهو و رفت از کمندم
چو آهو این زمان دستت ببندم
کشم من دست و پایت را بزنجیر
اگر نامد سرت برم به شمشیر

امام رضا:

مکش تو مرا، نوجوان خویش بنیاد
بدار دست زمانی نگاه ای صیاد
دمادم است که صید تو می‌رسد از راه
شوی تو خرم و خوشحال ای نکو سیما

صیاد:

صبر تاکی؟ رفت از دل صبر و آرامم برون
صید من رفت و نیامد شد دلم لبریز خون
این زمان با خنجر بیداد میبرم سرت
پاره پاره می‌کنم از راه کین من پیکرت

امام رضا:

ندانم آه خدایا به دشت کرب و بلا
به زیر تیغ چنان بود، سیدالشهدا
«یکباره تعزیه‌خوانی که بجای آهو می‌خواند. با سه‌آهو یا گوسفند که یکی همان
اولی است با دو بچه روبروی امام قرار می‌گیرند»
آهو:

السلام، ای امام متقیان
السلام، ای گزیده سبجان
من فدای تو و جلالت تو
به‌خدا کورم از خجالت تو
جان طفلان من، ز روی نیاز
بر قدوم تو باد پاننداز

صیاد: «خطاب به امام»

شوم فدای تو، ای نو جوان مه سیما
به من، تو نام شریفت کنون بیان فرما
به ظاهراً بشری، باطناً ملک مانی
چرا که نطق وحوش و طیور می‌دانی
تو کیستی که وحوش و طیور این صحرا
همه بحکم تو باشند ای نکوسیما

اما رضا:

منم غریب و منم بی کس و منم مظلوم
منم که زاده هارون مرا کند مسموم
منم ز جانب حق، رهنمای خلق خدا
غریب خاک خراسان، منم امام رضا

صیاد:

بیا، بیا، بفدای غریبیت کردم
فدای بی‌کسی و بی‌نصیبیت کردم
بیا که بند گران را زدست تو من زار
بدست خویش کنم باز، ای شه ابرار
هزاران جان من و صید من فدای تو باد
بکن تو صید مرا ای امام دین آزاد

«بند از گردن و دست امام برداشته میشود و امام از زمین بر می‌خیزد»

امام رضا: «خطاب به آهو»

خطاب من بتو، ای آهوی نکو بنیاد
ترا برای خدا کردم از وفا آزاد

برو بمنزل خود، با دوطفل خود بشتاب
که کرده‌ای دل زارم زغصه زارو کباب
صیاد: «خطاب به امام»

چنانکه سر خط آزادگی به این حیوان
عطا نمودی ایا برگزیده سبحان
به من ز روی کرم ای شهنشه والا
تو نیز سر خط آزادگی عطا فرما
امام رضا:

بگیر سر خط آزادی ای نکو بنیاد
ترا براه خدا کردم از وفا آزاد
به‌رستخیز تو خود را بمن هویدا کن
مرا به خدمت شاه شهید پیدا کن

صیاد:

هزاران شکر گردیدم زغم شاد
زحول حشر گردیدم من آزاد
امام رضا: «براه خود ادامه می‌دهد، صیاد می‌رود، آهوان نیز براه خود می‌روند»

برو به‌پیش، تو ای قاصد نکو فرجام
به نزد من، تو بمأمون دون ببر پیغام
بگو که می‌رسد ایندم زره امام غریب
برای منزل او گوشه‌ای بده ترتیب

قاصد:

چنین بدان تو اباصلت، ای نکو منظر
رسید سوی خراسان، امام جن و بشر
برای منزل او گوشه‌ای بده ترتیب
که می‌رسد به برت این زمان امام غریب

اباصلت:

سلام من، بتو ای پادشاه جن و بشر
خوش آمدی تو، ایا نور چشم پیغمبر
بیا، بیا، که دو چشم من ای سپهر جلال
بانتظار قدوم تو بوده در هر حال
نموده‌ام زبرای تو، منزلی ترتیب
نزول کن، تو در اینجا ایا امام غریب

قاصد:

سلام من بتو باد، ای امیر با تمکین
جهان، چومهر منیرت تمام زیرنگین
کنون بدان تو، ایا خسرو بلند اقبال
بده تو مژده که آمد شه سپهر جلال
مأمون: «خطاب به وزیر»

خطاب من بتو باد ای وزیر نیک‌اختر

بیا رویم بزودی به نزد آن سرور

«روان می‌شوند، مأمون با امام رضا، چنین گفتگو می‌کند»

سلام من بتو ای شهریار اوج جلال
خوش آمدی که شدم من زمقدمت خوشحال
امام قبله و ایمان و پادشاهی تو
بهر طریق که باشد دلیل راهی تو
وصی تو باش به خلق جهان امامت کن
به جای من بنشین و دگر خلافت کن

امام رضا: «خطاب به مأمون»

به عهد خویش تو مأمون یقین وفا نکنی
زروی پاک رسول خدا، حیانکنی
زکوفیان به جانب آن جدم، آن امام شهید
هزار مرتبه مکتوب مخلصانه رسید
سر مبارک او را زتن جدا کردند
شنیده‌ای زستم کوفیان چها کردند

مأمون: «خطاب به امام»

شود فدای تو ای شاه خسته دل مأمون
که ای صفات تو، از حد منقبت بیرون
هزار لعنت حق باد، بر یزید پلید
اکه کرد شاه جگر تشنه را زکینه شهید
بیا بخانه رویم ای گزیده ذوالمن
که خانه‌ام شود از فیض مقدمت روشن

امام رضا:

دلم بسوز و گداز است همچو پروانه
معافدار کنونم ز بردن خانه
به غربت از چه محبت بمن سزاوار است
اگر غریب نوازی تو، وقت بسیار است

مأمون:

شوم فدای تو، ای یادگار آل عبا
کنون که می‌کنی از خانه آمدن تو ابا
روم به‌خانه کنون، ای گزیده غفار
کنم روانه برایت ز مهر خدمتگار
«و امام و مأمون پس از گفتگو از هم دور میشوند»
مأمون: و در حالیکه براه افتاد

آخر الامر ای گل گلزار خارت می‌کنم
آخر از انگور زهرآلود زارت می‌کنم

امام رضا:

کسی چو من بوطن، زار و بی‌نصیب نباشد
به شهر توس، چو من بی‌کس و غریب نباشد
ز گردش تو فلک، در بدر رضا به خراسان
کنم چه چاره که اندر دلم شکیب نباشد

بمیرم از به خراسان که می‌کند بمن افغان
بهار عمر مرا، صوت عندلیب نباشد
اباصلت: «خطاب به امام»

شوم فدای تو، من، ای غریب بی‌یاور
معین جمله غریبان به غربت ای سرور
کشی ز سینه تو تا چند آه آتشناك
بس است گریه که ترسم شوی زغمه هلاك
مکن تو شكوه غربت، اگر چه حق داری
وليك تا به‌کی، این آه و ناله و زاری

امام رضا:

چون نبارد اشك خونین، چشم خونبار غریب
چون ننالد، کودل محزون بیمار غریب
تا دمی فرصت بود، بگذار گریم زارزار
گریه خوش مرهم بود از بهر آزار غریب

اباصلت:

من ندانم کیست در غربت پرستار غریب
کیست در غربت در این غمخانه، غمخوار غریب
ای غریب شهر توس ای شافع یوم الحساب
پس چه خواهد شد بگو بی‌ماجرا کازر غریب

امام رضا:

ای اباصلت حزین آیا غریبی همچو من
دور باشد از زن و فرزند و یاران و وطن
هرکه در غربت کسی دارد ز یارواقربا
من به غربت بی‌کس و بی‌مونسم، بی‌اقربا
نه پدر دارم که بعد از مرگ من گوید پسر
نه پسر حاضر که اندر ماتمم گوید پدر
اینهمه درد فراوان این چنین داغی به‌جان
خود بده انصاف جای صبر کردن می‌توان

اباصلت:

ای مسلمانان امامی کش ملك خاك ترش
روز و شب روبند از مژگان، چه آمد برسرش
در خراسان ماند بی‌مونس رضای غم نصیب
نیست کس تاگردد از مهر و محبت یاورش
ای امام راستین غربت اگر صعب است صعب
پس چه آمد برحسین و آل پاك اطهرش

امام رضا:

آری، آری، گر حسین بپریده شد از کین سرش
بود بربالین اومحنت کشیده خواهرش
خواهرم کو تا بگرید در عزایم زار زار
کو پسر تا غسل جسمم گردد از چشم ترش

اباصلت:

فدای جان تو، ای پادشاه کشور غم
 صبور باش مکن گریه، ای امام امم
 فلک به آل پیمبر چنین جفا نکند
 مگو تو این سخن ای شاه دین خدا نکند
 ولی بیان بنما ای جناب شمس الشمس
 چرا شهید جفا گردی ای انیس نفوس

امام رضا:

چه گویم آه، اباصلت من شهید شوم
 ز دیدن رخ اصبات ناامید شوم
 کسی به جسم شریفم نماز نگذارد
 تن شریف مرا کس به خاک نسپارد
 شوم شهید ز بیداد کینه مأمون
 به سان ماهی بسمل طپان شوم در خون
 کسی به غیر تقی نیست شمع بالینم
 به غیر فاطمه ناید کسی به تسکینم
 جنازه ام ز زمین بی کسانه بردارند
 برند همچو غریبان به خاک بسپارند

اباصلت:

سپهر شعله شد، از گفته های تو وارون
 شود خراب خراسان به تارک مأمون
 به شهر توس چو گشتی شهید زهر جفا
 که کفن و دفن تو بنماید از طریق وفا
 «و ادامه می دهد»

ای فلک سوختم از آه جگر سوز رضا
 شده همچون شب یلدا به جهان روز رضا
 به غریبیش غریبان همه سوزند و تو هیچ
 اینقدر چرخ جفا جو، به غریبان تو پیچ

امام رضا:

شام غریبان به سحر کی رسد
 آه ضعیفان به اثر کی رسد
 گر تو اباصلت به من یآوری
 همچو رضا خون جگر و مضطری
 مانده ام امروز در اینجا غریب
 بی کس و بی یاور و بی هم نصیب
 رو بر مأمون لعین دغا
 قاصدی آور ببرم از وفا

اباصلت: «به نزد مأمون می رود و خطاب به او»
 ایا خلیفه، منم چاکر رضای غریب
 غریب و بی کس و بی آشنا و درد نصیب

نموده خواهش قاصد امام دین پرور
فرستد از عقب خواهرش بدیده تر

مامون:

پیک دور افتادگان ای قاصد فرخ سیر
شو شرفیاب حضور پادشاه بحروبر
هرچه فرماید مطیع رای او شو در جهان
ز امر و نهیش هرچه فرماید مشو غافل از آن
قاصد: «در حالیکه به نزد امام می‌روم»

امام رهبر خلق جهان سلام‌علیک
دلیل و رهبر درماندگان سلام‌علیک
چه خدمت است بفرما که تا بجا آرم
سرم بمقدمت از خاک پات بگذارم
امام رضا:

السلام ای قاصد درماندگان
پیک غربت ماندگان ناتوان
گر نمائی رحم بر حال رضا
از تو ای قاصد رضا گرده خدا
قاصد:

من فدای دردت ای محنت نصیب
سوختم ز آهت مکش آه ای غریب
چون به خدمت سرفرازم می‌کنی
محرم راز و نیازم می‌کنی
کن تو فرمایش که تا سازم روا
کم بنال ای پادشاه انما
امام رضا:

بیا ای قاصد فرخنده مقدم
ببر ز آئینه دل، زنگ ماتم
نویسم نامه‌ای از سوز سینه
برای خواهرم آن بی‌قرینه
«امام در حالیکه نامه می‌نویسد بالحنی غم‌انگیز می‌خواند»

رضا، خواهر سلامت می‌رساند
ز صد حسرت پیامت می‌رساند
اگر خواهر نیائی جانب توس
شود چشمم ز دیدار تو مایوس
اگر تو زودتر خود را رسانی
به حلق من دمی آبی چکانی

اگر دیر آمدی دارم ندامت
فتد دیدار ما روز قیامت
بیا خواهم ببندی چشم‌هایم
در این غربت بدان بی‌اقرابیم

بگیر این نامه و رو در مدینه
 بده برخواهرم آن بی قرینه
قاصد: «در حالیکه نامه را می گیرد»
 ای غریب باغم و محنت قرین
 ای حزین بی کس و زار و غمین
 گو، نشان، خواهر زارت کجاست؟
 خواهر محزون و افکار کجاست
امام رضا:

گوش کن، ای قاصد خونین جگر
 تا نشانی گویمت با چشم تر
 چون رسیدی در مدینه بافغان
 هرکجا آید صدای الامان
 هرکجا آید بگوشت وای وای
 هرکه نالد از غم دل های های
 مو پریشان هرکجا بینی زنی
 پشنوی هرجا فغان و ماتمی
 آن فغان وشیون و آن وای را
 باشد از معصومه، زار و بینوا
قاصد: «براه می افتد و با آهنگ چاووشی می خواند»
 قاصدم از خانمان آواره ای
 پیکم از محنت کش بی چاره ای
 می روم سوی مدینه با فغان
 تاه ای دارم ز شاه انس و جان
 قاصدم از سرور آزادگان ای شیعیان
 شاه دین یعنی رضای بی کس و بی خانمان
 یارب از مرگم بده آنقدر مهلت از وفا
 تا رسانم نامه سلطان مظلومان رضا
معصومه:

ای برادر مونس شبهای تارم وای وای
 تاتورفتی از بر من خوار و زارم وای وای
امام رضا:

الهی در غریبی کس نباشد
 اگر باشد چو من بی کس نباشد
 خدایا چون غریبان مردم آخر
 بدل داغ عزیزان بر دم آخر
معصومه:

نذر کردم گر غریب من بیاید از سفر
 شب نخواهم روزه دارم، وای وای
امام رضا:

خداوندا رسان اندر خراسان

به نردم خواهرم آن دیده گریان

معصومه:

ای خداوندا، غریبان را رسان سوی وطن
امن غریبی دارم و تشویش دارم، وای وای
گر ببینم من غریبی را به کنج مسجدی
روز و شب من خدمتش از جان نمایم وای وای
«چند دقیقه طبل نواخته میشود»

وزیر: «خطاب به مأمون»

شوم فدای تو، ای شاه مطلبی دارم
اگر اجازه دهی تا به عرض تو آرم

مأمون:

چه خدمتست ترا ای وزیر با فرجام
بگو صریح به زودی که تا دهم انجام

وزیر:

که تاج و تخت ترا، حضرت امام رضا
در این دیار خراسان دهد بباد فنا
اگر چنانچه نسازی امام را تو علاج
شود ز بودن او خانمان تو تاراج

مأمون:

بگو چه چاره کنم، ای وزیر من به امام
که نیست بهر هلاکش مرا بدل آرام

وزیر:

دهید زهر هلاهل به میوه های عجیب
برای قتل شبه انس و جان امام غریب
به بارگاه بیاور تو شاه را بنشان
ز راه مکرو حیل میوه را باو یخوران

مأمون:

خطاب من بشما واقفان تبرم حضور
مرا بدل بود امروز رغبت انگور
کنید یک طبقی از عنب زروی وفا
بیاورید به تمجیل اندر این مأوا

«در این هنگام اگر فصل انگور باشد ظرفی انگور و اگر نباشد ظرفی کشمش می آورند»

مأمون: بده غلام کنون خوشه ای از آن انگور

وزیر: بگو امیر که انگور بهر چیست ضرور؟

مأمون: بدان که خواهش انگور برامام رضاست

وزیر: چه مدعاست کز انگور میشود خود راست

مأمون: ترا چکار به این کار، سوزنی آور

وزیر: به سوزنت چه فتاده است کار ای سرور

مأمون: بخوام آنکه بیایمیش به زهر مذاپ

وزیر: بگو خلیفه چه مطلب تراست در هرباب
 مأمون: ز بعد من بدهم برامام زار الیم
 وزیر: کنی چکار بگو باعذاب نارحبیم
 مأمون: از این مقدمه سؤالات از منت بی‌جاست
 وزیر: به هرچه رأی تو باشد خلاف آن نه رواست
 مأمون: کشم این زهر را یاران به انگور
 برای آن غریب از وطن دور
 چنان آتش زغم او را به‌سینه
 که دود او رود اندر مدینه
 تقی را من یتیم و زار سازم
 ازکین، معصومه را افگار سازم
 روان شو ای غلام نیک‌کردار
 بیاور نزد من آن شاه ابرار
 «وزیر براه می‌افتد و به نزد امام رضا می‌رود»
 وزیر:

سلام من بتو ای پادشاه عالمیان
 فدای جان تو ای برگزیده سبхан
 فدای جان تو مأمون مرا ز روی ادب
 به‌خدمت تو فرستاده ای امیر عرب
 نشسته منتظر تست ای امام امم
 قدم تو رنجه نما ساعتی ز روی کرم
 امام رضا:

به من بگو تو وزیر این زمان زراه وفا
 چه واقعت که مأمون طلب نموده مرا
 یقین من شده حاصل چه در نظر دارد
 دگر چه فتنه خوابیده زیر سر دارد
 «طلب نواخته میشود - امام رضا باوزیر براه افتاده به مجلس مأمون می‌روند»
 مأمون:

شوم فدای تو ای شهریار اوج جلال
 خوش آمدی که من از مقدمت شدم خوشحال
 رواق منظر چشم من آشیانه تست
 کرم نما و فرود آ که خانه خانه تست
 امام رضا:

ز لطف خویش مکن اینقدر به‌من احسان
 «محبت تو زیاد است خانه آبادان
 مکن محبت بسیار با من مغموم
 که می‌شود دم دیگر محبت معلوم»
 «در این هنگام دو تن که پارچه‌ای روی سر و صورت افکنده‌اند و هرکدام گریزی
 Gorzi در دست دارند وارد میدان میشوند، سر چوب گرزها پارچه پیچیده شده و
 برآمده است و به نفث آغشته و مشتعل»

نکیرین Nakirien:

بارالها مؤمنی از دار دنیا بست بار
 بار بسته او زد دنیا جانب دارالقرار
 می روم تا بنگرم بالین او ای کردگار
 وی چه آورده است زاد و راحله اندر مزار
 «کسی که روی تخته‌ای خوابیده و رویش پارچه کشیده‌اند از زیر همان پارچه
 می‌خواند»
 مژده:

ضامن آهو شهنشاه خراسان الدخیل
 سبط احمد پیشوای اهل ایمان الدخیل
 من غریب و بی‌کسم دور از دیار واقربا
 جان فدایت ضامن کل غریبان الدخیل
 گفته‌ای من خود بفریاد غریبان می‌رسم
 وقت امداد است ای سلطان خوبان الدخیل
 «امام مجلس مأمون را ترك می‌کند و بر بالین نعش می‌رود»
 امام رضا:

الها، پادشاه، می‌رسد برگوش این مضطر
 صدای ناله جانسوز و غم‌انگیز و حزن‌آور
 دخیل از او به‌من دانم یقین از امت جدم
 محمد خاتم خیل رسولان جملگی یک‌سر
 روم از مجلس مأمون، برآن بی‌کس محزون
 غریب است و بود از دوستان حیدر صفدر
 «در این حال نکیرین که باهم وارد شده‌اند بالای سر مرده می‌رسند»
 یکی از نکیرین: ای مؤمن گرام که باشد خدای تو؟

مژده: حی قدیم، صدق بگویم برای تو
 یکی دیگر از نکیرین: برگو بمن که هست در عالم رسول تو؟
 مژده: احمد بود رسول من و این اصول تو
 اولی: برگو بمن چه هست در عالم کتاب تو
 مژده: قرآن کتاب ماست بود این جواب تو
 دومی: برگو کجاست قبله تراء، آرهم دلیل
 مژده: نام است کعبه قبله، به‌معماری خلیل
 اولی: امام اول خود راست گو به‌من دیگر
 مژده: بود وصی پیمبر کننده خیب

دومی: امام دویم خون گوی باقفا و محسن
 مژده: ز بعد حیدر صفدر بود امام حسن
 اولی: امام سیم خود راست‌گو به‌من زوفا
 مژده: حسین تشنه‌جگر پادشاه کرب‌وبلا
 دومی: امام چارم خود گوی ای نکو بنیاد
 مژده: سرم فداش، بنام است سید سجاد
 اولی: امام پنجم و ششم بمن بگو دیگر

مژده: نخست باقر و ثانی است نام وی جعفر

دومی: امام هفتم خود گوی ای نکو لازم

مژده: شوم فداش بنام است موسی کاظم

اولی: امام هشتم خود گو ای نکو منظر

مژده: همین امام غریب است کایدن بنظر

امام: «در حالیکه به بالای سر او رسیده»

غمین مباش توای امت رسول کبار

غلام خاص به اخلاص حیدر کرار

از آنکه من بجهان ضامن غریبانم

دوای درد دل زار بی نصیبانم

بروز حشر نمایم بدان شفاعت تو

چنانکه حال نمودم به جان حمایت تو

«نکیرو منکر می روند - امام بسوی مجلس مأمون براه می افتد، طبل آرام نواخته

میشود»

مأمون:

شوم فدای تو ای ابن عم کجا بودی

چو نور از بصر من چرا جدا بودی

کجا تو رفته بدی، نور هردو چشمانم

که از ندیدن رویت بدهر حیرانم

امام رضا:

غریبی شد، از این دنیای فانی

روان اندر سرای جاودانی

نکیر و منکرش آمدش ببالین

طلب کرد او مرا اندر نهانی

چو بود از دوستان من به تعجیل

ببالینش شدم از مهربانی

شدم از توس من در کشور روم

رهاندم از عذابش تا بدانی

مأمون:

که یا ابن عم به چه سان لحظه ای از این سامان

روی بکشور روم ای امام عالیشان

به حیرتم من از این حرف ای نکو سیما

چه سان یقین بنمایم من این حکایت را

که نیست باورم این حرف را مشو تو ملول

زیرا که گوش اسماع ندارم لمن تقدل

«امام و مأمون باهم براه می افتند و ببالین مژده می روند»

امام رضا:

ای کافر ستمگر گمراه تا قبول

من کسی شوم ز پاس تو همچون سگی ملول

برخیز آی همراه من چند گام و ببین

الطاف کردگار ز اعجازه رسول
این ملک روم باشد و این قبر آن جوان
از راه کبر مشو بیش از این عجول
ای دوستدار ما بخداوند ذوالمنن
برده جواب تا که شود مطلبم حصول

مژده:

السلام ای پادشاه غم نصیبان، السلام
السلام ای سرور خیل غریبان، السلام
ای خوشا حالم که بر بالین من، بار دگر
آمدی از لطف و شفقت چون طبیبان، السلام
لعنت حق باد بر مأمون و شک آوردنش
از کلامت، ای شهنشاه خراسان السلام

امام رضا:

محب پیمبر، عليك السلام
هوادر حیدر عليك السلام
شفاعت کنم نزد جدم ترا
به فردای محشر عليك السلام
«و با آهنگی دیگر، ادامه می‌دهد»
کذب است یا که صدق، ایا مرتد لعین
قول من، غریب دل آزرده غمین
این ملک روم هست و یا ملک دیگری
این مرده بین که با تو سخن گوید این چنین

مأمون:

ای شهنشاه بلند اختر دوران توبه
ای ملک جاه جهان از سر جان التوبه
شافع حشر تویی، روز جزاء، التوبه
زاده شیر خدا شاه جهان التوبه

امام رضا:

توبه کردی ای ستمگر، توبه‌ات نبود به‌دل
عاقبت گردی زکردار بد خود منفعل
خارجی را سوی جنت کی‌توان بردن به زور
روز محشر نزد پیغمبر، تو می‌گردی خجل
باز، شو در منزل خود، دیده را برهم بنه
زحمت بیجا کشیدی، سازتو، ما را بمل
«امام و مأمون به‌مجلس مأمون باز گشته و می‌نشینند»

مأمون:

چرا، زمن، بفدایت، توسرگران شده‌ای
سبب ز چیست که اینقدر بدگمان شده‌ای
به‌جز ارادت و اخلاص من به حضرت تو
نبوده هیچ بمنظور جز ارادت تو

چه واقعیت ملولی، بگو ملالت چیست
 بگو، شکسته دلی از چه رو خیالت چیست
 شوم فدای تو، ای زبدهٔ اولی الابصار
 هزار جان بقدای تو، ای امام کبار
 اگر برای تقی دیدهٔ تو گریان است
 مرا پسر بتو، امروز چون غلامان است
 ایا غلام بیاور به مجلس از یاری
 ز دست پرورم انگور، حاضر ار داری

وزیر:

هست میوه حاضر ای مأمون دون
 میشود زین میوه عالم سرنگون
 شیعیان، زانگور می‌گردد شهید
 شاه دین، یعنی رضای ناامید

امام رضا:

بدار دست برای خدا، زمن مأمون
 مکن محبت بسیار با من دلخون
 رسیده وقت رضا را کنی هلاک، هلاک
 رسیده وقت رود خون ز تارم افلاک
 مراد چیست ز انگور خوردن من زار
 از این غریب جگر خون بیاو دست بدار
 مأمون: «در حالیکه خوشهٔ انگور یا مقداری کشمش را به امام می‌دهد»

مگو تو این سخنان یا ابن عم خدا نکند
 به دوست، دوست چنین جور از جفا نکند
 چه با صفاست فدای تو کردم این انگور
 نخوردنش، بخدا هست از مروت دور
 به حق ذات خدا، ای چراغ دیدهٔ دل
 بخور تو میوه که من میشوم بسی خوشدل
 امام رضا: «در حالیکه خوشه انگور را گرفته»
 نهفته در تو بلا در بلاست ای انگور
 شکفته از تو بلا، در بلاست ای انگور
 ز بعد قتل حسین و پس از وفات حسن
 هنوز فاطمه صاحب عزاست ای انگور
 ز تاب زهر تو، صد پاره‌ام جگر گردد
 رضا، رضا به رضای خداست ای انگور

بسم الله الرحمن الرحيم

انا لله و انا اليه راجعون

«انگور را می‌خورد و مجلس مأمون را ترك می‌گوید، طبل نواخته میشود»

مأمون:

که یا ابن عم به کجا می‌روی به این زودی

چرا بمجلس من لحظه‌ای نیاسودی

ز نزد من ز برای چه می‌روی غمگین
بیا به نزد من ای مقتدا دمی بنشین

امام رضا:

ز مجلس تو، به این چشم خونفشان رفتم
مرا، چنانکه تو می‌خواستی، چنان رفتم
ولی مباح کنون در شهادتم دلشاد
که روزگار، ترا هم امان نخواهد داد

«امام در حال رفتن با آهنگی دیگر که سخت غم‌انگیز است ادامه می‌دهد و مردم سینه می‌زنند»

آتش گرفتم، از پای تا سر

سوزد دل من، مانند اخگر

آه از غریبی

واه از غریبی

«امام نزدیک خانه خود میشود»

اباصلت:

ای چرخ دگر صوت رضا می‌آید

برگوش من، آواز عزا می‌آید

دائم به یقین که زهر نوشیده رضا

کاین ناله، ز کوی آشنا می‌آید

امام رضا:

ز من مپرس اباصلت ای وفاکردار

بپرس از جگر پاره پاره من زار

ز کینه زهر خورائیدم از جفا مأمون

کشید سر و قدم را به زاری اندر خون

ببین چوماهی بی‌آب، می‌طپم برخاک

رسیده وقت که گردم ز سوز زهر هلاک

اباصلت:

بیان نما بفدایت شوم ایا سرور

ز جور کینه مأمون چه آمدت برسر

چرا فتاده‌ای ای سرور زمین و زمان

به روی خاک تو ای سرو گلشن ایمان

امام رضا:

در خراسان ای خدا انصاف نیست

چرخ همچون قلب مأمون صاف نیست

چرخ و مأمون هردو با هم ساختند

ملك جانم را بخواری تاختند

يك طرف غم، يك طرف درد فراق

الفراق، از هجر یاران، الفراق

اباصلت:

چه سازم ای مسلمانان من زار

رضا، آقای من، گردیده بی‌یار
ز جا برخیز ای محزون دل‌ریش
برم آقا ترا در منزل خویش
امام رضا: «در حالیکه روی زمین افتاده»

میر از این سخن تاب و توانم
ببین کز سوز زهر آزرده جانم
نه در پا قوه و نه بر سرم هوش
مدام اندر دلم خون می‌زند جوش
کنون راهی سوی ملک بقایم
توانم چون به‌مراه تو آیم
اباصلت: «در حالیکه زیر بغل امام را گرفته و امام را بردوش می‌گیرد»

بیا بردوش من ای شاه بی‌یار
برم در خانه‌ات با حال افکار
کنون گر مطلبی باشد بدوران
بیان کن با من ای محزون نالان
امام رضا:

اباصلت ای محب نیک‌آئین
بیا فرش مرا از خانه برچین
به‌روی خاک خواهم جان سپارم
غریبان را ز خود خشنود دارم
اباصلت:

چرا برچینم ای شاه یگانه
به‌قربان تو ایندم فرش خانه
از این خواهش ترا مطلب چه باشد
که سوز گفته‌ات دل می‌خراشد
«فرشی که گسترده شده که ممکن است زیلو باشد وسیله اباصلت جمع میشود و
امام به‌پشت می‌خوابد و بی‌تابی می‌کند.
امام رضا:

غریبی گر به‌غربت جان سپارد
به‌روی خاک رأس خود گذارد
به ناکامی کند هرسو نگاهی
کشد از سینه پرسوز آهی
بیاد آرد مرا با جان ناشاد
که جان دادم به‌غربت زار و ناشاد
اباصلت:

خداوندا رضا شاه غریبان
به‌روی خاک غربت می‌دهد جان
کشد از سینه هر دم آه جانکاه
به‌جز تو نیست کس از حالش آگاه
امام رضا: «در حالیکه رنج می‌برد»

دگر ای مبتلای زار محزون
 بیاور خشتی از بهرم تو اکنون
 که تا ایندم به زیر سرگذارم
 که در غربت پرستاری ندارم
اباصلت: «خشتی را زیر سر امام می گذارد»
 بگیر از من فدایت ای شه دین
 تو این خشت گل طه و یسن
 بیان کن با من ای سلطان خوبان
 نهی خشت از چه زیر سر بافغان
امام رضا: «در حالیکه سخت ناراحت است و بخود می پیچد»
 غریبان را به غربت بالشی نیست
 دمی از بهر ایشان دلخوشی نیست
 بیاید خشت زیر سر گذارند
 به روی خاک جان خود سپارند
 پیاد آرند از من شیعیانم
 نباشد دلشکسته دوستانم
 دریغا چون غریبان مردم آخر
 به دل داغ عزیزان بردم آخر
 اگر شاهی بمیرد از وطن دور
 به خواری میبرندش جانب گور
 اگر من در غریبی جان سپارم
 خداوندا عزداری ندارم
 نه مادر دارم و نه یار و یاور
 که ریزد از غم من خاک بر سر
 چو طفلی را ببیم با پدر شاد
 مرا آید ز فرزندان خود یاد
 چو بینم خواهری را با برادر
 به یاد آید مرا از مهر خواهر
 اباصلت ای محب غم نصیبان
 به هر دردی پرستار غریبان
 ز سوز زهرکین حالم خرابست
 غریبان را کرم کردن ثوابست
 اگر داری به دل میل ثوابی
 به حلق من رسان یک قطره آبی
اباصلت:

به قربان تو ای جان جهانم
 ز حرف خویش مگداز استخوانم
 بگیر این آب از من نوش جان کن
 دمی اطفای قلب ناتوان کن

«امام ظرف آبی از اباصلت می گیرد و نزدیک دهان می برد ولی نمی نوشد»

امام رضا:

لب تشنه فرات فدای سرت شوم
 قربان حلق خشک علی اصغرت شوم
 ای حسین، ای جد بی یار و غریب
 ای زیاران مدینه بی نصیب
 لب نسازم تر من از آب روان
 تا ملاقاتت نمایم در جنان
 «امام ظرف آب را بر زمین می ریزد»
 اباصلت:

بیان کن با من ای شاه یگانه
 که باشد بیشتر اندر زمانه
 که کفن و دفن تو آقا به زاری
 نماید از طریق غمگساری

امام رضا:

دمادم است ز شهر مدینه با غم و آه
 محمدتقی بی پدر رسد از راه
 به کفن و دفن من آن نور دیده پردازد
 کنم وصیت خود را به او روا سازد
 امام محمدتقی: «در حالیکه بسوی پدر می آید»
 ز هجر باب دلم ای خدا به تنگ آمد
 فغان که شیشه خودداریم به سنگ آمد

امام رضا:

پسر بیا که بدیدارت آرزو دارم
 ز سوز دهر، دمی با تو گفتگو دارم

امام محمد تقی:

پدر کجاست که تا بنگرد بر احوالم
 که چون شکسته ز سنگ جفا پروالم

امام رضا:

پسر بیا که دو چشمم بود به حلقه در
 مگر که قاصد آهم ترا نکرد خبر

امام محمد تقی:

پدر به توس، من اندر مدینه ام بی کس
 ز بی کسی چه کنم ای خدا بدادم رس

امام رضا:

بهر طرف که نظر می کنم کس از یاری
 نبینم آنکه کند بر سرم عزاداری

امام محمدتقی:

پده تو مرگت امانم که بلکه بار دگر

دو چشم خویش کنم روشن از جمال پدر

امام رضا:

دم وفات، اجل در کمین و چشم به راه
مگر نگشته ای از حالم ای پسر آگاه
تا نفس باقیست ای جان پدر زودی بیا
می سپارم جان شیرین ای پسر زودی بیا

امام محمدتقی:

شه دنیا و دین، لبیک، لبیک
امام هشتمین، لبیک، لبیک
ایا سینای دل را موسی طور
به پا بوست رسیدم از ره دور
دلم خون شد چرا لب بسته داری
تکلم کن، چرا جان خسته داری

امام رضا:

کیستی ای بلبل دستان سرا
کیستی ای نوگل باغ وفا
از تو بوی وصل جانان می رسد
یوسفم گویا ز کنعان می رسد
گر ز احوال تقی داری خبر
بازگو، براین غریب خون جگر
امام محمدتقی: «بر بالین پدر می رسد»
ای شهنشاه سریر ملک توس
ای پدر، ای حضرت شمس الشموس
ای غریب و بی نوا، ای مستقی
چشم بگشای، من تقیم، من تقی

امام رضا:

ای تقی ای مرهم داغ پدر
غنچه نشکفته باغ پدر
خوب کردی وقت مردن آمدی دیدی مرا
گر نمی دیدی مرا، دیگر نمی دیدی مرا
امام محمدتقی: پدر برگو، ترا احوال چو نیست،
امام رضا: بدان بابا، دلم لبریز خونست
امام محمدتقی: پدر بگشای چشمی بر جمال
امام رضا: پسر، از سوز زهر آشفته حال
امام محمدتقی: چه شد بابا، مرا کردی فراموش
امام رضا: پسر اندر دلم خون می زند جوش
امام محمدتقی: چرا رنگ تو از عارض پریده؟
امام رضا: ز بس این لاله بی آبی کشیده
امام محمدتقی: اگر خواهی طبیب آرم برایت؟
امام رضا: طبیب من توئی جانم فدایت
امام محمدتقی: که کرد این ظلم بر تو ای دل افکار؟

امام رضا: یتیم ساخت مأمون جفاکار
 امام محمدتقی: چرا از دیده هایت خون روانست؟
 امام رضا: تقی جان از برای شیعیان است
 امام محمدتقی: بیان فرما، در این دم مطلب چیست؟
 امام رضا: پدر جان دیگر از مرگم امان نیست
 امام محمدتقی:

شوم فدای تو جان پدر در این غربت
 چه آمدت پسر از روزگار کم فرصت
 به این طریق چه سان من ترا نظاره کنم
 ز بعد مرگ تو، بر درد خود چه چاره کنم
 امام رضا: «درحالی که دراز می کشد»

بدان پسر که به لب جان بینوا آمد
 زمان رفتن و جان دادن رضا آمد
 به سوی قبله کش ای غم رسیده پای مرا
 ببند از ره یاری دو چشمهای مرا
 بیا که لب به لب نازکت گذارم من
 بیا که ارث ولایت بتو سپارم من
 ز بعد من تو، به ارباب دین امامت کن
 موالیان مرا، سوی حق دلالت کن
 روم ز شوق کنون جانب رسول الله
 اقول و اشهدو ان لا اله الا الله

امام محمدتقی:

الهی در غریبی کس نمیرد
 اگر میرد چنین بی کس نمیرد
 بیا بابا ببندم چشمهایت
 به سوی قبله آرم دست و پایت
 «چشم امام را می بندد، دست و پای امام را به سوی قبله می کشد»
 فاطمه:

رضای غم نصیبم، رودم ای رود
 غریب و بی حبیبم رودم ای رود
 نداری بر سر نعمت عزادار
 غریب و بی طبیبم رودم ای رود

امام محمدتقی:

خدایا ناله آزردۀ جانی
 رسد از آشکارا و نهانی
 بود گویا زنی فرزندی مرده
 که فرزندش به غربت جان سپرده
 ندانم آشنا یا خود غریب است
 که همچون من غم و هجرش نصیب است

فاطمه:

رضا ای آفتاب غم نصیبان
به غربت مرده از جور لعینان
نمی بینم به بالینت عزادار
نداری در غریبی یار و غمخوار

امام محمدتقی:

عجب این ناله را دل می خراشد
نمک بر سینۀ مجروح باشد
که باشد اینکه گرید ز این ترانه
به حال مرده من مادرانه
الا، ای صاحب ناله کجائی؟

فاطمه:

چه می پرسی ز حال بینوائی
امام محمدتقی: مگر مرده ز تو طفلی رضا نام؟
فاطمه: بلی کرده رضا، روزمرا شام
امام محمدتقی: بگو آیا رضایت نوجوان بود؟
فاطمه: جوان من یکی روح روان بود
امام محمدتقی: بگو درد جوانت از کجا بود؟
فاطمه: همیدانم که دردش بی دوا بود
امام محمدتقی: غریبی گو به من یا آشنائی؟
فاطمه: بتو من آشنایم گر جدائی
امام محمدتقی: بگو خود نام و روشن کن دو عینم
فاطمه: ستمکش مادر زار حسینم
امام محمدتقی: بیا ای جدۀ محنت نصیبم
ببین احوال بابای غریبم
به غربت داده جان از جور مأمون
به خاک تیره مانده این جگر خون
ندارد بر سر بالین عزادار
فتاده بی کس و بی یار و غمخوار

فاطمه:

فدای جان تو ای هم بناله چون حسنم
گل همیشه بهار و یا انجمنم
ز سرگذشت کنون ماه غم جدید شده
دوباره نور دو عینم، حسین شهید شده
اباصلت: «به نزد مأمون می رود و خطاب به او»
ایا امیر، امام زمان ز دنیا رفت
از این جهان فناء با دوصد تمنا رفت
بده تو اذن که جسمش ز خاک برداریم
کفن نموده تنش را به خاک بسپاریم

مامون:

ببر غلام کتل یا عمارى زرین
کنیم خاک تن نازنین او به زمین
کتل ز مهر ببندیم از طریق وفا
زنید سنج و دهل شیعیان برای خدا
«ادامه می‌دهد با آهنگی دیگر»
شکر خدا، که هر دو جهان شد بکام من
زهر جفا به کام رضا شد ز ظلم من
شکر خدا که گشت تقی خوار روزگار
دولت مساعد آمد و گردید بخت یار
امام محمدتقی: «برنمش پدر می‌نالد. طبل با يك تیر آهنگ عزا می‌زند»
ای کشته زهر جفا، ای بابا، ای بابا
ای جان بابا، زهرت که داده
ای نور چشم مصطفی، ای بابا، ای بابا
ای جان بابا، زهرت که داده

ابا صلت:

ای کشته زهر جفا، ای آقا، آقا
ای جان آقا، زهرت که داده
ای نور چشم مصطفی، ای آقا، آقا
ای جان آقا، زهرت که داده

«پایان»

تعزیه حضرت معصومہ

۱- شرح مجلس و ماجرا: حضرت معصومه خواهر امام رضا در اثر پیام و نامه امام رضا عازم مشهد میشود تا بدیدار برادر رود. در قم خبر مرگ امام رضا را می شنود و خود پس از اندوه بسیار در همین شهر درمی گذرد.

۲- شبیه خوانان: معصومه - امام محمدتقی - کنیز - قاصد اول - قاصد دوم - جمعی اهل قم که یکی از آنان بجای همه شان تعزیه می خواند. امام رضا (بصورت روح).

۳- ابزار و وسائل: طبل، و لباس انبیا - محمل - دستمال نازک برای روی سروصورت افکندن کسی که نقش روح امام رضا را دارد - یک نامه - لباس قاصد اول (شبیه درویشان سپید و بلند) لباس قاصد دوم که همان لباس قاصد اول است باین تفاوت که پارچه ای مشکی نیز برگردن می افکند، قرآن و جانماز.

۴- شرح صحنه: در این تعزیه برخلاف تعزیه های پیش یک مجلس وجود دارد که همه انبیاخوان هستند و با لباس های مخصوص زنان حرم و ائمه.

[متن تعزیه]

«طبال می نوازد و با اشاره معصومه ساکت میشود»
معصومه:

خدا ز هجر برادر کباب شد جگرم
نیامد او ز سفر از چه؟ خاک غم ب سرم
خدا رضای من اندر غریبی ای سبحان
سپردمش بتو من از ستیزه دوران
نه کس به توس رود، نه کسی رسد از توس
دریغ و درد شدم از جمال تو مایوس

امام محمدتقی:

زبان حال از این واقعات غم فرسا
برای مستمعین این چنین شود انشا
خدا ز هجر پدر ناله ها کنم تا کی؟
ز جور چرخ دگر شکوه ها کنم تا کی
فراق باب زمن برده تاب یا الله
نمانده است بمن صبر و تاب یا الله

معصومه:

چرا ای بلبل بستان زهرا
ز دیدار پدر داری تو غوغا
چرا گریی چنین کوحالت آخر
مزن فال بد از بهر مسافر
چرا روز و شبان در اضطرابی
بریزی از دوچشمانت گلابی

امام محمدتقی:

بدیدم عمه جان در خواب دیشب
که مرغی سنگها دارد به محلب
کز آنها ذره ای باقی نماند

فلک ترسم به سرخاکم نشاند

معصومه:

مگو این حرفها، خاکم بسرباد
مگو اینها فلک زیر و زرباد
رضای من غریب است در خراسان
زیاران بی نصیب است در خراسان
اگر آید قضائی برسر او
شود یارب نصیب خواهر او

امام محمدتقی:

ایا تو عمه مهجوره فرشته لقا
پی تسلی من ساعتی برای خدا
تو جانماز پدرگستران ز راه وفا
کنیم بهر عزیزان خود زمهر دعا

معصومه:

به چشم عمه بقربانت ای نکومنظر
منم کنیز تو و بابت ای حمیده سیر
ایا کنیز سرا پرده رسول خدا
برو بیار تو قرآن و جانماز مرا
کنیز: «خطاب به معصومه در حالیکه قرآن و جانماز آورده»
شوم فدای تو ای بی بی نکومنظر
چرا مدام زنی هر زمان به سینه و سر

معصومه:

رسان اندر وطن یارب غریبان را تو یا الله
رهان از درد و محنت غم نصیبان را، تو یا الله
امام محمدتقی
به حق خون مظلومان دشت کربلا یارب
دوایی ده جگرهای پریشان را تو، یا الله

کنیز:

رسان اندر وطن یارب غریبان را تو یا الله
رهان از درد و محنت غم نصیبان را تو یا الله

معصومه:

ندارم تاب دوری رضا، ای خالق ذوالمن
بکن مخبر مرا از آن شه دوران تو یا الله
قاصد اول: «از گوشه میدان ظاهر میشود و با آهنگ چاووشی می خواند»

از خراسان می رسم یاران به چشم پریکا
نامه دارم از غریب بینوا، یعنی رضا
ای غریبان خانه سلطان این اندر کجاست
منزل و ماتم سرای شاه بحر و بر کجاست

معصومه:

بانگ چاووش ندانم ز کجا می آید

گوئیا قاصدی از کوی رضا می‌آید
سخت این ناله چاووش دلم کند زجای
ای کنیزك تو ببین کیست تفحص بنمای

کنیز:

ای نسیم گل عجب، بوی گلستان آمدی
از کدامین گلستان، ای گلبن جان آمدی؟
بازگو آخر غریبی را کجا دیدی مگر
این زمان خندان و شادان یا پریشان آمدی؟

قاصد اول:

مژده‌ای اهل حرم، من از خراسان آمدم
از برشمس‌الشموس آن ماه تابان آمدم
کاغذ از نزد رضای غم‌نصیب آورده‌ام
مژده فتح و ظفر از آن غریب آورده‌ام
هدهد فرخ‌لقایم، نامه دارم از رضا
نزد بلقیس فتوت، از سلیمان آمدم

کنیز:

شکرلله از غم ایام رستم در جهان
شکرلله بی‌بی من شد زغمها در امان
مژدگانی ده بمن بی‌بی که دلشادت کنم
شاد و خرم از غم ایام آزادت کنم
قاصدی از نزد آن شاه غریبان آمده
نامه‌ای بهر تو دارد از خراسان آمده
«در این موقع قاصد روبروی معصومه قرار می‌گیرد»

معصومه:

هزار شکر بدرگاه خالق دوسرا
که شادمان شدم از قاصد امام رضا
بیار فرش و پپاش آب و خانه جاروکن
زعطر، صحن و سرا را تمام خوشبو کن
بدار حرمت این شخص محض خاطر من
از اینجهت که بود قاصد برادر من

کنیز:

روز غمت سرآمد، ای بی‌بی حزینه
از نزد شاه خوبان، ایندم خبر رسیده

معصومه:

آخر رضا غریب است، کن خدمتش نمایان
مسند بیارو بنداز بر جای غم‌نصیبان

کنیز:

این مسند ای عزیزان، از شاه بی‌معین است
در توس خرم و شاد، بیت‌ال‌حزن چنین است

معصومہ:

جای برادر من، خالیست ای عزیزان
مطبخ سرانشینم، درکنج بیت الاحزان

کنیز:

جارو کشم به مژگان، در منزل غریبان
شاید رسد رضایم، آن شاه غم نصیبان

معصومہ:

گلہای سبز و خرم، آرید دستہ دستہ
کز باغ زندگانی، در آب دیدہ رستہ
برگو کنیز آید، قاصد بخانہ من
او را کنون بیاور، اینجا بوجہ احسن

کنیز:

قاصد آقای مظلومان بفرما اندرون
پیک شاهنشاه محرومان بفرما اندرون
قاصد: «در حالیکہ تعظیم می کند خطاب بہ معصومہ»

ستارۂ فلک موسوی، سلام علیک
فروغ آیۂ ہلستوی، سلام علیک
چرا خبر زامام زمان نمی پرسی
خبر زبستۂ بند بلا نمی پرسی

معصومہ:

نسیم گلشن کوی رضا سلام علیک
شنیدہ ام ز تو بوی رضا سلام علیک
چرا برادر من از سفر نمی آید
کہ عقدہ ای ز دل غم رسیدہ بگشاید

قاصد:

چہ گویم آہ، ز حال رضای بی یاور
نمی برد بزبان غیر نام از خواہر
نماندہ است رضا غیر استخوانی و پوست
چراکہ نیست بہ غربت کسی برایش دوست

معصومہ:

عزیز جان برادر، غریب وادی توس
دریغ و درد شدم از وصال تو مایوس
اگر غریب بمیری کہ ات نماز کند؟
دہد کہ غسل و تنت را بگو کہ خاک کند؟
«با آہنگی سخت غم انگیز ادامہ می دہد»

رضایم را بگو احوال چو نیست؟

قاصد: دلش از بہر غربت پر زخونست

معصومہ: بہ غربت شادمان یا اشکبار است؟

قاصد: دو چشمش بہر خواہر انتظار است

معصومہ: بگو از منزل آن مونس جان

قاصد: بود منزل برو جای غریبان
معصومه: بگو او را که در مسجد مقام است؟
قاصد: بدان بالین او، از خشت خام است
معصومه: چه باشد روزگار آن دل افگار؟
قاصد: نهاده سرغریبانه بدیوار
معصومه: چه باشد حال قلب داغدارش؟
قاصد: بود از صبح تا شب گریه کارش
معصومه: چه دیگر درد او بود ای پریشان؟
قاصد: همی گفتا، تقی جانم، تقی جان
معصومه: چه اش بود آرزو آن زار مضطر؟
قاصد: نوشته نامه ای از بهر خواهر
معصومه: دگر مطلب بگو ای نیک منظر
قاصد: همی داشت آرزوی روی خواهر
معصومه:

الهی خواهر زارش بمیرد
 غم هجران او در دل نگیرد
 به غربت مانده سرگردان برادر
 به درد نیست درمان آن برادر
 بده ای قاصد زار غمینم
 تو مکتوب رضای دل غمینم
قاصد:

بگیر نامه شاه غریب بی یاور
 به خط و مهر شریف برادرت بنگر
 بکن تو گریه برای غریبیش بخدا
 که مانده بی کس و بی یار و یکه و تنها
معصومه: «در حالیکه نامه را می گیرد و خطاب به امام محمد تقی»
 تقی جان با هزاران آه و افسوس
 رسیده نامه بابایت از توس
 بگیر از دست من، این حرز جان را
 بیان کن عمه جان راز نهان را
امام محمد تقی: «در حالیکه نامه را می گیرد و خطاب به معصومه»
 به قربان خط آن باب مضطر
 مجلی شد ز خطت دیده تر
 الهی باب فرزندات بمیرد
 چه سان بی تو دمی آرام گیرد
 مگر اوضاع تو بی ساز و برگست
 ترا غمنامه یکسر حرف مرگست
معصومه:

چرا عمه ز غم بشکسته بالی؟
 چرا با بخت خود در قیل و قالی؟

کشی تسبیح عمر من به رشته
مگر حرف بدی بابت نوشته؟
امام محمدتقی: «در حالیکه نامه را می‌گشاید می‌خواند»

نوشته باب من با چشم خونبار
یده گوش و شنو با چشم خونبار
نوشته باب زار و غم نصیبم
یداد من برس خواهر غریبم
نوشته گر نیائی جانب توس
شوی از دیدن رویم تو مایوس

معصومه:

خدا مرگم دهد ای عمه زار
ببینم حالت آن زار و انگار
نمی‌دانم چه سازم بار الها
ندارم چاره‌ای الحکم لله
به جز رو آورم اندر خراسان
که تا بینم رضا شاه غریبان
کنون ای بی‌کس و بی‌اقرابیم
ببند این لحظه محمل از برایم
چه بنوشته دگر ای زار و مضطر
بخوان ای عمه‌جان با دیده تر

امام محمدتقی:

نوشته گر نیائی در بر من
که می‌پوشد کفن بر پیکر من
اگر دیر آمدی داری ندامت
فتاده وعده ما در قیامت

معصومه:

غرض فدای تو کردم، سر سفر دارم
اراده سفر مرگ در نظر دارم
غریب خاک خراسان بیا سوارم کن
بیا علاج دل زار و داغدارم کن

امام محمدتقی:

که جان عمه بلند است سخت اقبال
به خدمت پدرم می‌روی خوشا حالت
بیا سوار شو ای عمه نکومنظر
سلام من برسان بر جناب آن سرور

معصومه:

تقی بیا که ز رخسار تو گلی چینم
بیا رقیه که دیدار آخرت بینم
مرا حلال نمائید ایندم ای یاران
که تا روم به بر آن امام کل جهان

شوم فدای شما ای دو نو گل چمنم
کنون ز دیده مبارید اشك خونینم
سفر مناسب حال شما نمیباشد
ز ناله های شما، قلب زار بخراشد
روانه شو تو بزودی کنیز خوش منظر
بنه تو روی بره تا رویم سوی سفر
«محمل آماده است که معصومه سوار شود، همه از جا برخاسته اند»
کنیز:

الوداع ای دوستان و ای محبان الوداع
خون دل از دیده افشانیم، یاران الوداع
معصومه:

عازم ملک خراسانیم یاران الوداع
می رویم ایندم بچشم گوهر افشان الوداع
کنیز:

می رویم اندر خراسان، ای عزیزان الوداع
در بر آن شاه خوبان، ای محبان الوداع
معصومه:

گر کسی از ما بدی دیده کند ما را حلال
بلکه مردیم اندر این ره ای عزیزان الوداع
«کنیز بدنبال معصومه و سوار بر اسب براه می افتد طبل نواخته میشود»
امام محمد تقی:

همه بار سفر بستند و رفتند
همه دست از جهان شستند و رفتند
«طبل نواخته میشود»
«قاصد دوم از راه می رسد. همان قاصد اول است که پارچه مشکی به گردن انداخته»
قاصد دوم:

می رسم با فغان و با غوغا
از بر شهریار مافیها
«پاسنگوی قاصد دوم مردم قم هستند، که چند تن با لباس متحد، نقش آنانرا دارا
هستند و یکی از آنها پاسنگوست»
اهل قم:

ای نوجوان ز چیست به سر خاك كرده ای؟
چون برگ گل تو جامه به تن چاك كرده ای؟
شال عزای کیست به گردن فكنده ای؟
از مردن که جامه خود چاك كرده ای؟

قاصد: اهل قم، من ز دیار غربا آمده ام
قاصد مرگم و از نزد رضا آمده ام

اهل قم: فغان از گردش چرخ ستمگر
قاصد: کنید از جور گردون خاك بر سر
اهل قم: بگو از حال آن سلطان خوبان

قاصد: بشد او کشته در ملك خراسان

اهل قم: کجا کشتند آن سلطان ابرار

قاصد: بشد او کشته قوم ستمکار

اهل قم: چه شد بر آن غریب از وطن دور

قاصد: همی گفتا که گشتم زار و رنجور

اهل قم: بگو با من که شد بهرش عزادار

قاصد: نبودی هیچکس بهرش وفادار

اهل قم: زدی ز این گفتگو، آتش بجانم

قاصد: شده خاکسترش روح و روانم

اهل قم: به قربان دل پرداغدارش

قاصد: نبودی هیچکس یار و معینش

اهل قم:

ای اهل قم لباس مصیبت به بر کنید

آبی زنید بر رخ و خاکی بسر کنید

شد کشته آه، شاه غریبان به شهر توس

گریید بر غریبی او نوحه سر کنید

قاصد:

خطاب من بشما یاوران شاه غریب

که شد شهید ز زهر جفا امام غریب

اهل قم: «دسته جمعی می‌خوانند»

در غریبی کرد چون رضا منزل

هر زمان گفتا، ای دلم ای دل

نیست معصومه اندر سر نعشم

تا کند زاری، ای دلم ای دل

زهر کین خوردم، ای خدا مردم

داد از غربت، ای دلم ای دل

بسم الله الرحمن الرحيم

الرحمن علم القرآن

«طبل آرام و یکنواخت زده میشود»

الانسان علم البیان

الشمس والقمر بحسبان

النجم و الشجر یسجدان

والسماء وضعها الانام

«طبل ساکت میشود»

معصومه:

خداوندا غریب این دیارم

به غربت منزل و مأوا ندارم

چو بینم خواهری را با برادر

ز غم هر لحظه بیزم خاک بر سر

خداوندا کرم کن بار دیگر

که بینم روی نیکوی برادر

کنیز: «خطاب به معصومه»

شوم فدای تو ای بی بی نکو منظر

چرا تو ناله کنی آنقدر ز سوز جگر

به من بگو تو ایا بی بی از ره یاری

چه شکوه ایست که از گردش زمان داری

معصومه:

چه گویم با تو کز جور زمانه

شدم تیر ملامت را نشانه

همی ترسم که در غربت بمیرم

رخ ماه برادر را نبینم

اگر مرگم رسد در این غریبی

نباشد بر سر نعشم حبیبی

کنیز:

منخور غم ای ضیاء دیده تر

که آمد روز هجران تو بر سر

همین امروز یا فردای دیگر

ببینی قد و بالای برادر

معصومه:

بگو کنیز که این شهر را چه باشد نام

که محض دیدن این شهر روز من شد شام

سبب ز چیست که حالم فسرده گردیده

چو روز ماتمیان است بر من این ایام

کنیز:

بدان فدای تو، ای بانوی دیار عرب

بدانکه هست همین شهر قم بنام و نسب

معصومه:

کنیز آتش غم اوفتاده بر دل ریش

دلم بسینه طپد پا نمی رود از پیش

فتاده رعشه بجانم از این بود معلوم

که من ز دیدن روی رضا شدم محروم

بگو که جمله یاران همه فرود آیند

ز رنج راه سفر ساعتی بیاسایند

تو زود رو ببر اهل قم ز راه وفا

ببین برای چه دارند ناله و غوغا

کنیز: «خطاب به اهل قم»

ایا گروه بساطت عزا سلام عليك

همه قرین و به غم مبتلا سلام عليك

مگر بزرگ شما مرده ای عزاداران

که کرده اید به تن چاك، جامه تا دامان

اهل قم:

ایا کنیزك نيكو لقا، عليك سلام
بیرون غریب و بدل آشنا عليك سلام
مگر غریب دیاری تو، ای نكو منظر
كه می‌كنی تو سراغ عزا در این محضر
کنیز: «خطاب به اهل قم»

بدان غریب دیارم من حزین به خدا
به من حقیقت احوال را بیان فرما
روانه کرده مرا بی‌بی‌یم به نزد شما
كه مطلع شوم از جمله گفتگوی شما

اهل قم:

بیا کنیز به حق خدا و پیغمبر
تو نام بی‌بی خود را بگو به این مضطر

کنیز:

بدان كه بی‌بی من خواهر امام رضااست
بدان كه حضرت معصومه خواهرش زهراست

اهل قم:

فغان و آه كه این ماتم امام رضااست
غریب خاك خراسان، شهید زهر جفاست
به حكم زاده هارون، همان ستم گستر
نمود خاك به فرق تمام ما یکسر
به دانه‌های عنب زهر را دوانیدند
به کام حضرت مولای ما چشانیدند

کنیز:

خم شد ز بار غصه ایام پیکرم
خوب آمدم خبر ببرم، خاك بر سرم
یاران كجا روم و چه كنم از غم رضا
من چون خبر دهم بوی از مردن رضا
معصومه: «خطاب به کنیز كه بسوی او آمده و برابزش است»

ز چه خون دل ز دیده كنی ای كنیز جاری
بمن حزینه برگو، خبری اگر تو باز داری

کنیز:

به چه دل بتو بگویم، كه فلك نموده خوارم
ز جفای ظلم مأمون شده تیره روزگارم

معصومه:

تو مگو چنین سخنها و مزن به جان من نیش
بخدا ز گریه تو، دل من فتاده تشویش

کنیز:

بگذار تا بمیرم شده درد سینه کاری
منما سؤال از من، بخدا كه دل نداری

معصومه:

تو بیا به حق قرآن، ز وفا و مهربانی
بمن حزینه برگو، خبری اگر تو داری

کنیز:

به فدات جان بی بی تو بیا سیه بسر کن
که شدی تو بی برادر غم و آه و ناله سرکن

معصومه:

فغان و آه شدم بی برادر ای یاران
که خاک بر سر من گشت ای هواداران
فلک خراب شوی زار و مضطربم کردی
میان جمله زنان بی برادرم کردی

کنیز:

خدا چه چاره کنم بی بی یم برفت از هوش
ز آه و ناله وافغان شده است او مدهوش
ز جای خیز به قربانی سرت گردم
بس است ناله فدای برادرت گردم

معصومه: رضا فدای تو و هم مصیبتت گردم

کنیز: رضا فدای تو و درد غربتت گردم

معصومه: فدای بی کسی و درد غربت تو شوم

کنیز: رضا فدای تو و خاک تربت تو شوم

معصومه: رضا فدای تو و شیعیان گریانت

کنیز: رضا فدای دل بی قرار و سوزانت

معصومه: که زد بسینه و سر بهر بی نصیبی تو

کنیز: رضا که گریه نمود از غم غریبی تو

معصومه: که خاک کرد رضا این تن شریف ترا

کنیز: رضا که غسل بداد این تن نحیف ترا

معصومه: رضا که خواند به بالینت از وفا قرآن

کنیز: که چاک کرد برای تو جامه تا دامان

معصومه:

ایا کنیز دل من شده است افسرده

به شهر توس رضا جان خویش بسپرده

کنون ز بهر تسلی این دل محزون

بساز بیت الحزن از برای این دل خون

کنیز:

خدا دهد به تو صبر ای یگانه دوران

بدار ماتم آقای من امام رضا

بیا به بیت الحزن جان من بقریانت

مکن تو گریه شوم تصدق جانت

معصومه:

رفتی ز برم برادر، من خون جگرم برادر

خم شد کمرم برادر، خواهر ز غمت وای بمیرم

کنیز:

شاه بی‌معین، آقا جان

ای شهید کین، آقا جان

مانده دل غمین، آقا جان

آقا ز غمت وای بمیرم

معصومه:

در شهر غربت برادر، کی کرده دفنت برادر

پوشیده کی کفنت برادر. خواهر ز غمت وای بمیرم

کنیز:

شاه بی‌وطن، آقا جان

مانده بی‌کفن، آقا جان

بی‌کفن و دفن آقا جان

آقا ز غمت وای بمیرم

معصومه:

زنی که شد بجهان بی‌برادر ای یاران

که خاک بر سر من گشت، ای هواداران

چه سان مدینه روم، بی‌رضا چه کار کنم

رقیه را چه بگویم، چه سان مجاب کنم

من از خجالت طفلان نمی‌روم بوطن

بگیر جان من زار را تو ای ذوالمن

کنیز:

شوم فدات مزن آنقدر به سینه و سر

مبار از رخ خود، بیش از این تو خون جگر

بمیرم آه، فدایت شوم که حق داری

به ماه عارض خود اشک لاله‌گون داری

معصومه: امان از درد غربت ای برادر

کنیز: چرا بی‌بی زنی بر سینه و سر

معصومه: بدان بهر رضا، صاحب عزایم

کنیز: مکن گریه تو ای بی‌اقربایم

معصومه: نگویم چون رضایم زار مرده

کنیز: مغور غم، بهر امت جان سپرده

معصومه: غمی دارم، رضایم نوجوان بود

کنیز: برای شیعیان و دوستان بود

معصومه: کنیز! خدمت خود کن حلالم

کنیز: تو هم از راه یاری کن حلالم

معصومه: مرا يك مطلبی باشد بدوران

کنیز: بیان فرما بجا آرم ز احسان

معصومه: گذارت گر فتد سوی مدینه

کنیز: چو رفتم چون کنم ای بی‌قرینه

معصومه: اگر دیدی تقی طفل یتیم
 کنیز: چه سازم بی بی زار الیم
 معصومه: اگر پرسد کجا شد عمه زار
 کنیز: چه گویم در جوابش ای دل افکار
 معصومه: بگو معصومه رفته، نزد بابت
 کنیز: به قربان دل بی صبر و تاب
 معصومه: دو چشمش را ببوس از مهربانی
 کنیز: من از جان می نمایم جانفشانی
 معصومه: کنیز این فرشهای خانه بر چین
 کنیز: سبب از چیست؟ گو ای جان شیرین
 معصومه: که خواهم چون برادر جان سپارم
 کنیز: فدایت بی بی بی غمگسارم
 معصومه: برو خشتی بیاور از برایم
 کنیز: چه خواهی خشت ای بی اقرایم
 معصومه: غریبان را نباشد متکائی
 کنیز: چه سازم ای خدا در بینوائی
 معصومه: چو من مردم بمرگت من فغان کن
 کنیز: ستان از دستم آب و نوش جان کن
 معصومه: ننوشم تا که جانم بر لب آید
 کنیز: چرا امروز عمر من سرآید
 معصومه: بیاد آمد لب خشک حسینم
 کنیز: مبار از دیده اشک ای نور عینم
 معصومه: سرش را تشنه با خنجر بریدند
 کنیز: تنش را از جفا در خون کشیدند
 معصومه: رسیده موسم جان دادن من
 کنیز: بگیر ای کردگارا جانم از تن
 معصومه: برو بیرون ز نزد من زمانی
 کنیز: حلالم کن ز روی مهربانی
 معصومه:

بزرگوار خدایا به حق پیغمبر
 ببخش جرم و گناهان شیعیان یکسر
 روم ز شوق کنون جانب رسول الله
 اقول و اشهدوان لا اله الا الله
 «چند دقیقه طبل آرام، به علامت عزای نواخته میشود»
 کنیز:

نمیدانم چرا ای حی داور
 شده خاموش این خاتون محشر
 عزیزان خاک عالم بر سر من
 زدنی پا کشیده سرور من
 بیا بی بی ببندم چشمهایت

کشم بر سوی قبله دست و پایت
 غریب و زار و سرگردان خدایا
 پماندم اندر این جا زار و تنها
 که غسلت می دهد از غمگساری
 که می پوشد کفن او را به زاری
 «روح امام رضا، از گوشه مجلس، بصورت خود امام ظاهر میشود و با روح معصومه گفتگو می کند»
امام رضا:

غریب و بی کسم ای جان خواهر
 شدی دور از وطن ای جان خواهر
 چرا اندر غریبی جان سپردی
 غم روی مرا بر گور بردی
 مخور غم من عزادار تو باشم
 انیس و مونس و یار تو باشم
معصومه:

صدائی می رسد یاران بگوשמ
 ز دل برده قرار و صبر و هوشم
 ندانم کیست یاران خواهرانه
 کند گریه برایم مادرانه
امام رضا: کجائی خواهر بی اقراربایم
معصومه: ندانم کیست گرید از برایم
امام رضا: زنم هر دم ز غم بر سینه و سر
معصومه: که باشی آنکه گریی بهر خواهر
امام رضا: به نذرت آمدم از راه یاری
معصومه: که باشی گو، ز راه غمگساری
امام رضا: من و تو هر دو در غربت فگاریم
معصومه: میا پیش ای جوان محرم نداریم
امام رضا: بلی دانم که در غربت بمردی
معصومه: عزیز من، به غربت جان سپردی
امام رضا: فغان از دل کشم از بهر خواهر
معصومه: مکن رنجه دلم ای زار و مضطر
 «چند دقیقه طبل آرام نواخته میشود»
کنیز:

بیا بحق خدا بازگو که نام تو چیست؟
 که من ز ناله وافغان نمی توانم زیست
امام رضا:

منم رضای غریب و منم رضای شهید
 منم که خواهرم از روی من شده نومید
 به پس روید که تفسیل او بجا آرم
 کفن نموده، تنش را به خاک بسپارم

کنیز:

شوم فدای تو ای پادشاه جن و بشر
بیا بدور تو گردم به خواهرت بنگر

امام رضا:

به قربان تو من، ای باوفا
سپردی جان شیرین از برایم
رسیدم بر سر نعمت ز یاری
کنم دفنت ز راه غمگساری
مخور غم من عزادار تو باشم
انیس و مونس و یار تو باشم
«طبل نواخته میشود....»

«پایان»